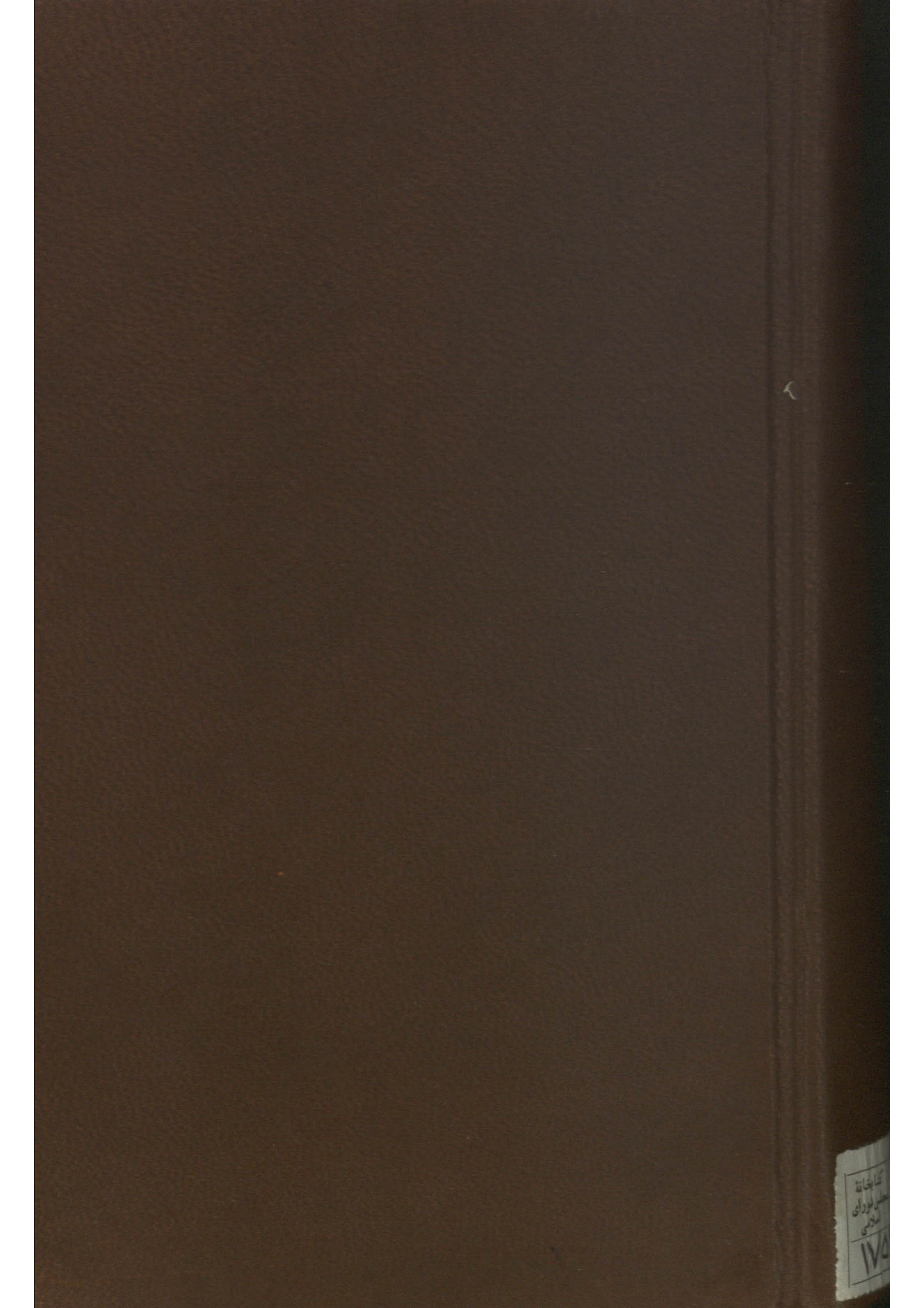
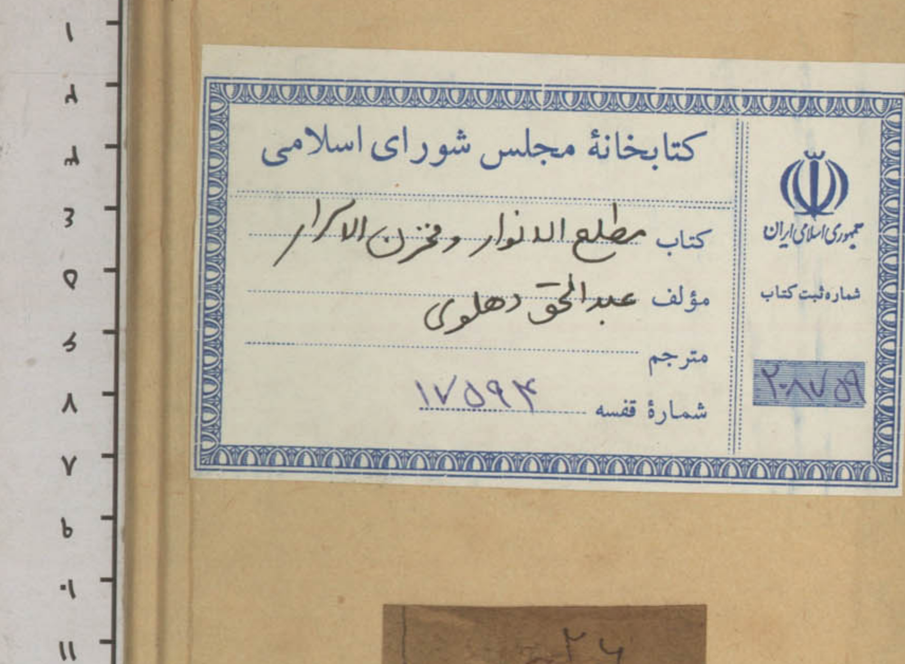
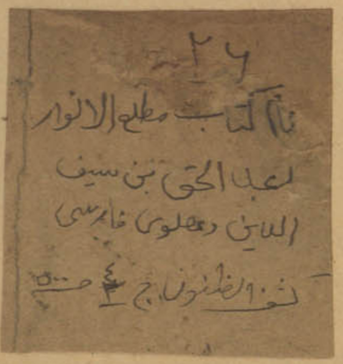
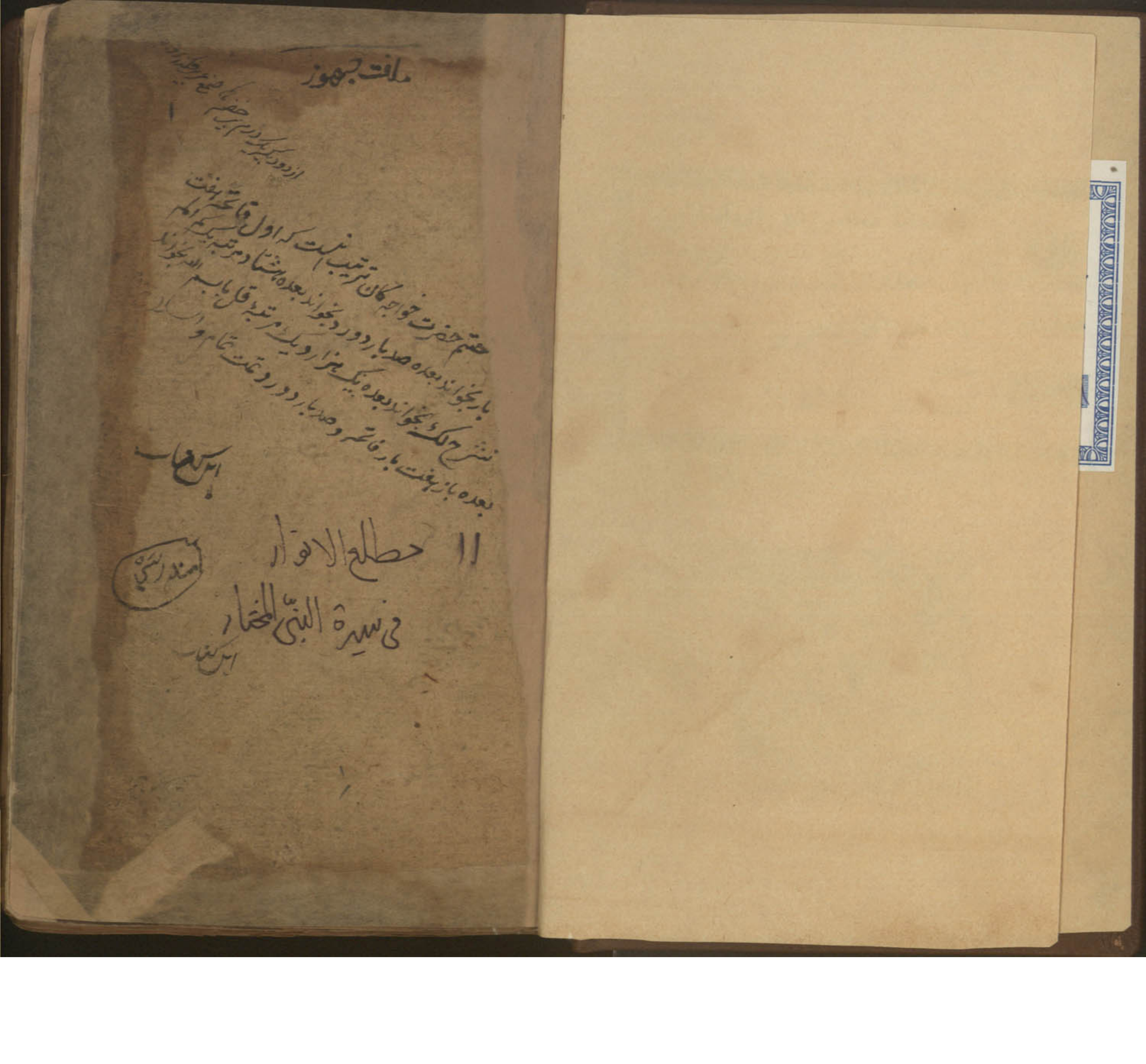

کتابخانه
شورای
اسلامی


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۷۵۹
کتاب مطلع الانوار و مخزن الاسرار
مؤلف عبدالحق دهلوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۵۹۴
۲۶
نام کتاب مطلع الانوار
لعبد الحق بن سیف


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مطلع الانوار و مخزن الاسرار
مؤلف عبدالحق دهلوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۵۹۴
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۷۵۹




ختم حضرت خواجگان ترتیب این است که اول فاتحه هفت
مطلع الانوار
فی سیرة النبی المختار



۲

گفت علیه السلام هر که بگوید یکصد هزار بار
لا اله الا الله محمد رسول الله در مدت عمر خود حق تعالی
بهفت اندام او بر آتش و دوزخ حرام کرداند
و گفت علیه السلام چون بمیرد کسی از شما بگوید بروح
او صد هزار بار لا اله الا الله محمد رسول الله از عذاب
گور نجات یابد ابن عمر گفت رضی الله عنه که ما در عهد
رسول بروح مرده فی الحال صد هزار بار لا اله
الا الله میگفتیم لقوله علیه السلام مَن بَدَّلَهُ دِینَهُ فَاقْتُلُوهُ

فجر یسین ظهر نوح و عصر عم
شام واقعه وقت خفتن ملک

قال علیه ... بحار

بلا السو نید به العبد یوم القیامت الا

فان نفذ افلح وان نفذ

یکمل بالنوافل فکانت اکمال

للفرض

قال علیه السلام

سُنَّتِي فَقَدْ حُرِّمَ ...

شَفَاعَتِي ترجمه هر کرد

سنت مرا حرام باشد بر ...

قال

طلب العلم فریضة

مسلم و مسلمة

قال علیه السلام آن زمان کردر خانه

شد و بر میت فریاد کنند و یا کر

پس ایشان را لعنت خدا کنند و

بر میت پس آن را چندان اجر ده

در حساب نیاید

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و انه لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم و در صلوة مسعود بعد ...

بخوانند بعد از التحیات ...

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله

رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله سید

المرسلین وخاتم النبیین محمد و اله اجمعین اما بعد ضعیف

ترین بندگان حضرت رحمانی عفیف نورگان ... بر والی

بلغه الله الی نیل الامانی چنین گوید کر چون داعی را توفیق

فضل سبحانی از عنفوان جوانی در مباحثه علوم دینی

احکام یقینی و مطالعه تفاسیر و احادیث و مذاکره اخبار و آثار

رغبتی تمام و میلی تمام داده بود و در بحر شباب کرای عمر در

بیست و یک رسید بود در صحبت صحرا ... السادة کرام مذهب

نعمانی یافته احکام شرع و مسائل دین یزدانی صادر شده

برکت کثرة مطالعه کلام ربانی و اخبار در بار نبوی و محبت

خاکه دان کدام مصطفی صلی الله علیه وسلم در ضمیر

دل و درون جان از دل قرار گرفته و این بنده بندگان

او را بنده گشته صحبت وقت صحبت بران باعث ...

و تهمت بران راغب شدی که کیفیت ... سید المرسلین

علیه السلام و خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم کرد در

صحیح مطولات و کتب معتبرات منتفرق ...

در محلهای مختلف در نظر می آید همه را یکجا و استیلاف
وارده آید تا اهل دل را یادگاری بود بر قصد آنکه الا
هونکه بالمواقیت عمر وسع این آرزو بجال در پرده
توفیق میبود تا هنگام فتح ابواب سعادت موافقت
نمود و فرصت دست داده از فضل سبحانی و کرم ربانی
مشیت بمنیت یافت و این مقصود بحصول موصل گشت
و قصه حال سلطان الانبیای صلی الله علیه وسلم که مشتمل است
بر ظهور آیات بینات پیغمبری از وقت طفولیت تا
هنگام سفر آنحضرت و مبادی نزول وحی و اظهار
نبوت و بعثت یاران و حسد حاسدان و ایذای
معاندان و عداوت قریشیان و دست او بر شان
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایشان و
فتح بلاد و ممالک ارباب عناد و جر عساکر و غزوات
و استقامت دادن بر دین برهان و بنیاد
بتحمل مشاق شدید و تجرع جام مشقت صعب و بیان
احوال آنحضرت از قیامت و بعث و حشر و تمامیت

وحساب

وحساب و میزان و صراط و ذکر دخول جنت و نار
این ضعیف بعد تحقیق روایات و تصحیح اقوال از کتب
معتبر قرآن و احادیث و شروح آن و قصص و اقتدا
و اخبار الآخرت و رساله امام منصور عبد [illegible] و تمهید
لمعرفت و جز آن خاصیت بنیت رضای باری تعالی
و التماس حضرت جباری و از مطالب دنیوی عاری
بر سبیل ایجاز و اختصار ضمیمین مسخ سنخون و ما
صوالمقصود از حاصل معنی احادیث و روایات و به
بیحتر تالیف در سلک انتظام آورده و بر سیرت و یک فصل
منقسم گردانید و این را مطلع الانوار فی زمرة
الآثار نام نهاده و در ابرار عبارت مبالغت
نرفت تا عام خلق را از لذعالم و عامی بهره باشد و هم
را ادراک معانی و فهم مبانی حاصل آید شاید حق سبحانه
و تعالی ببرکت آن این ضعیف را آخرت آخرت و
عاقبت و سلامتی ایمان و امتثال حضرت [illegible]
گرداند بمنه و کمال کرمه و بعد [illegible] فصول

عاصیان از گناه توبه کنند
عارفان از عبادت استغفار

فصل اول در کیفیت ولادت حضرت رسالت سید المر
سلین صلی الله علیه وسلم و علامت نبوت که در طفولیت
پیدا شده است فصل دویم در ابتدای نزول
وحی و ملاقات جبرائیل امین صلوات الله علیه وسلم
فصل سیوم در اظهار دعوات پیغمبر و بیان
جفای اهل قریش و ایذاهای که ایشان کرده اند
فصل چهارم از ذکر هجرت و نقل خدیجه رضی الله
عنها و نقل ابوطالب فصل پنجم در ذکر معراج و فرضیت
صلوت محمد سید المرسلین علیه السلام و یاران از مکه
در مدینه فصل ششم در باز آمدن یاران از حبش
در مدینه و نکاح ام حبیبه رضی الله عنها و نقل نجاشی
علیه الرحمة فصل هفتم در بیان معجزه های سید المر
سلین بر سبیل واختصار فصل هشتم در کیفیت
جنگ بدر که با ابوجهل داهل قریش بود و کشته شدن سر

ابوجهل

توکل داده به خدا

ابوجهل و سران دیگر فصل نهم در کیفیت جنگ احد
که با ابوجهل داهل قریش و سفیان و خالد ولید رضی الله
عنهما بود فصل دهم در کیفیت جنگ احزاب که با ابوسفیان
رضی الله عنه و سران دیگر بود فصل یازدهم در کیفیت
بنی قریظه و بنی نضیر و فتح قبایل ایشان فصل دوازدهم
در کیفیت جنگ تبوک که با عبد المطلب بود و فتح قبایل
ایشان فصل سیزدهم در کیفیت جنگ خیبر که با اهل کتاب بود
و فتح بلاد خیبر فصل چهاردهم در کیفیت ملت و بیرون
آوردن و شکستن بتانی که در درون کعبه و البته بودند فصل
پانزدهم در کیفیت جنگ حنین که با بنو هوازن و بنو ثقیف
بود و فتح آن قبایل فصل شانزدهم در کیفیت جنگ
بالیک علیه رحمه طایف که با بنو عبد یالیل و بنو کنانه
بود و فتح از قبایل فصل هفدهم در کیفیت حج وداع
و ذکر وفات سید المرسلین علیه السلام والتحیة
فصل هژدهم در کیفیت خلافت خلفای راشدین و ذکر وفات یک بیک رضی الله عنهم فصل نوزدهم
در کیفیت خلافت معاویه و خلفاء دیگر رضی الله عنهم

عمن كان منهم على السنة والجماعة فصل بيستم در كيفيت
بناء خانهٔ كعبه و ذكر ابرهه حبشی و سنگ زدن طيران ابابيل فصل
بيست يكم سؤال گور و مقام ارواح و احوال آخرت كه سيد المرسلين عليه
السلام بیان فرموده است از علامات قیامت و ذکر دجال و دابة
الارض و نزول مهتر عیسی صلوة الله علیه و سلام و خروج یاجوج
و ماجوج و وفات مهتر عیسی علیه السلام و قیام قیامت و نفخ و بعث و
حشر و کتاب و حساب و میزان و صراط و ذکر دخول جنت و نار
والله اعلم چون غرض کلی رضای الهی در یافت مواهب
متناهی بود این مجموعه با اسم هیچ مخلوقی موشح نکردم
خاص برای رضای خدای عز و جل در قلم آوردم التماس
از بهر دین صناعت آنکه چون این تالیف در نظر
ایشان بگذرد بچشم رضای ملحوظ فرمایند و اگر بر خطر
این یابند عطیه اصلاح دریغ ندارند بیت
تو همی بلبل چو پرواز درین باغ / به بدبختی مگر تنگست بر زاغ
بپوشان ار بیابی از سهو و نسیانی / که نبود میوه ز الحق خالی
بجز شیرین که ما را از حسد جدا کن / نکو بر گیر و بد بر ما مگیر

فصل اول

ابتدای کتاب

فصل اول در آغاز قصه ولادت سید
المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بباید دانست
و دانستن این معنی واجب بلکه فرض عین است
پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم ابو القاسم محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بود
و مادر او آمنه بنت وهبه بن هاشم بن عبد
المناف بود در شرح اولاد غوری مسطور است
حق سبحانه و تعالی نور محمد پیش از خلقت
عالم بدو هزار سال بیافرید و در جوهری کرد
عرش داشت چون آدم آفریده شد
آن نور از آن جوهری بیرون آورده در صلب
آدم داشتند آن جوهر از فراق بترقید و ذره ذره شد

از وداع برزخ گشت از آنست که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرموده الارز منی
وفلانی مسطورات چون سید علیه السلام
در صلب آبا بودی در صلب هر که بودی
در پیشانی او نوری بودی که خلق از آن
متعجب وحیران بماندی چنانکه آن نور
در پیشانی عبدالله مشابه کردند که در شب
تاریک از نور جبین او مکتوب مطالعه
کردن توانستندی تا روز دوشنبه
شانزدهم ماه جمادی الاول آن نور که یک
از پیشانی عبدالله نا پیدا شد و در
پیشانی آمنه ظاهر گشت خلق از آن متعجب وحیران بماند

یوسف کاهن بر عبدالمطلب آمد گفت
که آمنه پیغامبر آخر الزمان در حمل دارد شبی آمنه
در خواب دید که مردی پیری نورانی میگوید
ای آمنه روز دوشنبه پیغامبر آخر الزمان
در رحم تو نازل شد و در رساله عبهری مسطورست
شب جمعه پنجم ماه جمادی الآخر وقت سحر عبدالمطلب
خواب دید که از خانه عبدالله ستارهٔ روشن سرخ
وتابان بر آمده است وبالا میرود هر چند بالا
میرود بزرگ تر میگردد چون بآسمان رسید
بتمامت تمام دنیا شد آفتاب وماهتاب
وستارگان جمله از نور او پوشیده شدند
بامداد عبدالمطلب این خواب بر عبدالله معبر گفت
برادر عبدالرحمن

او گفت مژده مر ترا که در خانهٔ عبد الله چنین پسر
متولد شود که دین او تمام عالم بگیرد و بر جمله
ادیان غالب آید و بسبب آن مجموع دینها
مضمحل شوند و تا تمام قیامت آن دین باقی
باشد و هر روز بیفزاید و قوت گیرد
معبر گفت ای عبد المطلب اگر من زنده مانم
هجرت دعوت بیعت کردم و بدین او بگرویدم
باید که سلام من بدو رسانی و قبول من
او و مسالمت نمائی در انساب نام مسطور است
بعد ولادت سید علیه السلام دو ماه
گذشته بود که عبد الله وفات یافت
در وافری و در ... مسطور است چون
سید علیه السلام

سید علیه السلام در شکم آمنه هفت ماهه شد
با شهر اتفاق وی عبد الله در مدینه بجهت تجارت
رفته بود درگذشت بعد سیوم ماه روز دوشنبه
وقت هاجر دهم ماه جماد الاول در عام الفیل
آمنه را درد زه گرفت هم در آن زمان منجمان
بر کسری قباد رفتند او نوشیروان
گفتندی پادشاه عادل بود دار الملک
آن روز ندا آمد بود گفتند امشب پیغامبر آخر
بدین‌سان خواهد آمد که دین او جملهٔ ادیان را
براندازد و تا قیامت قائم باشد چون سید
علیه السلام بثلث شب متولد شد طاق
کسری قباد که از قلعه و سرب ساخته بودند

صد بیت کرد رفعت داشت از میانه بشکافت
و آواز شکافتن آن چنانکه در فرسنگ در اطراف
شنیدند خلق از خوف بجست کسری گفت
این چه زاد منجمان گفتند آن فال مبارکه دوش
کیفیت او عرض داشته ایم این زمان از رحم
مادر بصحراء دنیا نزول فرمود و در خانه
عبد الله بن عبد المطلب مولود گشت کسری
قبا دیجه هذا بر بهنیت بنو عبد المطلب فرستاد
و در عهد سید علیه السلام وصیت بکمال
مبالغت مبذول داشت از آن سید
علیه السلام فرموده است وُلِدْتُ فِي زَمَنِ
الْمَلِكِ الْعَادِلِ نُوشِيرْوَانَ وچون عبد المطلب

اما چنانکه پسر آمد کرد

خبر کودکی که در خانه عبد الله بسر آمد از جمله
دنیا بسر آمد جهان را بسر آمد عبد المطلب در خانه
بسر دوید افتابی دید که از افق خانه او
طالع شده است عورتان گفتند ای عبد المطلب
عجب دانک این کودک زاد از مادر جز زمین
نوری پیدا شد که گوشها شام و شامات
در نظر ما آمد و شترانی که در بصره می چریدند
گردنهاء ایشان نمودار شدند و این معنی
در شرح مشارق و مصابیح نیز مسطور است و در
واقدی مسطور است که چون بر زمین آمد یک دست
بر زمین تکیه کرد و بدست دوم یک مشت خاک
برگرفت و سوی آسمان دست بالا کرد و

دید

عبد المطلب مترصد و منتظر نتیجه آن خواب
بود شکر حق بگفت و گفت ای عزیزان
نوری که در پیشانی ان کودک گیتی است بود
گواهی میدهد که این کودک کسی شود
که ملک و ملکوت و اصحاب دنیا و ارباب
جبروت هم خادم آستانهٔ دولت سرای
او باشند و یوسف [illegible] خانه بجان
کاهن میگفت و میگفت امر پیغامبر آخر الزمان
میان شما متولد شد و این سال آن سال بود
که ابرههٔ حبشی برای خراب کردن خانهٔ
کعبه با پیلان آمده بود و از دست طیوران
ابابیل کعصف مأکول هلاک گشت و این

نسخه و ملوک

معنی

معنی پیش از ولادت سید علیه السلام
به پنجاه پنج روز بود و آن سال را
عام الفیل خوانند و موافق این تاریخ
چهل یکم سال بود از تاریخ ملک نوشیروان
عادل کسری قباد در رسالهٔ عمری و واقدی مسطور است
اول کسی که سید علیه السلام را شیر داد
ثوبیه کنیزک ابولهب بود و در ان ایام
معهود بود که قبیلهٔ بنو سعد زنان شیر دار
بمکه آمدندی خلق مکه از بهر کرامتکه فرزندان
خود را بر ایشان دادندی و اجرت دادندی
و ایشان در بنو سعد می بردند و می پروردند
چون از فطام باز شدنی در مکه می آوردندی

و ایام میلاد آن سال بیشتر عورات
در مکه آمدند ایشان سید علیه السلام را بحلیمه بنت
عبد الله حارث دادند چون در پستان
سخت کرد چندان شیر در پستان او پیدا شد
که دو بچه را بسنده بودی و پیش از آن
بر او را هم بسنده نکردی و حلیمه دو ماده شتری
پیری و لاغری داشت که هر روز چو با شیر زدندی
از جای بی چیزی از یمن قدم سید علیه السلام
هر دو از سر چاق گشتند چنانکه آن روز
در بنو سعد یک شتر لاغری نبود از ان قوت
و شوکت نبودی و در ان ماده شتر که وقتی
قطره شیر شد که تمام خانه حلیمه را بس کردی

سید المرسلین را عمر را برابر برد در راه پیری از قبیله بیرون آمده نظر او بر سید

چون حلیمه روان شد بر سید علیه السلام
افتاد و در رو نوری دید گفت این کودک
بر همه روی زمین پادشاه شود و چون در
وادی سدره رسید علماء حبشه آنجا نزول
کرده بودند همین نظر ایشان بر سید عالم علیه السلام
افتاد همه گفتند این کودک پیغامبر آخر الزمان است
چون نزدیک هوازن رسید پیری چند
از هوازن بیرون آمده بودند بحر دیدن
طلعت او گفتند این آن پیغامبر است که
عیسی بعد وم او خبر کرده است الغرض
چون حلیمه بخانه برد یک گوسپند داشت
در ان سال سیصد گوسپند جمع شدند

و اموال دیگر بی اندازه گرد ذخیره شد چون
سیدنا علیه السلام بحد سه سالگی رسید
برابر دختران حلیمه بشبانی کوسفندان
رفتی پاره ابر بودی که مدام بر سر سیدنا [عالم] علیه السلام [بودی]
سایه کردی هرجا که رفتی این ابر برابر می رفتی
تمام قبیله بنو سعد معاینه کردندی و تعجب نمودندی
تا روزی در محلی برابر کودکان بود
دو فرشته بصورت آدمی در رسیدند
سیدنا علیه السلام را بخوابانیدند شکم مبارک
او پاره کردند دل او و امعاء او بیرون
آوردند و بآبی طشت بر آورده بودند
بشستند و آنرا بنور ایمان پر کردند و در محل [خود]

داشتند

داشتند شکم باز بجان شد که بود
واین معنی در مشارق [و صحاح] درباب معراج
مسطور است واین معنی در حرم کعبه
بود شب معراج ودر واقدی است در بنو سعد
بود ونیز در مصابیح درباب علامات نبوة
همین نمط مسطور است که در واقدی است
مگر اغبا همین ذکر [طریق] جبرائیل وذکر بنو سعد نیست
وذکر نورد و م نیست نبشته است اتاه [یعنی آمد جبرائیل]
جبرائیل وهو یلعب مع الصبیان
ودر واقدی مسطور است کودکانی که این
معنی معاینه کردند همه بگریختند ودر خانه
حلیمه دویده رفتند گفتند دو نو آمدند

ای حلیمه

محمد علیه السلام را گفتند حلیمه بدوید
جون بیامد سید عالم علیه السلام را دید
که در سایهٔ دیوار زرد شده نشسته بود وخط
شکاف شکم معاینه مینمود ونیز این خط
تا وقت نقل سید المرسلین علیه السلام
از خط دیده اند سید المرسلین علیه السلام
ماجرا بر حلیمه تقریر کرد حلیمه بستد در خانه
برد جون بنج ساله شد آورد با مینه داد در
وانسا بنام و واقدی مسطورست جون سید
عالم علیه السلام شش ساله شد امینه بمدینه برای
زیارت نیاکان برد ام ایمن کنیزک امینه را
برابر برد جون باز گشت در راه با راهبی ملاقات
امینه

جون سید

جون سید علیه السلام را بدین بشت اورا
معاینه کرد مهر نبوت بوسه داد گفت ای
عورت این بیغامبر آخر الزمان است نیکو
محافظت وتعهد کنی وجون این دعوت
کند اگر من زنده خواهم ماند بدو خواهم بیوست
واگر مرده باشم سلام من برسانی جون ازانجا
باز گشت در مریضه شد ودر گذشت وام
ایمن سید علیه السلام را بیاورد وبعبد المطلب
برد عبد المطلب او را در بر میگرفت و میپرورد
ودر **ثعلبی** مسطورست ودر **رساله عمری** نیز
که بتواتر حکماء کهنه وعلماء یهود واصحاب
توریت وانجیل می آمدند وسید علیه السلام

میدیدند و مهر نبوت معاینه میکردند و سرخی
که در چشم داشت می نگریستند همه بیک اتفاق
حکم میکردند که این آن پیغامبر است که عیسی علیه
بنزول او خبر کرده است و در توریت و انجیل
صفت این مذکور است و در واقدی مسطور است
چون هشت ساله شد عبد المطلب وفات
یافت وقت مرگ با بو طالب سپرد ابو طالب
برخود داشت و در تعهد او باقصی الغایت
کوشید چون دوازده ساله شد ابو طالب
برادر خود در شام برد آنجا علماء یهود و حکماء
کمند همه اوصاف او مشاهده میکردند و حکم
او می فرمودند که این پیغامبر آخر الزمان است در

در صحایح و شرح او مسطور است چون در بصری
رسید بحیرا راهب بیامد ملاقات کرد
و گفت که ای ابو طالب این پیغامبر آخر الزمان است
این رحمت عالمیان است این زمان بر عرصه
سوار شده دیدیم که جمله دار و درخت و کوهها
او سجده میکردند و این معنی نباشد مگر پیغامبر را
پس ضیافت کردند رفتند زیر درخت
نشستند برای سید علیه السلام در سایه جای
نماند در آفتاب نشست در حال درخت
شاخهاء خود بگردانید و بر سر سید علیه السلام
سایه کرد بحیرا راهب گفت به بینید این
صورت نبوة او پس گفت سایه او هم مدام

بر راه می باشد همه کفتند آری او کفت بتحقیق
این پیغامبر آخر الزمان است که عیسی بنزول او
بشارت داده مرادی است که من منتظر
این بودم باید که او را نیکو تعهد کنی در تفسیر
ثعلبی و در واقدی نیز مسطور است چون بیست
پنج ساله شد کرت دوم بتجارت در شام رفت
خدیجه رضی الله عنها مال خود برای تجارت
بدو داد با ابو بشر غلام خود در شام فرستاد
در راه دایم ابر بر سر مبارک او سایه داشت
هر جا که رفتی و بر هر کوهی و درختی
که گذشتی از وی آواز آمدی السلام علیک
یا رسول الله نیز این غلام میدید چون باز آمدند

کرامات

کرامات او از سایه ابر و سلام حجر و شجر معاینه کرده
بود همه پیش خدیجه کفت خدیجه را رغبت
مصاهرت او شد او را بخواست و نکاح منعقد
گشت در شرح اوراد مسطور است از وی شش پسر زاد
قاسم و طیب و طاهر و ابراهیم و چهار دختر
رقیه و زینب و ام کلثوم و فاطمه رضی الله عنها

فصل دوم در ابتدا نزول وحی و ملاقات

جبرئیل امین صلوات الله علیه و بعثت بار اول
در کشاف و واقدی و ثعلبی مسطور است که در ملکه سید
المرسلین علیه السلام براستی و راست کوئی
و صلاح و سداد و پرهیزکاری و کم آزاری
و بتوصل صله رحم و بیمار پرسی و غریب نوازی

وشکسته بودی مشهور و مستثنی شده بود
و میان خلق با امانت داری و صدق
سخن بجدی شهرت یافته که خلق او را محمد
امین میگفتند و در تنگیها دعاء از و التماس
میکردند مستجاب الدعوة بود همه احترام او
بواجبی نگاه میداشتند و تعظیم
و تکریم بکمال می پیوستند و از حکم او
کس را قدرت سر باز داشتن نبودی
ازین در معنی جامع الصغری و واقدی مسطور است
چون در بناء کعبه برای داشتن حجر اسود
اختلاف افتاد همه حکم او راضی شدند
چنانچه این کیفیت در بناء خانه کعبه یاد
کرده

کرده اند در جامع مسطور است سید المرسلین
علیه السلام معتکف در غار حرا بودی بعضی
شبها در خانه آمدی و بیشتر شب و روز
آنجا بودی آخر الامر بجدی کشید که شب و روز
متواتر همانجا بودن گرفت توشه از خانه موجود
کرده بردی آنجا معتکف شدی برای توشه
در خانه آمدی و توشه شدی باز همانجا رفتی
گرد صحبت خلق و عمرانات کم بودی خوش
و در معنی جامع القصص و واقدی مسطور است که
همه عمر وقتی از و معصیتی در وجود نیامده بود
و از گناه صغیره و کبیره و نزدیک هر آنکه وجه
آن روز حلال بود خدای تعالی نگاه داشت

ولایت عزی را دشمن داشتی و نام
ایشان پیش او کسی نتوانستی گفتن
و بطرف هیچ بتی نظر نکرده المعرض (در او ری)
(وحی) مسطور است چون وحی قریب شد
بر هر چوبی و سنگی که گذاشتی ازو آواز
آمدی السلام علیک یا رسول الله تا روزی
در افق آسمان فرشته دید یک پای بر پای
دیگر نهاده ایستاده با آواز بلند میگفت ای محمد تویی
رسول الله منم جبرئیل و هر طرف که در آسمان
نگریست همان صورت میدید از انجا
باز گشت بر خدیجه رضی الله عنها آمد این معنی
برو بگشاد او گفت زینهار این سخن

بکسی

بکسی مگویی تو صدق و درستی گویی و
پیغمبرم گفت هر پیغمبری که بوده اند ولیکن مانند
که در تو راستگویی (خدیجه) و صدق و درستی
و بیان رحمی و غریب نوازی و کار
گشایی مردمان اعانت مظلومان
بیشتر است تو هرگز اندوهگین مگردی
و خدیجه رضی الله عنها بیک برخاست
و بر ورقه بن نوفل و عداس که از اخیار (یعنی از علما مختار بودند)
علما بودند و نوفل و عداس خدیجه را
عم بودی بیامد از ایشان خبر پرسید که جبرئیل
چه باشد گزاردند نام جبرئیل در مکه
کسی نمیداند ایشان گفتند در ولایت

بت پرستان نام جبرئیل نشنوده که

اورا کسی چه داند نام او بشنو که گفت

او را ناموس اکبر گویند او پیغام گزار است

میان خدای و پیغامبران جز پیغامبران

بدیگری نماید خدیجه رضی الله عنها

گفت امروز محمد این نوع معاینه کرده

ورقه بن نوفل گفت ای زن مژده مر ترا که محمد

پیغامبر آخر الزمان شد این ابتداء نبوت اوست

بگو تا متفکر نباشد کاشکی که من دران ایام

باشم که نبوت را اظهار کند تا من او را یاری

کنم خدیجه رضی الله عنها بیامد سید المرسلین را

علیه السلام بشارت داد سید المرسلین منتظر شد

تا در هفدهم

تا در هفدهم ماه رمضان که در آن سال عمر او

چهل ام بود و بروایتی چهل یکم بود که وحی

آمد در واقدی و مصابیح مسطور است که در غار حرا

مردی بیامد و سید المرسلین علیه السلام را

بگرفت و حلق بفشارید چنان بفشارید

که تصور افتاد که هلاک میکند گفت اقرأ

سید المرسلین علیه السلام گفت ما انا بقارئ

و بار دوم بفشارید گفت اقرأ سید المرسلین

علیه السلام گفت ما انا بقارئ او بار سیوم بفشارید

گفت اقرأ سید المرسلین علیه السلام گفت ما اقرأ

ما انا بقارئ آن مرد گفت اقرأ باسم ربک

الذی خلق خلق الانسان من علق

اِقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بر این کلمات
ختم کرد واین الفاظ درخاطر سید المرسلین
علیه السلام ماند واین اول وحی بود
آنا سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم تصور افتاد
که مگر من پری از شعرا یا کاهنان خواهم شد
قصد کرد تا خودرا از کوه بلند بیرون
انداز د وهلاک شود تا کاهن وشاعر
نگردد بدین نیت بالای کوه رفت چون میان
کوه رفت همان شخص را دید که ایستاده
میگوید یا محمد اَنْتَ رسولُ اللّٰه وَاَنَا جبرئیل
ومر جبرئیل را بغایت صورت خوب دید

باي

پای بر پای دیگر نهاد ایشان سید المرسلین
علیه السلام تمام روز بتماشای صورت او
همانجا ماند ونظر در جبرئیل علیه السلام داشت
در سینه می افتاد چون شب شد مهر جبرئیل
صلوات الله علیه ناپیدا شد سید المرسلین
علیه السلام بازگشت در خانه آمد از هوش بشد
در رسالهٔ عمری وواقدی مسطور است که سید المرسلین
علیه السلام حال بر خدیجه رضی الله عنها
باز راند خدیجه سید المرسلین را علیه السلام
قوت داد وبه ورقه نوفل وعداس رفت
ولیکن شبنه بود باز راند ایشان گفتند
مبارک باد که پیغامبر آخر الزمان عم زاده ترا شد

اکنون تو امتحان کن آن زمان که او را بینی (آن صورت)
تو مقنعه از سر بیرون انداز اگر آن صورت
غایب شود بتحقیق جبرئیل است خدیجه
همچنان کرد سید المرسلین علیه السلام را گفت
اگر آن صورت را بینی مرا اعلام دهی سید
المرسلین علیه السلام گفت اینک هست در آن
کنج خانه ایستاده است خدیجه رضی الله عنها
گفت جای بدل کن سید المرسلین علیه السلام
جای بدل کرد گفت چه می بینی گفت
هر جانب که می روم او پیش من می آید
خدیجه رضی الله عنها سر برهنه کرد سید المرسلین
علیه السلام گفت او ناپیدا شد خدیجه رضی الله عنها

سرکرد

صورت همچنین کرد هر بار که سر برهنه کردی
او ناپیدا شدی و چون بپوشیدی او خود را
نمودی خدیجه رضی الله عنها گفت سید
نژده مر ترا که تو پیغامبر این امت شدی
اگر دیو بودی شرم نداشتی و غایب نشدی
و در واقدی (مسطور) است روزی سید المرسلین را
علیه السلام در طواف کعبه با ورقه نوفل
ملاقات شد ورقه نوفل گفت یا محمد چه می
بینی سید المرسلین علیه السلام آنچه دیده باز گفت
ورقه نوفل سوگند خورد که تو پیغامبر این (امت)
شدی اما در توریت خوانده ام که ترا اهل
قریش ایذا کنند و برانند و مقاتلها عظیم شود

ازار کند
و چنگها بسیار خونریز شد

[و تو کامیاب کردی یعنی تو مقصود خواهی یافت]

آخر فتح ترا باشد و بر ایشان کامیاب
گردی بعضی ببندگی تو سر نهند و بعضی
بتیغ تو سر دهند اما اگر من آن روز زنده باشم
پیش تو تیغ زنم و در نصرة تو مبالغه نمایم
و بر سر سید المرسلین علیه السلام بوسه داد گفت
مستظهر باش و این صورت مرترست که او
ناموس اکبرست جز بر پیغامبران بر دیگری
نیاید و بر دیگری [جبرئیل] نماید و چون تو پیغامبری
تو امی نماید بعده روزی چند وحی
در توقف شد و بروایتی سیزده روز
فکرت سید المرسلین علیه السلام زیادت گشت
در مصابیح مسطورست که سید المرسلین علیه السلام

از

از غایت اندوه هر بار در کوه حرا رفتی تا از آنجا
خود را بیفکند و هلاک شود همین که نظر کردی
و در کرانه امدی پیش جبرئیل را علیه السلام دیدی
میگفت یا محمد انک رسول الله حقا بدین از دل
او را تسکین بودی تا آنکه روزی هم بدین
نیت بر سر کوه رفت چون میانه کوه رسید
از آسمان آوازی شنید چنانکه بیهوش شد چون
از بیهوش باز آمد پیش جبرئیل را صلوات الله علیه دید
بر کرسی نشسته مربع میان آسمان و زمین
و میگفت ای محمد کجا میروی تو رسول خدایی
بحق من جبرئیل ام سید المرسلین را علیه السلام
تسکینی حاصل شد از آنجا بتعجیل بخانه آمد
[یعنی دل او قرار گرفت]

گفت زملونی یعنی گلیم بر من افکنید فرمان اورا
امتثال کردند او غلطید جامه بر وافکندند
لرزه بر سید المرسلین علیه السلام افتاده
کرسیی مهتر جبرئیل صلوات الله علیه در صحن
خانه آمد برخاست بر سر آن سید المرسلین
علیه السلام آمد جامه بگرفت بکشید گفت
یا ایها المدثر قم فانذر وربک فکبر
وثیابک فطهر والرجز فاهجر ۵
سید المرسلین علیه السلام قوی دل برخاست
در رساله عبهری مسطور است جبرئیل امین
صلوات الله علیه مصافحه کرد وهردو یکدیگر
کنار گرفتند مهتر جبرئیل صلوات الله علیه گفت

سیدا

سیدا از من مهتر سیدی نزا نیست که من
سفیر خدایم میان پیغامبران وخدای
جز بر پیغامبران دیگری نیایم اکنون حاجتی
دارم حق جل وعلا در باب تو کرم کرده است
وترا پیغامبر آخر الزمان گردانید وبدو سبب
تو آسمان وزمین وماه وستارگان وفلک
وملک بیافرید تو هنوز در عدم بودی
جوهر وجود تو کارخانه قدرت در سلک
انتظام نسفته بودند که ما بر تو درودی
فرستادیم وبرای امت تو امر رشد میخواستیم
سیدا بر تو چندین حقوق دارم التماس
بتو آنست مرا شرف قبول کن باید که چون

یعنی وجود تو پیدا نشده
که ما درود میگفتیم

در عرصه

عرصات قیامت فرمان بتو رسد که محمد اشفاعت
کن که ما اظهار ربوبیت خود بمحبت تو کردیم
امروز بشفاعت تو خلایق را با نواع
رحمت اختصاص فرمایم باید که دران
محل مرا یاد کنی و کمال همت رضاء حق
بجز من درخواست نمایی در ثعلبی
مسطورست شیاطین نزدیک ابلیس لعین
آمدند گفتند پیش ازین ما نزدیک آسمان
میرفتیم استراق سمع میکردیم این زمان
نمیتوانیم شهاب دنبال میکند ما نگونسار می
افتیم ابلیس برجست گفت مگر احمد مبعوث
شد ابلیس بدوید و برای تفحص حال بر کوه

بو قبیس

بو قبیس بر آمد سید المرسلین علیه السلام در بطن
نخله قرآن میخواند چون نزدیک رسید
جبرئیل صلوات الله علیه دید که آیت قران آورده است
بکرامت و نزدیک شیاطین رفت گفت احمد
بیرون آمد جبرئیل با اوست در واقدی مسطورست
که درین مدت وقتی شهاب از آسمان نرفتی و بر زمین نیامدی
این علامت ظهور محمدست صلی الله علیه وسلم
چون اهل قریش شهاب را دیدند دانستند
که مگر عالم فنا خواهد شد همه درین سخن بودند
که ابو سفیان رضی الله عنه در رسید گفت محمد
عبد الله دعوی پیغامبری کرد عبد یالیل
گفت موجب رفتن شهاب این بود معلوم شد

در رساله عنبری و قدری مسطور است نقل روزی
سید المرسلین علیه السلام در جبال اصبح
و آن کوهی است معروف در مکه مهتر جبرئیل
صلوات الله علیه در رسید و بساطی مکلل
و مرصع بیاورد بگسترد و بپاشنهٔ پای
از زمین آب بیرون آورد و سید المرسلین
علیه السلام وضو تعلیمی کرد و دو رکعت
نماز بجانب خانه مستقبل رکن حجر اسود
با سید المرسلین علیه السلام بگزارد و دو رکعت
سید المرسلین علیه السلام شادمان شد
بخانه آمد ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها
گفت مرا بنمای سید المرسلین علیه السلام
امروز مرا وضو و نماز اموخت خدیجه رضی الله عنها

چون چشمه آورد و تعلیم کرد وضو ساخت
و دو رکعت نماز بگزارد و بیش از آن در آن
موضع آب نبود خدیجه رضی الله عنها از روز
ایمان آورد روزی چند بر آمد و مستور
نماز میکردند زید حارث چون دید او هم
ایمان آورد و نماز گزاردن گرفت در
قصص واقدی مسطور است روزی امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه بخانه سید المرسلین علیه السلام
آمد ایشان را در نماز دید پرسید چه میکنید
سید المرسلین علیه السلام گفت این دینی است
که ایزد تعالی اختیار کرده و مرا تعلیم کرده
و پیغامبر گردانید دعوت میکنم ترا بر ایمان آری

وازلات وعزّي بيزار شوي و ترك
خداي تعالى نكويي وسيّد المرسلين
عليه السلام هنوز اين معني بر ابوطالب
اظهار نكرده بود امير المؤمنين علي رضي الله عنه
كفت بر پدر مشورت كنم سيّد المرسلين
عليه السلام كفت اكر اين زمان اين دين
قبول نميكني بايد كه اين سخن مستور داري
و بر كسي نكشايي روز دوم امير المؤمنين
علي رضي الله عنه خفيه اسلام آورد و از
ابوطالب مخفي داشت درين ميان سيد المرسلين
صلي الله عليه وسلم نماز چاشت نزديك خانه
كعبه آشكارا كرد روزي ابوطالب سيد المرسلين

روز دوم اسلام علي رضي الله عنه [illegible]

عليه السلام

عليه السلام و امير المؤمنين علي را رضي الله عنه
طلب ميكردند كفت علي كجاست مادرش
كفت علي بيشتر صحبت محمد مي باشد
ابوطالب در طلب ايشان بيرون آمد سيّد
المرسلين عليه السلام را ديد كه نماز ميكزارد
و امير المؤمنين علي رضي الله عنه بشرط
ديدبانى نكاه ميدارد بس ابوطالب
از آمدن ايشان پنهان شد كه كشف حال سيد
المرسلين عليه السلام بضرورت كشت كفت محمد
از من چه پوشي سالها ست كه منتظر اين
معني ام كه از تو اين جنس در وجود آيد و من
ميدانم و نيكو شناخته ام كه تو پيغامبر آخر الزماني

مشوش

اکنون بگوی این چه دین است گفت این
دینی است که ایزد تعالی اختیار کرد
و بپسندید و مرا پیغامبر گردانید و فرمود
تا بدین دین خلایق را دعوت کنم مر ترا
ای عم مشفق دعوت میکنم ابوطالب
گفت اجابت دعوت تو مرا میسر نشود
اهل قریش مرا بطعن و اتهام کشند
پغور / وتهمت
تو درین کار بفراغ دل قیام نما خلق را
دعوت کن و بیغم باش تاکه من زنده ام
در معونت تو اهمال روا ندارم بدانک تو
مدد کردم / قرار بودن
درین کار موت خواهی گرفت و دین تو
بر جملهٔ ادیان غالب خواهد آمد چون عبد المطلب

نخستین

تحقیق ظهور خواهد یافت ولیکن ای علی
بیا تو دین عم زادهٔ خود قبول کن که او
پیغامبر بحق است مدتی است که مرا تحقیق
و معلوم شده است و من او را شناخته ام
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت ای پدر
مدتی است که من دین قبول کرده ام
و بمحمد ایمان آورده ام گفت مَرحَبا
ای جان پدر خوب کردی ولیکن
من نتوانم بضرورت اَختَرتُ النّار
علی العار سید المرسلین علیه السلام
قوی دل شد ابوطالب در خانه رفت
مادر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر سید جز محمد و علی بگو

یعنی اختیار کردم من آتش را بر پیغور

گفت بخیرست خاموش باش هرچه خواهد
بود ظاهر خواهد شد اَوَّلُ مَنْ آمَنَ
وَصَلَّى مِنَ الصِّبْيَانِ عَلِيٌّ روز بروز
آوازهٔ پیغامبری و معونت ابوطالب
باهل قریش رسید همه براشفتند و حقد
و کینه بنیاد کردند گفتند اگر خدای تعالی
از اهل قریش پیغامبری مطلوب بودی
با آنک چندین سران باشند یتیمی را
برای این معنی اختیار نکردی در تفسیر
ابو اللیث و در سورهٔ یس مسطورست و در تفاسیر دیگر نیز
که صنادید عرب همه یکجا شدند و مشورت
نشستند ابن حنظله و ابوجهل و ابوالبختری

زیاده میشد تا آنکه دعوة پیغامبری صلعم

ولید مغیره و سران دیگر همه بیک اتفاق
چند نفر دانا و کافی و در مدینه بر یهودیان
فرستادند که صاحب توریت بودند و نام
و کنیت و حلیه و طریق سیرت سید المرسلین علیه السلام
بر ایشان عرض کردند و نمودند که این
شخص دعوی نبوت میکند بتوریت
رجوع کنید که صفت پیغامبر آخر الزمان
چیست ایشان رجوع کردند گفتند
که این صفت او عین اینست و وقت
بیرون آمدن او نیز همین است و هم درین
زمین بیرون آید اما طریق معرفت آنست
که او را از قصهٔ اصحاب کهف و ذو القرنین و ماهیت
روح و حقیقت

سوال کنند اگر هر سه بگویند این مردم
آن محمد نیست و اگر دو بیان کنند و سوم
نکند بتحقیق هوست ایشان از سید المرسلین
علیه السلام سوال کردند از هر سه جبرئیل برسید
سید المرسلین علیه السلام قصهٔ اصحاب کهف
و ذو القرنین بیان کرد و فرمود که
ماهیت روح جز خدای عز و جل عزیز
نداند ایشان روی یکدیگر دیدند در رسالت و حیران بماندند
امام ناصر غزالی رحمة الله علیه در بیان آیت
اَلَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ
اَلَّذِیْ یَجِدُوْنَهٗ مَکْتُوْبًا عِنْدَهُمْ فِی
التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیْلِ آورده است که نصاری
که عمر خطاب رضی الله عنه
اهل مکه
و یهود

و یهودیان فرستادند و گفتند در توریت
و انجیل بگشادند پیش امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه بیان کردند در توریت مسطور است
که در آخر الزمان بحجاز بیرون آید که نام او
احمد باشد و در انجیل نبشته است که نام محمد
او فارقلیط گویند و بزبان سریانی محمد را ربود
فارقلیط گویند او از اولاد اسماعیل بن ابراهیم
صلوات الله علیه باشد آخرین پیغامبران باشد
و نبی مکی و حرمی هم وحی باشد
حرمی بغیر وحی نباشد مولد او مکه
و هجرت او طیبه و حرمی بود معنی مدینه
و امی بود اما کلام خدای برهان او باشد
او
بعض دلیل

او ملک و سلطنت او بومنیت شام و عرب
بود او را پاسبانان نباشد یار او
جبرئیل صلوات الله علیه بود گلیم و ازار
تا میانه ساق بپوشد نه کوته و نه دراز
بلا باشد در چشمهاء او سرخی بود و میان
دو شانه او مهر نبوت باشد و بکفاف معاش
بسنده پیغامبر عربی بود مردمان را بخدای
دعوت کند از امور دنیا سخن و آیین خبر دهد
و امر معروف و نهی منکر کند نه سخت و درشت
و غضوب باشد و نه پاداش بدی بدی کند
بلک جزاء بدی نیکی کند و در عفو گناه
و صفح بزرگوار باشد و امت او عظیم و معظم

همه وقت خدای را حمد گوید و وضو و نماز
کند و در نماز صف او چون صف غازیان
در قتال باشد کلمه لا اله الا الله سبحان
گوید که دلها بسته و گوشها کر و چشمها کور
باز شود و یاران او قتال مانند شیران باشند
بود که از رعب و هیبت ایشان تا یکماه
راه لرزه باشد و بشب متعبد و بروز کار
باشند و او از قوم خود جفاها بیند و رنجها کشد
و قتال کند و بنفس خود حرب کند اول
عهد گاهی غالب و گاهی مغلوب باشد
و آخر بر همه غالب آید خانه کعبه را از لوث
بتان پاک کند و دین او جهان را عالم بگیرد

تا قیامت باقی باشد و او وفات نیابد
تا آنکه دین باطل و ملت کفر بکلی مضمحل
نشود و دین راست و ملت مستقیم
استقامت نیابد اگر او در قوم نوح بودی
طوفان نشدی و اگر در وقت عاد
و ثمود بودی بر ایشان عذاب نرسیدی
چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بشنید
باز گشت اهل مکه را خبر کرد و در واقدی
مسطورست همه گفتند که ما را بتحقیق [illegible]
معلوم شد که او پیغامبر بحق است و مدتی
است که ما این معنی تحقیق کرده ایم
اما روا نداریم که او بر سر ما سرور شود و نبی نشند

که او

که او بر عالمیان و عالم سرورست امیر المؤمنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه که معظم ترین
اهل قریش بود گفت که من امروز بطرف خانهٔ
محمد صلی الله علیه وسلم خواهم رفت و تفحص حال
او خواهم کرد که چه میگوید وقت ها چون
امیر المؤمنین ابوبکر در کوچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم
درآمد قضا را همان ساعت سید المرسلین علیه السلام
از اندرون خانه بیرون آمد رو نظر چار شد
سید المرسلین علیه السلام گفت یا ابابکر ایمان آر
امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه فی الحال گفت
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللّٰهِ امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه بدوید

پیوست سید المرسلین علیه السلام بو سعید پیغامبر
علیه السلام کنار گرفت و بیک روایت که در
ربای عمری مسطور است اسلام امیر المؤمنین
ابو بکر رضی الله عنه از همه سابق است و در لز
آورده که این معنی اول روز بود که
وحی نازل شد که چون اهل قریش با اسلام
امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه خبر یافتند امیر المؤمنین
ابو بکر را رضی الله عنه بطلبیدند تا آن زمان
امیر المؤمنین ابو بکر رفته بود و تمام خیل و تبع
اهل خانه را دعوت کرد در خانه خود همه اسلام آوردند
چون بر اهل قریش آمد گفتند یا ابو بکر
نیکو تفحص رفته بودی گفت یا صنادید

عرب

عرب رأیت وجهاً تلألأ نوره علی
انوار النور والله ما کان ذلک بوجه
کذاب اهل قریش گفتند این معنی
نیکو نیست بدین نوع کار او عالی گردد در
دفع این کار سعی بلیغ می باید نمود ابو جهل لعین
و ابن حنظله و بزرگان دیگر در کمین ایستادند
و بخصومت پیش آمدند در واقدی و قصص
مسطور است مرتبه دوم از مردان سعد
وقاص رضی الله عنه اسلام آورد روز دیگر
عمرو عبسی رضی الله عنه روز دیگر ابو ذر غفاری
رضی الله عنه روز دیگر زبیر عوام رضی الله عنه
روز دیگر امیر المؤمنین عثمان و طلحه رضی الله عنهم

وایشان هردو بتجارت طرف شام بودند
از راهبی شنیدند که درین ماه بمکه پیغامبر
آخر الزمان که عیسی صلوات الله علیه بخروج
او بشارت داده است بیرون خواهد آمد
و در حرم نزول خواهد کرد چون ایشان
آمدند شنیدند که محمد عبد الله دعوی
نبوت کرد و خلق بدو و بدین او ایمان آورد
خانه نرفتند هم از آن راه بیامدند ایمان
آوردند روز دیگر عبد الرحمن عوف رضی الله عنه
بعده عثمان مظعون بعده خباب ارت
رضی الله عنه بعده عبد الله مسعود رضی الله عنه
و او اول عهد شبانی کردی روزی سید

المرسلین

المرسلین علیه السلام و ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بروی برسیدند امیر المومنین ابوبکر صدیق
رضی الله عنه فرمود شیر طلبید او گفت من امینم
چگونه دهم امانت دارم مرا اجازت نیست
سید المرسلین علیه السلام فرمود گوسفندی
بیار که وقتی گشنی برو نخسته باشد
و در وقتی شیر نبود او گوسفندی برای صوت
آورد سید المرسلین علیه السلام دست مبارک
خود بر پشت آن گوسفند فرود آورد چندان
شیر در پستان او پدید آمد که همه سیر شدند
و کم نشود سید المرسلین علیه السلام گفت
از این شیر بدوش بیار عبد الله مسعود رضی الله عنه

در حال ایمان آورد بعد جعفر بن ابو طالب رضی الله عنه
ایمان آورد بعد بیشتر صحابه دیگر اما بیشتر جوانان
قریب چهل چند نفر ایمان آوردند در آن وقت
آن روز همین دو وقت نماز فرض شده بود
یکی فجر و دوم عصر دوگانه رکعت خفیه میگزاردند و این
پنج نماز پیش از هجرت سه سال فرض شده است
بروایتی که در مصابیح و شرح مشارق است و بروایتی
در واقدی پیش از هجرت بهژده ماه در شب معراج
فرض شده است همه جمله بتواتر جوانان
مکه و ضعفاء اسلام می آوردند پیران
بر سر ضلالت خود بودند در رساله عمری
و واقدی مسطور است روزی سید المرسلین

فرض دو وقت بود

علیه

علیه السلام ابو جهل دشنام داد و مشت خاک
بر فرق او پاشید و لگدی بر کتف مبارک
آورد گفت ای ناپاک در نماز دیده بود گفت که فرزندان
خیلخانه ما را می فریبی و بر دینی محدث ان ناپاک
که آورده باعث میکردی ترک دین اجداد آباء و
خود گرفتی بنو هاشم و بنو سعد و بنو عبد المطلب
این معنی بشنودند همه بشوریدند که ابو جهل لعین
که باشد که برادرزاده ما را مثل این کند
ابو جهل این گوید از سبب که اهل قریش
همه یکدل شده بودند نتوانستند که چیزی
بگویند کس به امیر المؤمنین حمزه فرستادند
رضی الله عنه و او بتوسط در بیابان بشکار بودی

ابو را طلب کردند چون امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه
بیامد دختر عبد المطلب بگریست گفت
ای حمزه تو هنوز زنده که با برادر زاده
تو ابو الحکم مثل این کرده است و نام ابو جهل
ابو الحکم بود ابو جهل کنیت کرده بودند
امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه در خشم شد
بیرون آمد کمان بر سر ناپاک زد مر او را
بی حاله شد و کمان بشکست او بیهوش افتاد
امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه در غضب شد
همه جمع اهل قریش آشکارا اسلام آورد
دعوت اندکی آشکارا شد و از اسلام آوردن
امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه سید المرسلین علیه السلام

وصحابه

وصحابه را چیری قوت حاصل شد اهل
قریش همه یکدل شدند غرور کردند
تا مقاتل کنند بنو هاشم و بنو عبد المطلب
بطرف محمد صلی الله علیه و سلم بودند همه اسلحه
پوشیدند و مستعد قتال شدند فرمان
در میانه آمدند خصومت فرو نشاندند ۞

فصل سیوم در واقعه مسطور است

امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه در اول
عهد از محمد سید المرسلین را علیه السلام بسیار
دشمن داشتی چون خبر شنیدند بر آشفت
تیغ در حمایل کرد و بیرون آمد گفت که من تنها
بنو هاشم و بنو عبد المطلب را بسنده ام اول امروز

کار محمد کنم این شور از عالم فرو نشانم
بعد کار متابعان او کنم بطلب سید المرسلین
علیه السلام بیرون آمد و گفت باللات والعزی
که این زمان او را بکشم تا این شور فرو نشیند
و از بنو هاشم هر که امروز قوت او کند
او را نیز بکشم او مردی با قوت و صلابت بود
جمیع عرب از وی خوف کردندی در راه نعیم را
رضی الله عنه با او ملاقات شد ای حفص
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه اهل نعیم بود
با نعیم ملاقات شد عمر خواست تا نعیم را
بکشد نعیم گفت مرا چه میکشی خواهر تو
رضی الله عنها
این زمان اسلام آورد و داماد تو سعد

ایمان قبول کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
خانه خواهر دوید تنها درون خانه با تیغ
برهنه در آمد ایشان نزدیک تنور نشسته
بودند سورهٔ طه میخواندند این کلمات در
گوش او افتاد چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
زخمی بر سر خواهر زد سر او مجروح شد در
خون رنگین شد خواهرش گفت هر چه
رای تست بکن من ایمان آورده ام ای عمر
در ایمان پیغامبری آفتاب از محمد طالع
شده است و نور دین او همه ادیان
باطل را محو کرده ملک و ملکوت اقتدا
بدو کرده شما میخواهید بکف دست این

بنوشانيد كي ميتوانيد اي عمر درخت
ايمان ميوه مراد بار آورده و شاخهاء
او بر سر شما مايل شده اگر ميتوانيد درست
در عروق و تجاويف دين ازين رشته
قبول بندگي محمد در رقبهء جان اگر
بندگان او را از دل بنده شويد تا فرداء
قيامت از آتش دوزخ آزاد گردي
بدين سخنان دل امير المؤمنين عمر رضي الله عنه
نرم شد از غضب فرود آمد و گفت
صحيفه كه ميخوانديد چرا سوختيد خواهرش
گفت آن كلام خداي است هر كو نسوزد
او گفت بياريد خواهر صحيفه را بدست امير المؤمنين

عمر داد

عمر رضي الله عنه داد مجرد آنكه آن صحيفه بخواند
تعظيم داشت و گفت بخداي اين سخن
آدمي نيست ميگريست و ميگفت بخداي
خالق آسمان و زمين اگر دين است همين است
در حال تيغ در نيام كرد و از خواهر عذر خواست
و در طلب سيد المرسلين عليه السلام در خانهء بيرون آمد
ارقم رضي الله عنه ~~بخد~~ سيد المرسلين عليه السلام
در خانهء ارقم بود امير المؤمنين عمر رضي الله عنه
بدر آمد در بزد ارقم رضي الله عنه بترسيد
و گونه متغير شد گفت يا رسول الله عمر آمد
شمشير حمايل كرده پيغامبر صلي الله عليه وسلم گفت
مترسيد بگوئيد تا در آيد امير المؤمنين حمزه حاضر بود

گفت بگو تا در آیی اگر بر خلاف آمدی هست هم
بران شمشیر کار او آخر رسانم در باز کردند
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در آمد سید
المرسلین علیه السلام استقبال کرد کتف او
بقوت گرفت و بجنبانید و گفت ای پسر
خطاب میدانم تو از ایذاء ما باز نخواهی ماند
تا آنکه بلایی بتو نرسد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
گفت سیدا خاک بر آن سر که در ایذا تو کوشد
سیدا سخن دراز کوتاه شد از انکار باقرار بدل
گشت بی من از من جو مینی ساختند سر نبوت
در گوش جان من فرو خواندند قفل دل را
بکلید هدایت بگشادند هلا زود باش تو

بدین علم و عقل بتو نشان داده امدیم حلال
شربت

شربت خوشگوار ایمان در کام حلق من ریز
که کفر سرکش در سکرات است سید المرسلین
علیه السلام تکبیر گفت یاران همه تکبیر گفتند
پیغامبر صلی الله علیه وسلم اسلام آورد در حال
مهتر جبرئیل امین صلوات الله علیه در رسید
گفت ای محمد فرمانست که عمر را سلام
حضرت عزت برسان و بگو که جمله اهل سموات
از ملک و ملکوت باسلام تو شاد شده اند
اکنون پیوسته ارادت تو موافق اراده حق باشد
و هر جا که در خشم شوی غالب آیی
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه با چهل دو
مرد و ده زن و بروایتی چهل پنج مرد و یازده زن

عرض کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه السلام آورده

ایمان آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
گفت یا رسول الله چون مرا در سلک بندگان
تو منسلک شده ام باید که بعد ازین دعوت
آشکارا کنی و در کوچه و بازار یاران تو دعوت
کنند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیرون آمد
و گفت جمیع اهل قریش بدانید که عمر حلقهٔ
بندگی محمد در گوش کرد اگر بعد ازین شما
بگوشهٔ چشم طرف او و یاران او بدی نظر کنید
مر شما را گوشمالی چنان دهم که هوش از شما برود
پس اسلام آشکارا شد دعوتی که خفیه میکردند
اظهار یافت اسلام قوت گرفت در واقدی
مسطور است از آن روز باز که عمر مسلمان شد

باشکارا و بلند گفتند پیش از اسلام
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه درون سقف
آهسته گفتندی و بروایت تمهید المعرفه
آن روز هنوز باشکارا نبود و در مدینه
استقامت یافته عبد الله مسعود رضی الله عنه
میگوید ایمان عمر رضی الله عنه فتح دعوت بود
و خلافت او فتح اقالیم عالم باسلام آوردن
او ما قوی دل گشتیم و دعوت او چنان
آشکارا شد که در نوبت خلافت او اقالیم
عالم فتح شد دین محمد صلی الله علیه وسلم
باقصای جهان رسید و جهان از کفر پاک شد
بیک روایت سه سال و بدیگر روایت چهل سال

اما نماز [illegible] میکردند

نسخه چهار سال

یعنی باهر [illegible] جهان رسید

از نبوت کذشته بود که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
ایمان آورد نبوت آشکارا شد اهل قریش
همه یکدل شدند عداوت ظاهر کردند
مکر بنو هاشم و بنو عبد المطلب که ایشان
تقویت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
میکردند فرمان رسید بنو عبد المطلب و بنو
هاشم را دعوت کن واین آیت نازل شد
وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ در ثعلبی
و واقدی و در تفسیر سورهٔ انعام درین آیت [قید خود]
مسطورست که سید المرسلین علیه السلام
ملول شد کفت بار خدایا اکر ایشان را
دعوت کنم مرا سنکسار کنند فرمان آمد که

دعوت کن خوف ما حافظ تو است سید المرسلین
علیه السلام یک ماه درین اندیشه بود که چه
نوع دعوت کند باز فرمان آمد اکر دعوت نکنی
مر ترا عذاب کنم در مصابیح و شرح مشارق است
سید المرسلین علیه السلام بر کوه صفا برآمد
و بنو فهر و بنو عدی و بنو عبد المطلب و بنو
هاشم را استدعا کرد جهل پنج نفر بیان
آن دو عم حقیقی حاضر شدند سید المرسلین [طلبید]
علیه السلام چنانچه فرمان [خدای تعالی] بود دعوت کرد
و کفت اکر من بکویم که ازین وادی لشکری
بیرون آمده است و میخواهد شما را غارت کند
مرا استوار دارید یا نه همه کفتند استوار داریم
[راستکو]

که هرگز از تو دروغی نشنیده ایم در تو تجربه
نکرده ایم مگر صدق گفت من شما را اعلام میدهم
بخدای ایمان آرید و الا خدای تعالی
شما را روز قیامت با آتش دوزخ عذاب
خواهد کرد خدای تعالی در دل ایشان
تسکینی بپیدا آورد آن روز کسی جز سید
المرسلین علیه السلام نشد همه بزبان نرم
اغاز کردند تو بدانچه مثال یافته قیام نما
و سخن با قوت بگو ما خواهیم کرد اما دین
اباء تو نتوانیم گذاشت در مصابیح در تفاسیر
سوره انعام مسطور است مگر ابو لهب که عم حقیقی
بود گفت یا قوم این فتنه عظیم است ما او را

یعنی دین عبد المطلب نتوانیم گذاشت

ابی

ابوطالب بانگ زد گفت ای ناکس اگر مرا خوف
عار نباشد همین زمان ایمان آرم ولی
تا من زنده ام موی از سر او کم نشود در
واقدی مسطور است ابوطالب گفت یا محمد
یاران را جمع کن هر روز بر کوه صفا برو
بلند عمامه اهل قریش و خلق مکه را دعوت کن
بخدای بخوان هیچ باک مدار در باطن خدای
با تو یار است و در ظاهر من معین توام سید
المرسلین علیه السلام با یاران هر روز بر کوه
سوار می شد و اهل قریش و جمع اهل مکه را
دعوت میکرد ابو لهب گفت شما را گو برای این
معنی را استدعا کرده بودید در شان او سوره

تبت یدا نازل شد نیز هر روز امیر المؤمنین
ابوبکر و عمر و عثمان و حمزه و علی
و سعید رضی الله عنهم در کوچه و بازار
آشکارا دعوت میکردند اهل قریش
دانستند که بنو عبد المطلب سید المرسلین را
علیه السلام معونت میکنند و این اهل
قریش همه عمان و عم زادگان سید المرسلین
علیه السلام بودند هیچ فرق بینشان نیست
یک مرتبه ایشان اعلی اند و همه در قرابت
عصبه اند اما چون سید المرسلین علیه السلام
در علو مرتبه از همه سبقت نمودند عار کردند
در غضب و عداوت باز گشادند عتبه

و شیبه

و شیبه و ابوسفیان مستور عداوة می
کردند ابو لهب و عتبه و ابو جهل آشکارا
همه عداوت میکردند همه اغراء کردندی
انواع نجاست بیاوردندی و بر در
سید المرسلین علیه السلام جفا کندی در
واقدی سطور است روزی ابو لهب امعاء
شتر مرده بر در سید المرسلین می آویخت
امیر المؤمنین حمزه رضی الله عنه بدید هم بر سر
و ریش او بیالود بازو فی عتبه زنبیلی
پر عذره آورده بود تا بر در بیفکند طیب عمر
بدید همه بر سر او نگونسار کرد الغرض
کردند آنچ کردند هرچه در حق سید المرسلین علیه السلام
کردند

اگر بیان کنند زمین و آسمان در لرزه آیند
و گوش و هوش طاقت استماع آن ندارد
و گفتن آن هم مصلحت نباشد بنابر آنکه
اغلبی از ایشان عاقبت پشیمان شدند
و بشرف ایمان مخصوص گشتند و گفتند
و کردن ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و حق سبحانه و تعالی عفو کرد فَذِکْرُ الْجَفَاءِ
فِی حَالِ الْوَفَاءِ جَفَاءٌ مَضَی مَا مَضَی
و بر کفر و عداوت قایم ماندند جزاء آن یافتند
و در بندگان او بهزار عجز و زاری
و صد اضطراب و خواری جان دادند
و کشته شدند و حطب جهنم گشتند اما حکایتی

چند

چند از جفاء اهل قریش کسانیکه کافر
مردند و در دوزخ رفتند در قلم آورده شد
در شرح مشارق و مصابیح مسطورست روزی سید
المرسلین علیه السلام در حرم کعبه نماز میگزاردند
ابوجهل و عتبه و شیبه با جماعتی اهل شرک
در حرم بودند سید المرسلین علیه السلام
در سجده دیر می ماند شکنبه اشتری جایی
افتاده دیده بودند گفتند کیست میان ایشان
که برود و آن شکنبه بیارد چون او سجده میکند
بر کتف او بدارد عتبه بیاورد بر کتف سید
المرسلین علیه السلام نهاد عبد الله مسعود
رضی الله عنه رفت فاطمه را خبر کرد فاطمه رضی الله عنها بیا

وانرا رد کرد ومشرکان را دشنام ایشان
جوابی ندادند بخشنک کردانیدند
سید المرسلین علیه السلام آن روز ایشان
هریک رابنام کرده دعاء بد کرد آن معلا
که بودند همه درجنک بدر کشته شدند
لعنهم الله
در واقدی مسطورست ابو البختری ازین حال
علم یافت اگرچه کافر بود بسیار محجوب
بر سر ابوجهل زد چون وبنو مخزوم
بمعونت ابوجهل فراهم آمدند وبنو اسد
یعنی مدد
بجانب ابو البختری قریب شد که در معامله
شوند ابوجهل چون خود را مغلوب دید
بمساعدت سر در آورد هرکسی درمیان آمدند
دلیری ... ملحت

باز

بازکشتند عتبه کفت ما عداوت با محمد هر روز
زیادت کردنی ایم تا دین محمد بکذارد
دین نو بگذارد
آن روز سید المرسلین علیه السلام
عتبه را دعاء بد کرد کفت خداوندا
سگی را بر وی بکمار هریکی کفتند دعاء او
هرکز رد نیست امتحان کرده ایم آن مرد را
بلائی خواهد رسید عتبه در کاروان
بود شبی شیری بیامد قریب کاروان او
آواز کرد عتبه شنید کفت ای بنو قریش
آن بلای که میکفتم رسید همه جمع شدند
اورا درمیان کرفتند شیر درآمد عتبه را
بکرفت بدرید واو فریاد میکرد که همی کفتم که دعاء

اوردنیست اهل قریش از دعاء بک سید
المرسلین علیه السلام مترسیدند اما سید
المرسلین علیه السلام دعاء بد نکردی
بدان کستاخ بودندی در مصابیح و واقدی مسطور است
روزی ابو جهل لعین سوکند خورد اگر
سید المرسلین علیه السلام در نظر ما نماز
کند کردنش بر کنم او زنم سید المرسلین
علیه السلام در نماز بود ابو جهل سید
اهل قریش کفتند وقت است از عهده
سوکند بیرون آی ابو جهل قصد کرد
چون نزدیک رسید بکریخت و زرد کشت
کفت تمام روی هوا دیدم شیران کرفته بودند

یعنی تمام رویی زمینی

او کرسنه استاده بود و روی بجنس او

هر کفتند

سیلفتند اگر قدمی پیش نهادی ترا با تمام اهل قریش
فرو بردیم در مصابیح مسطور است الجنان بهشت
خورد که زرد کشت بس باز کشت و میکریخت
و هر دو دست روی چیزی از پیش خود دفع
میکرد و میکفت میان من و او خندقی پر آتش
و هولی است و پرهاء ملائک است
بس سید المرسلین علیه السلام فرمود اگر
نزدیک تر آمدی ملائک باره باره کردندی

عضو عضوی جدا کردی

روزی شخصی اعرابی بدست ابو جهل
شتری فروخته بود مال نمیداد آن غریب
در جمع اهل قریش بنالید کفت حق مرا
غریب نمیتوانید که از وی برهانید سید المرسلین علیه السلام

در حرم کعبه نماز میکرد ایشان بطریق
استهزا بر طرف سید المرسلین علیه السلام
اشارت کردند گفتند برو اگر او بگوید
ابوجهل آن مال زود تر بتو دهد آن غریب
بر سید المرسلین علیه السلام آمد و قصه بگفت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم برخاست
در خانهٔ ابوجهل بیرون آمد همین که
سید المرسلین علیه السلام را بدید تعظیم کرد
و زرد گشت لرزه در وی افتاد گفت
ای محمد کجا آمدی گفت مال این غریب
زود تر بده ابوجهل در حال کمر بگشاد
مال غریب بغریب داد سید المرسلین صلی الله

علیه وسلم را غریب دعا کرد و باز گشت
اهل قریش متحیر ماندند بر ابوجهل آمدند
گفتند این چه بود گفت با محمد شیری بود
دهن باز کرده میگفت اگر این زمان
از حکم این مرد ذره تجاوز کردی ترا
با تمام اهل قریش فرو بردم مثال این
ماجرا او نمود از میان سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم و ابوجهل بسیار
واقعه بیش بود بعضی اوقات ابوجهل
از دیدن او چون برگ بید بلرزیدی و گفت
چه جادوییها ست که برابر دارد همه ماران
و شیران می بینم و مردان نیزه داران نیز کود

هیچ که نظر بر من افتاد مرا میگویند اگر ذره
بی فرمانی کردی ترا هلاک کنیم بضرورت
سر در انقیاد فرمان او میدارم در غیبت
اهل قریش را اعزاز کردی و عذرها انگیختی
روزی ابو جهل و ولید مغیره که مهتر اهل
قریش بودند جمله معاندان سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم راجع کردند و اتفاق
دادند که بعد ازین او را جزم کرده همه یک
اتفاق جادو خوانید تا خلق بمعجزات
او فریفته نشود چون جادو کنند از آن روز
باز جادو گفتندی در تفسیر ثعلبی و کشاف شدندی
و در تیسیر در سوره انعام مسطور است چون در خلا بجا

کریستندی

گریستندی و گفتندی که او پیغامبر بحق است
و ما بر باطل افسوس سعادت او در نیافتیم
و یکدیگر را منع کردندی در ایذاء او و مبالغت
مکنید و بعضی احوال جمع شدندی و قرآن
خواندن سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
بشنیدندی و گفتندی که کلام آدمی
نیست این سخن حق است آخر عضو بست
بدان آوردی که در ظاهر مثل این کردندی
در روایتی مسطور است روزی سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم غایب بود ابو طالب عظیم
نگران شد هر جا که طلبید نیافت صورت بست
که اهل قریش بکشتند جوانان عبد المطلب

و بنو هاشم راجع کرد تیغها بدست ایشان
داد گفت چون من اشارت همه یک
دفعت بر اهل قریش در افتید و انتقام
محمد صلی الله علیه وسلم بکشید و آغاز مقدمان
کنید اول ابن حنظله یعنی ابو جهل را
بکشید ایشان در آن استعداد بودند
که زید حارث رضی الله عنه در رسید
و گفت که محمد صلی الله علیه وسلم سلامت است
در کوه صفا است اهل قریش را این
معنی معلوم شد بعد با یکدیگر مکاشفه
کردند جوانان عبد المطلب گفتند اگر
یک موی از اندام محمد صلی الله علیه وسلم

کم شدی

کم شدی ما کشتی ازآل [illegible] هاشم
چون اهل قریش دیدند که بنو عبد المطلب
تقویت او خواهد کرد همه جمع شدند
بر ابو طالب آمد در مصابیح و شرح مرقات مسطور است
ابو طالب را گفتندی او را منع تا دنبال
خود باشد بتان ما را بد نگوید با عزای سفیهی
چند برادر زاده تو از دین ثابت میکند
و در دین ما طعنه میزند ابو طالب سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم را طلبید گفت عمان
تو آمده اند مثل این میگویند سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم گفت اگر شما یک کلمه بگوئید
مرا هر چه شما بگوئید من بکنم گفتند چه میگوئید

و دین ما را طعنه نزنند

کفت بکویید لا اله الا الله محمد رسول الله
همه بشوریدند کفتند بعد ازین خواهی
دید که میان ما و تو و یاران تو جه خواهد شد
در قصص واقدی مسطورست جون بر سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم بسبب قوت
بنو عبد المطلب نتوانستند که مضرت
بیشتر رسانند بر ضعفا یاران در جفسیدند
جنانچه بلال وخباب وصهیب وعامر
وعمار یاسر رضی الله عنهم بکرفتند
شکنجها آغاز کردند جنانک طعام
وآب از ایشان باز داشتند وعام روز
بسته در دیک کرم مکه بیرون انداختندی

ولت

ولت وشکنجه میکردند وشب بالمه ایشان
جندان سنک انبار میکردند که ایشان
ناپیدا بودندی برین نمط روزها
بر ایشان جندان لت وشکنجه میکردندی
که پوست وکوشت وجون ایشان نماندی
ایشان بر دین خود ثابت ماندند ذره از دین
تجاوز نکردند اهل قریش رشتها در
کردن افکندند بکودکان دادند کودکان
جون ایشان بشهر میکردانیدند **فصل جهارم**
ودر ذکر هجرت یاران بحبشه وبیان نقل
ام المومنین خدیجه رضی الله عنها
وابو طالب وایذاء اهل قریش بعد نقل ایشان

چون مثل این معنی آغاز کردند
یاران سید المرسلین علیه السلام
عزیمت بر فرار کردند و بر سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم رخصت خواستند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم اجازت
کرد وگفت در حبشه بروید هجرت اول
این بود صحابه جمع شده بودند بیشتر در حبشه
رفتند امیر المؤمنین عثمان با رقیه
و ابو حذیفه و عتبه غزوان و زبیر عوام
و ابو سلمه و مصعب و عبد الرحمن عوف
و عبد الله مسعود و عثمان مطعون و عوام
ربیعه و خلف سهیل و حاطب عمرو

و سلیطه و دیگران قوم و ضعفاء اسلام
چون بلال و خباب و عامر صهیب یاسر
و عمار یاسر رضی الله عنهم اجمعین
همه با اتباع در حبشه رفتند سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم امیری ایشان به امیر المؤمنین
عثمان را داد و این هجرت سنه خمس بعد
نبوت بود اهل قریش دنبال ایشان
کردند در نیافتند ایشان سلامت
در حبشه رسیدند نجاشی پادشاه حبشه
تعظیم بسیار کرد و با عمر از تمام نزول
فرمود در کشاف در سوره حج و واقدی در رساله عمری
تمت و تفاسیر دیگر نیز مسطور است روزی

سید المرسلین علیه السلام در حرم کعبه سوره
والنجم میخواند چون ذکر لات و عزی
رسید شیطان این کلمه بگردانید و در گوش
اهل قریش برین نمط انداخت افرایتم
اللات والعزی ومنات الثالثة
الاخری این قدر قرآن است او بعد ازین
این کلمات زیادت کرد تلک الغرانیق
العلی وان شفاعتهم لترتجی چون
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
در اخر سوره سجده تلاوة کرد همه اهل
قریش با او سجده کردند گفتند این بتان
مارا بتعظیم یاد کرد و بنام ایشان سجده کرد

مخالفت

مخالفت از میان ما برخاست این خبر شایع
شد و بحبش رسید که میان سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم و اهل قریش موافقت شد
صحابه که هجرت کرده بودند مراجعت کردند
چون نزدیک مکه رسیدند معلوم شد
که این معنی القاء شیطان و سفاهت
اهل قریش اهل قریش بود چون
صلابت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
در دین معاینه کردند بر قرار و قاعده
مخالفت باز گشتند صحابه حبش چون
نزدیک این بود مراجعت کردند و در مکه
آمدند و هر یکی بناه بر زکی افتادند مکر ابن

مسعود

رضي الله عنه که او بروایتی در حبشه مانده
بود وبیک روایت در [?] هست در مکه
آمده بودند باز چون ایذاء اهل قریش
زیادت شد کرت دوم باجازت سید
المرسلین علیه السلام یاران در حبشه هجرت
کردند واین هجرت در واقدی وتفسیر در آیت
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَٰلِكَ بِأَنَّ
مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ
لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۝ ودر واقدی است
جعفر ابو طالب وعمرو سعد وعاص
خالد وسعید عاص وعبد الله وعتبه
وزبیر عوام واسود نوفل وعثمان عفان

وبزید

ویزید زمعه وعمر امیه وخالد عصام
ومصعب عامر وسلیط سعد وفراس
نضیر وحارث وجهیم قیس ودو بسر
جهیم وعمرو حذیفه کنانی وابو الروم عمیر
وعبد الرحمن عوف وعامر وقاص
که برادر سعد بودند ومطلب مسعود
وحارث خالد وعمر عبد الله شهاب
وحارث خالد وعمرو عبد الله وعثمان
کعب وابو سلمه بن شماس وشماس بن
عثمان وبران ابو سفیان وهاشم عبد الله
وابو حذیفه مغیره وسلمه هاشم وعباس
ابو ربیع یمنی ومغیث عوف وعمار یاسر

وعثمان مطعون سائب بن عثمان وعبد الله
قدامه پسران مطعون و شماس عثمان
مطعون و حاطب حارث و معمر حبيب الله
دو پسران محمد حارث و خطاب حارث
وسفيان معمر و جميل عبد الله و نبيه عثمان
وهباب حذيفه و حجاج حارث و قيس حارث
وسعيد حارث و عمير ثابت و محجز زيدي
و هشيم عياض و معمه عبد الله و عمرو ابو نائم
وعامر ربيعه و عدي نضله و ابو لبوه
وابو زبير و عبد شمس زهير و مالك ربيعه
وعبد الله سهيل و سعد خوله حفص حزمه
وحاطب عمرو ابو عبيده جراح سهيل بيضاء و

ولبوثرح

ولبوثرح وعياض زهير و عمير جابر و عثمان
عبد غنم سعيد عبد قيس و سليط عمر
و سكران سليط رضي الله عنهم اجمعين ۵
هشتاد و دو مرد و هژده زن بحبش هجرت
كردند و امير ايشان جعفر ابو طالب شد
اهل قريش عمرو عاص و عبد الله ربيعه را
بنجاشي فرستادند و نامه بنشتند
كه اين دزدان دين ما بو تو گريخته آمده اند
بفرست برما بو زست نجاشي جعفر ابو طالب را
رضي الله عنه بطلبيد و گفت ماجرا حاليست
جعفر تمام كيفيت و قصه محمد صلى الله عليه وسلم
بگفت بعد نجاشي گفت سورتي از قرآن

بخواند جعفر رضی الله عنه سورهٔ مریم
را بخواند نجاشی بگریست و گفت
تحقیق او پیغامبر آخر الزمان است در
توریت این قصه هم بوین نمط است عبدالله
و عمرو عاص را پی عرض باز گردانیدند
در واقدی مسطور است جمعی نیز از علماء
ترسایان گفتند ما برویم با محمد بحث
بکنیم از نجاشی اجازت خواستند
و با هدایا بنجاشی بر سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
صلی الله علیه وسلم بحث کردند که دین
ابراهیم چه بود سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم گفت دین اسلام بود ایشان

گفتند نصرانی

گفتند نصرانی بود این آیت نازل شد
مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا ط ایشان همه
ملزم شدند اهل قریش گفتند شما
در بحث مردان این مرد نه اید از و معجزه بطلبید
شب چهاردهم ماه بود ماه بدر کامل طلوع
کرده اهل قریش و اکثر علما گفتند اگر این ماه
باشارت انگشت تو دو شق شود ما را
بتحقیق گردد که تو پیغامبری سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم بانگشت مبارک اشارت
فرمود ماه از میان دو شق شد نیمی از آسمان
کوه حرا رفت و نیمی جبا کوه و بروایتی

اشتقاق قمر سوال حمزه رضي الله عنه بود
آن روز که در غضب ایمان آورد الغرض
چون ماه روشن شد را استاء کوه وسنجی
حیاء کوه سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
گفت اشهد و اکواه سوی بدین مدة
وآیت صفت نبوت علمای حبشه همه اسلام
آوردند وچند سوره قرآن نسخه بر نجاشی
بردند وکیفیت حال بازنمودند بنجاشی
گفت شما جمع سوی اوصاف محمد صلی الله علیه وسلم
از صورت وسیرة بیشتر من بگان بگان
بیان کنند تا بهبینم موافق توریت هست
یا نه ایشان گفتند قد تام وقامتش تمام

که مایل

که مایل باعتدال باشد گندم گون روشن
که بسرخی زند کرد رویش چون ماه شب
چهاردهم است فراخ پیشانی کشاده ابرو
وبلند بینی ابروه محاسن سرخ رخساره
روشن عذار بزرگ چشم با دنباله دراز
سیاهی دیده بغایت سیاه وسفیدی بغایت
روشن اندکی که بسرخی زند سر و چشم بی آنک
سرمه کنند دراز مژه متوسط گوش درشت
سر موی سر نه کوتاه ونه دراز متوسط گردن
دراز بازو کشاده کف دست درشت اعضاء
وقصر دراز انگشتان سبابه ووسطی
هردو برابر فراخ شانه متوسط ساق درشت قدم

بنیت استخوان استوار مفاصل نرم اعضا
هیچ مویی نه مگر از سینه تا ناف خطی
باریک از موی میان دو شانه مهر نبوت
کشی العرق وعرق او صاف و روشن
چون گلاب خوشبوی تر از مشک و عنبر
تمام اعضا معطر گویی خریطهٔ عطارست
بشره روشن و تابان نور پیشانی بمثابه
که بر نور ماه و آفتاب غلبه میکند و مردم
روی خود را در رخساره و عذار او مثل
آنک در آیینه بیند معاینه میکند مشاهده
طلعت موجب راحت سینه مطالعه
منظرش مستوجب فرحت درون اما مهابت

تمام

تمام و هیبت تمام داشت و این حلیه بالیقین
همبرین نمط در مصابیح نیز مسطورست بخاری
گفت صدق گفتم که در توریت عین این مسطورست
اکنون میگویید که سیرت و صفات او چیست
گفتند شیرین سخن فصیح لغت ملیح آواز
مستحسن صورت با اعتدال تمام درجهازه
و مخاطب و حسن طلاقت کلام با ذلاقت
طراوة نسخه
تمام در علم وافر و حکم متوافر کرم فاخر
احسان زاخر نسب لایح حسب فایح خلق
کامل لطف شامل بشارت بسیار
نوازش بی شمار تبسم افزون تملق
از حد بیرون عدل کامل شجاعت شامل

مقلد بحیره و ستثناء انام تارک انعام
صورت صلاح سیرت فلاح حافظ امانت
کان دیانت حامی ملت ماحی بدعت
ممیز شریعت احمد یمین ملحق طریقت [است / مبین]
مظهر حقیقت معین مسکینان داد ده
مظلومان نوازندهٔ ضعفا نماز دین فخر آیینی [نان ده خیر ال]
ملت صدیق امت مشهور انام سرکوب
اصنام راهنمای دین راهبر یقین خرشید
آسمان پیغامبری قطب افلاک پیغامبری
مشتری چرخ سروری مریخ میدان
داوری گلدستهٔ باغ فتوت غنچهٔ
کلزار نبوت تخت رسالت بدو مزین ابواب جلالت

سخاوت بحل لطافت بجد مهابت تمام
و هیبت تمام داری عظمت و افر احترام متواظر
در صدق اقوال و حسن افعال اعمال
تعهد علم تعهد باداش سفه بر و احسان
و مجازات بدی خلق بر و امتنان
جزاء خطاهم بالعطاء و عذرهاش مقرون
بوفا در عفو کناه کاران صفح بدکرداران
درکذشتن از جرم مجرمان علم مقابله
سفیهان عیادت بیماران نوازش غریبان
تربیت یتیمان در دین مودود [و در علم] مقدم
مسعود دیر خشم زود خشنود افعال
و اقوال احمد محمود شرم نه اندازهٔ تقدیر حیات

مدار

اورا معین عصمت قرین او نبوت همنشین او
جبرئیل امین خلافت تشریف او رسالت
تعریف او سینه خزینه ودایع وحی الهی در زمین
او دفینه بدایع رحمت نامتناهی شمع تنزیل
او محل رحیل اسراء پادشاهی زبان منطق
کلام سبحانی نطق او وحی منزل آسمانی
دل او گنج اسرار ربانی جان او حامل انوار
رحمانی قوام او رجاء امیدواران کلام او
شفاعة بدکرداران حدیث او صحت دردمندان
الفاظ او انس غمگینان صفات او محبوب
جهانیان ذات او رحمت عالمیان بدرقهٔ
نیازمندان درود او رحمت جهان و جهانیان

درود

دنیا [illegible] او
جمهور [illegible]

درود او وسیلت مغفرت بندگان سجود او
لقاء او رونق دیوان امان بقاء او تاجداران
زمان در فنا گستری و قباد خاکپای او ملائکه
خادم آستان دولت سرای او خلایق
قدم اشیان بارجاه او خاکیان آویخته
در دامن رداء او عرشیان چنگ خاک قباء
زده زیده در آستین او
او جن و انس زنده از مرحبا او سرگردان
عالم
دار آدم ومن دونه زیر لواء او محمد رسول الله
ثناء او سرمهٔ حوران خاک کوی او صبح خندان
چهره روی او مشک و عنبر غلام کوی او مرجع
دینداران سوی او کمند ستمکاران گیسوی او
مرد و کون فداء یکتار موی او صبح روشن

از خنده او ماه وآفتاب شرمنده او عنکبوت غار
تنیده او جبرئیل امین پیک دونده او بعضی
اوصاف مذکور بالعین در کتب احادیث
وشرح آن مسطورست وبعضی اوصاف را
مصنف مدح کرده است از صد هزاران یکی
نگفته است ابلیس لعین خزنده او حله
حوران پیوند زنده او تاج شاهان نعلین
افکنده او پیچ کمر بر کنده او عشق کمیز بنده
او عنوان صحیفه ایمان نام او دیباجه
دفتر ایمان کلام لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
بشارت پیغام او هر دو جهان بنده
غلام او منطق او علاج بیماران باسخ او شفاء

ایت
رنجوران بیایم شفاعت گناهکاران نام او
ختم پیغامبران صلی الله علیه وسلم چون تمام
اوصاف او نجاشی بشنید بی توقف
گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰه وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ گفت او رسول
حق است در توریت همین صفت مذکورست
نجاشی رضی الله عنه با خیل وحزم وتبع واکثر
اهل حبش ایمان آورد در واقعی مسطورست
همدران سال خدیجه رضی الله عنها
که عمر او شصت پنج رسیده بود دهم ماه رمضان
سنه عشر از نبوت گذشته نقل کرد سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم بغایت متفکر شد ووقت جنازه غار

و نماز بجا آورد و اول که این سنت ظاهر
در نقل خدیجه رضی الله عنها بروایتی سیوم
روز و بروایتی پنجاه و پنج روز گذشته بود
که ابوطالب وفات یافت در [illegible]
مسطورست وقت وفات یافتن همین
قلمه وصیت کرد که ای معشر بنو هاشم
و بنو هاشم و بنو عبد المطلب محمد را تصدیق
دارید و دین محمد قبول کنید و گردن
بمتابعت او نهید تا رستگار گردید و چون
خود هدایت نداشت بدان سعادت
مشرف نشد در تفسیر آیت إِنَّكَ لَا تَهْدِي
مَنْ أَحْبَبْتَ مسطورست وقت وفات

در سورة

دار السلام عنبری

او

او سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بر بالین
او حاضر شد گفت ای عم مشفق وقت
آنست که یکبار کلمه شهادت بر زبان رانی
و اگر بلند نگویی آهسته گوی چنانکه من بشنوم
تا فردای قیامت با خدای حجت کنم نگذارم
که ترا بدوزخ برند گفت ای محمد بسیار میخواهم
که بگویم اما توفیق هدایت رفیق نمیشود
چکنم ای برادر زاده من بدرستی و راستی
که میدانم که تو صادقی و پیغامبر بحقی و بسیار
میخواهم که متابعت تو کنم اما دشوار میبینم
که گویند ابوطالب وقت مرگ غربلی کرد
بضرورت بودین آباء خود میرم در رجب آمد

إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله
يهدي من يشاء در واقدی و ثعلبی مسطور است
بعد وفات او اهل قریش سفاهت
و مکابره آغاز کردند و چیزها کردن گرفتند
نتوان گفت بیرون آمدن سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم از خانه دشوار شد
چند روز ابولهب حمایت کرد آخر زنش
گفت او ما را هجو کرده است تو حمایت او چه
میکنی او بسفاهت شقاوت و بر این تحریص
کرد چون اهل قریش خاک بر فرق سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم پاشیدن گرفتند و سنگ
زدن گرفتند سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

احتراز از

احتراز کرد و در طایف رفت خلق طایف
هیچ مراعات نکردند بنو ثقیف و بنو کنده که آنجا
ساکن بودند و سران قوم ایشان بودند زبان
بطعن گشادند و سید المرسلین صلی الله علیه وسلم را
بیرون کردند در واقدی و در مصابیح مسطور است
به سنگ زدن گرفتند ابن یالیل که مهتر قوم
ایشان است ایستاده بود سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم میل طرف او کرد دانست که او
مرد بزرگست مانع خواهد شد او بگوشه چشم بجانب ایشان
اشارت کرد ازینکه گذاشتند سنگ زدن
گرفتند کلوخ و سنگ همیزدند زید حارث
خود را سپر ساخت چند جای سر زید شکست

سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دیوار بیرون آن سید المرسلین صلی الله علیه وسلم شفیع المذنبین

عتبه و شیبه رفت وان دیوار بلند بود دست بدعا برد گفت خداوندا عذاب

بناه ساخت مع ذلک ایشان هجوم کرده این طایفه را موقوف گردان شاید از نسل ایشان

کلوخ میزدند شیبه و عتبه بالا شده کسی بیاید که ترا بوحدانیت یاد کند

این معنی معاینه کردند بانگ بر خلق عداس این حال معاینه کرد در حال ایمان

زدند مانع شدند و عداس غلام خود آورد شیبه و عتبه بدیدند گفتند زهی جادوگر

فرستادند تا مانع باشد و قدری انگور برای در زمان غلام ما را بفریفت خواهر ایشان

سید المرسلین صلی الله علیه وسلم رسید آنجا ایستاده بود گفت زهی پیغامبر

درین میان جبرئیل و ملک جبال از بحق تا عداس چیزی معاینه نکرده است

آسمان آواز دادند که یا محمد این ملک جبال است ایمان نیاورده است عداس بیامد اوی گفت

خدای بر تو فرستاده است تا کوه ابو قبیس ملک جبال متغیر گرد خواهر شیبه گفت

و ثبیر زیر کند بر مکه و طایف زند تو خود را من نمیگفتم که پیغامبر بحق است او نیز ایمان آورد

بردن

روزی دیگر سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
وعداس وزید حارث سوی مکه باز
گشتند در تفسیر سوره احقاف مسطورست در اثنا
راه هفت نفر از معتمدان جن پیش آمدند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم قرآن میخواند
بشنیدند در حال ایمان آوردند بر ملک
خود رفتند اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا یَهْدِیْ
اِلَی الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهٖ وَلَنْ نُشْرِكَ
بِرَبِّنَا اَحَدًا در روایتی مسطورست از آنجا
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بر شبانی
خزاعی رسید که از خزاع بود او قدری
شیر داشت پیش آورد روز سید المرسلین

صلی الله علیه وسلم چیزی نخورده بود سیوم
روز آن شیر بخورد بعد تناول سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم آن خزاع را بر سهیل در مکه
فرستاد گفت اگر مرا در جوار خود جای بدهی
دعوة الهی مردم در جوار تو بشنوم او قبول نکرد
بعد بر حنش فرستاد او هم قبول نکرد بعد
بر مطعم عدی فرستاد او مراعات کرد
و قبول کرد گفت در حمایت من باش
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در مکه
آمد و در جوار کردن گرفت بدان سبب اهل
قریش دست تعدی کوتاه کردند مطعم
پسران قوم را گفت محمد را من جار داده ام کسی

تعرض نرسانند از فرمان او نتوانستند
که بکردند در آخر شوال سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
از مکه غایب شد خلق تصور کردند که کسی کشت
بیست سیوم ذی القعده بمکه پیدا شد در
تفسیر سورة الاحقاف و در تفسیر واقعه مسطور است
و در سوره جن نیز مسطور است هفت نفر
که از جن بودند و قرآن شنیده بودند
ملک خود را خبر کردند پادشاه ایشان
با سیصد فوج از جن بر سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و در ربیع
الاول سنه احدی عشر از نبوت که گذشته
بود در حجون که مقبره مکه است جنیان

نزول

جنیان نزول کردن آن هفت نفر را
بر سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فرستادند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم با عبد الله
مسعود رضی الله عنه درون آن خط
داشت خود بیرون شد پریان فوج فوج
می آمدند ایمان آوردند عبد الله
مسعود رضی الله عنه میدید وقت صبح
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بیامد
دو جنی برسانیدند سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم آمده بودند عبد الله مسعود
رضی الله عنه و آن دو جنی اقتدا
کردند سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

نماز بکذارند چون پادشاه حبشه باز کشت
رسولان و کسان در جمیع بلاد و اطراف
عالم بجملهٔ جهانیان فرستاد و همه را دعوت
کرد و نامه نبشت انا سمعنا کتابا انزل
من بعد موسی مصدقا لما بین
یدیه یهدی الی الحق والی صراط
مستقیم یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا
به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم
من عذاب الیم الی آخره دعوت
بعامه حجت رسید هرکرا توفیق راهبر
هدایت شد و ایمان آورد در
[illegible] سطورست در آخر ربیع الاول

مطعم

مطعم عدی بوفات یافت اهل قریش
باز مخالفت بنیاد نهادند سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم بغایت متفکر شد
عبد الله مسعود را رضی الله عنه خفیه در مدینه
بر انصار فرستاد مکتوب نبشت ایشانرا
دعوت کرد و ایشان بنو اخوال سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم باشند بکوه عقبه انصاریان
جمله جمع شدند بیعت کردند و گفتند میان ما
بیایی چون میان ما بیایی چون میان ما
آمدی در قبضهٔ ما باشی و از ایذای اهل قریش
ایمن گردی چون سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم عبد الله مسعود رضی الله عنه

در مدینه فرستاد خود بغایت متفکر بود
همه رسید میان عبد الله مسعود رضی الله عنه
بیامد وکیفیت بیعت انصار تقریر کرد
فصل در معراج و فرضیت صلوة
و هجرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
از مکه بسوی مدینه در رساله عمری مسطور است
چون ایذاء مشرکان از حد گذشته سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم را اتفاق رفتن مدینه
جزم شد ویاران را اجازت کرد تا هر کسی
استعداد کند ودر مدینه هجرت کند وخود
منتظر وحی بود در مصابیح مسطور است اول
کسی که در مدینه رفت مصعب عمیر بود وابن

ام

ام کلثوم بعده عمار وبلال وسعد
رضی الله عنهم بعده امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه با بیست نفر بعده سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم وکیفیت رفتن سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم پیشتر آورده خواهد شد
در رساله عمری مسطور است درمیان شب بیست
هفتم ماه رجب سنه اثنی عشر از نبوت
که سال عمر سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
به پنجاه ودو رسیده بود در ملکوت اعلی فرمان
خدای رسید که ای رضوان بگو [illegible] تا
بهشت بیاراید وای مالک آتش دوزخ
را تسکین دهد ای جبرئیل در گورستانها

ابتر بورش کرد

ندا کرد تا عذاب بردارند حوران و غلمان
بر جای تا خود را بیارایند مهتر جبرئیل
صلوات الله علیه گفت خداوندا مگر قیامة
قایم خواهی کرد فرمان در رسید که خبر
آن دوست قریشی خود را یک زمان
برخود خواهم طلبید ای جبرئیل
در بهشت رو از مرغزار بهشت برای محمد
یک براق بگیر و با هفتاد هزار فرشته
نزد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
آمد سید عالم در خانه ام هانی خفته بود
سقف بشکافت چون مهتر جبرئیل صلوات الله
علیه فرود آمد فرمان خدای تعالی برسانید

واین

واین معنی در مصابیح مسطورست
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بر خاست
در حرم کعبه آمد وضو ساخت نزدیک حطیم
دوگانه گزارد بر براق سوار شد روان
کرد مهتر جبرئیل صلوات الله علیه با هفتاد
هزار فرشته در رکاب میرفت چون در بیت
المقدس رسید دوگانه گزارد نردبانی از نور
پیدا شد چون باسمان اول رسید مهتر
جبرئیل صلوات الله علیه در بزد فرشتگان
گفتند کیست بر در گفت جبرئیل و محمد
فرشتگان گفتند مرحبا به نعم المجیء
جاء در بگشادند سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

درآمد با حضرت آدم صلوات الله علیه ملاقات
شد حضرت جبرئیل گفت بدر تست
آدم او را سلام کن سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
سلام کرد او جواب سلام باز داد پس
حضرت آدم گفت مرحبا بالابن الصالح
والنبی الصالح از آنجا باسمان دوم
رسید با حضرت یحیی و حضرت عیسی صلوات الله علیهما
ملاقات شد ایشان گفتند مرحبا بالاخ
الصالح والنبی الصالح از آنجا باسمان
سیوم رسیدند با حضرت یوسف صلوات الله علیه
ملاقات شد گفت مرحبا بالاخ الصالح
والنبی الصالح از آنجا باسمان چهارم رسید

با حضرت

آدم

با حضرت ادریس صلوات الله علیه ملاقات شد
گفت مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح
در رساله عنبری مسطورست آنجا حضرت عزرائیل را
صلوات الله علیه بدید بر کرسی زیر درخت
با هیبت نشسته و هر دو جانب او فرشتگان
ایستاده سید المرسلین علیه السلام از حال
قبض ارواح و ماهیت روح پرسید حضرت عزرائیل
صلوات الله علیه گفت این درخت که می بینی
بعدد جمله آدمیان و پریان برگ دارد
و نام هر یکی بر آن نوشته چون اجل قریب
آید چهل روز پیش از آن برگ زرد
گردد میغ که بیفتاد نظر کنم اگر از اهل رحمت بـ

بزرکان دست راست اشارت و نهم
ایشان جان ای بعلیین بوند واکر از اهل
لعنت باشد بزرکان دست چپ اشارت
دهم اشارت جان او بسجّین بوند
اما هرکز ندانستم که روح چیست
چیزی لست وهرکز ندیدم و دیده نشود
اما بودست کرانی می باشد معلوم
میکردد که چیزی موجودی هست
اما ای محمد مرترا آن روز که مرا
بیافرید واین کار فرمود فرمان رسید
که بروز اخر الزمان بنده را بشرف نبوت
اختصاص خواهم داد که نام او محمد باشد

باید که جان امت او چنان قبض کنی که
مادر مشفق بستان از دهن فرزند خفته بیرون
کشد چون آسمان پنجم رسید بامر هارون
صلوات الله علیه ملاقات شد او کفت مرحبا
بالاخ الصالح والنبی الصالح چون باسمان
ششم رسید بامر موسی صلوات الله علیه
ملاقات شد کفت مرحبا بالاخ الصالح والنبی
الصالح و مر موسی صلوات الله در کریه شد
کفتند چرا میکریی کفت بعد از من کودکی را
شرف نبوت اختصاص دادند که در
آید بهشت امت او آنقدر که امت من
نیز ایشان بغیر کم الحلوح باشند بهر اما قطره

چون بآسمان هفتم رسید با حضرت ابراهیم
صلوات الله علیه ملاقات شد گفت
مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح
از آنجا بسدرة المنتهی رسید مقام جبرئیل
علیه السلام و آن درخت کنار است بر آسمان
هفتم در منتهاء بهشت راستاء عرش بپهلو
که از بیخ او چهار لبیان بیرون آمد نهران
ظاهران و نهران باطنان برگ او چون
گوش پیل است و بار او چون سبو اجزاء
این چهار لبیان بدید گفتند ای محمد این
دو لبیان باطن لبیاء بهشت است
واین دو لبیاء ظاهر یکی نیل یعنی لبیاء مصر

دوم لبیان فرات است یعنی لبیاء عراق
سیوم جیحون است یعنی لبیاء خراسان
وماوراء النهر چهارم سیحون است یعنی
لبیاء هند بعد از بیت المعمور آنجا بردند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دوگانه
گزارد بعد از سه قدح بیاوردند یکی پر شیر
و دوم پر شهد و سیوم پر شراب گفتند
ای محمد یکی اختیار کن سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم قدح شیر اختیار کرد
ملائکه همه آفرین کردند و گفتند این
دین مستقیم و کیش حق است از اجزاء
یمان فرسید محمد بر عرش برای محمد صلی الله علیه وسلم

خواست تا نعلین بکشد فرمان شد که
تا برکت خاک نعلین تو بهشت مر عرش
ما اثر کند آنجا رفرف یعنی تخت که بر آن
غلاف و بالشها بر ما بشد بیدا شد
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بر رفرف
سوار شد عز جبرئیل صلوات الله علیه
بایستاد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
گفت یا اخی جبرئیل میگذاری
مر جبرئیل صلوات الله علیه گفت
یا سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
صد هزار همچون جبرئیل از یک قدم
بیشتر نتوانند نهاد آنجا بیش تو اخی رفت

که عرش و کرسی بمحبت تو آفریده اند
رفرفی از هفتاد هزار برگ نور بگذرانت
آنجا نور تجلی ظاهر شد سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم همین بدید و گفت
اَلتَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّیِّبَاتُ
حق سبحانه وتعالی بی کام و بی زبان گفت
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ
وَبَرَکَاتُهُ باز سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ
فرشتگان گفتند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ
فرمان رسید ای محمد بمحبت تو عرش و کرسی

لوح و قلم فلک و ملک بیافریدم ربوبیت
خود بدوستی تو اظهار کردم اگر تو
نبی نبودی نه جان بودی نه جسم فرمان
رسید سیّد را روز بازلست و وقت معراج
تو بخواه از من هر چه میخواهی که اگر هر دو
کون بیکی بخشم از دریای کرم من قطرهٔ کم نشود
سیّد المرسلین صلی الله علیه وسلم گفت
خداوندا امت گناهکاران دارم از عذاب
ایشان میترسم خداوندا امت مرا بیامرز
و از آتش دوزخ امان بخش فرمان شد
که ثلث امت را بیامرزیدم و بخشیدم
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم گفت خداوندا

چون

بیان شفاعت کردن

برین کرم چیزی زیادت کن فرمان شد
ثلثان امت را بیامرزیدم و بخشیدم
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم گفت
برین عطا چیزی زیادت کن فرمان شد
همه را بیامرزیدم و عفو کردم شرط آنکه مرا
شرک نیارند هر که بدنیا یکبار کلمهٔ لا اله
الا الله محمد رسول الله بصدق دل گفته باشد
من او را در بهشت فرستم اگر چه مثل کوههای
گناهان باشند اما شرک را نیامرزم
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم نمود
هزار سخن کرم بشنید بجمله عرضه داشت
گفت خداوندا چون براست برسم گویند

معراج تو بود ما را چه تحفه هدیه آوردی
فرمان شد بگو هر روز پنجاه وقت نماز
که بر امتان فرض شده است برای امتان
هدیه آورده ام سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
بازگشت حضرت موسی صلوات الله علیه باز
گردانید گفت التماس تخفیف کن امت تو
این قدر را تحمل نتوانند کرد سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم بازگشت نقصان شد
حضرت موسی صلوات الله علیه هر بار همچنین
باز میگردانید تا به پنج باز آمد حضرت موسی
صلوات الله علیه گفت باز برو پنج هم نتوانند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم گفت اکنون

شرم می آید نتوانم فرمان رسید قلّ امتت
فرا نمودی سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم
و چیزهایی که بیان آن در صد دفتر
نگنجد دید بازگشت حدیث معراج در
مشارق و مصابیح مسطورست و در صحیحین مسطورست
در آسمان چهارم جمله انبیا و ملایکه حاضر شدند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
امامت کرد ایشان اقتدا کردند دو رکعت
نماز بگزارد و در نصاب در فصل تراویح مسطورست
دو رکعت ملایکه را امامت کرد نزدیک سدرة
المنتهی و دو رکعت در آسمان چهارم انبیا را علیهم

صحیح مسلم
صحیح بخاری

امامت کرد بعده سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
بخانه آمد هنوز بستر گرم بود آب مطهره
بقیه وضو هنوز در جنبش بود مقام سجده
در حطیم گرد خوی پیشانی مبارک تر بود
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بامداد خبر کرد همه تصدیق داشتند
در فواید الفواد مسطورست که از مکه تا بیت المقدس
اسری بود و از بیت المقدس تا فلک اول
معراج بود و از فلک اول تا مقام قاب قوسین
اعراج بود اهل قریش چون این معنی
بشنیدند و جمعیت انصار تحقیق
کردند بترسیدند که کار او بالا میکرد قصد کشتن

چون بدریا رفت بر غسل غوطه کرد فرو رفت بماند زن شوهر دیگر کرد

سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بکردند در
ثعلبی و بستی و کشاف در تفسیر سوره الانعام مسطورست
در خانهٔ ندوه بجهت این معنی اجتماع
ساختند و بمشورت نشستند ابلیس لعین
بصورت شیخ نجدی بدر آمد و در
بزد گفت اهل قریش را بگویید من
شیخی ام سجاده نشین از کوه نجد آمده ام
برای مشورت که شما نشسته اید بود
باطن دریافته ام تا مصلحت شما است درین
کار باز نمایم ایشان بتعظیم تمام درون
طلبیدند گفت رای شما در باب محمد چیست
اسود ابو البختری گفت رای من آنست

که او را در حجره بند کنند و در مسمار کنند
از راه روزن طعام و آب دهند گفت
بد رای زده قوم او بغضب در آیند و مقاتله
کنند او را نیز ببرند هشام گفت رای من
آنست که او را جلا کنند گفت تو هم بد رای
زده قوم دیگر را آنجا گمراه کند و جمع شوند
با شما مقاتله کند بو جهل گفت رای
من آنست که او را بکشند شیخ نجدی سجاده
نشین علیه اللعنه گفت احسنت باد
رای نیک اینست که این جوان زده است
فتنه بکلی فرو نشیند غوغا از میان برخیزد
ابو البختری گفت اولیاء او کشنده را قصاص کنند

بیرجال

بیرجال لعنة الله علیه گفت صد مرد را تیغ
بدست دهند هر صد بیک بار زخم
کنند اولیاء او چندین کس را قصاص
نتوانند کرد مصلحت اینست امشب این کار را
مترصد و منتظر گردید فرصت ندهید
آنچ چنین شما بود گفتم باقی شما دانید ایشان
شیخ نجدی را بتعظیم باز گردانیدند و خود
مستعد کار شدند شیخ نجدی نشین علیه اللعنه
خوشان باز گشت مهتر جبرئیل امین صلوات الله
علیه از حضرت رب العالمین در رسید سید المرسلین را
صلی الله علیه و سلم ازین حال علم داد و گفت
امشب در خانهٔ مخصوص بجای خود علی را بخوابانی

وخود با ابوبکر روی بمدینه آورد و در واقعهٔ مسطورست
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین
علی را رضی الله عنه بجاء خود خوابانید
وخود در شب با امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه
بهجرت مدینه خفیه بیرون آمد نیم شب اهل
قریش درخانهٔ سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
را نیافتند امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه
بجاء او دیدند بازگشتند شیخ نجدی
علیه اللعنة باز پیدا شد گفت همین زمان
او با ابوبکر بسمت مدینه گریخت زود دنبال
کنید ایشان دنبال شدند سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم در کوه اطحل در غار ثور مخفی شدند

درحال

ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت على خير البرية لم تنسج ولم تحم

درحال دو کبوتر بیامدند بر در غار بیضه کردند
و عنکبوت تنسته کردند واین قصه در تفاسیر
سورهٔ براءة [illegible] است شیخ نجدی علیه اللعنة
خواست تا پیش شود که بنماید مترجم جبرئیل
پربرد واز آن سوی دریاء محیط افکند
چون اهل قریش بر سر غار رسیدند
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وابوبکر رضی الله عنه
با ایشان میدیدند وایشان چپ وراست
نظر میکردند وفرو نظر نمیکردند ابوبکر
گفت یا رسول الله قَدْ أَدْرَكُنَا گفت علیه السلام
گفت مَا ظَنُّكَ فِي اثْنَيْنِ اللهُ ثَالِثُهُمَا
چون قریش بایمال نیافتند و بیضهٔ کبوتر

وتنسته عنکبوت بر در غار دیدند باز گشتند
چون قریش از طلب باز ماندند ایشان سه روز
هم در غار ماندند در رساله عبهری مسطورست
روز دوم ماری درون غار سوراخ
بود خواست بیرون آید ابوبکر پای
بر سوراخ نهاد مار پای ابوبکر را بگزید
و بنالید گفت مرا از سعادت پای بوس
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم چرا باز میداری
ابوبکر پای برداشت مار بیرون آمد و ایمان
آورد سید علیه السلام لعاب دهن مبارک
بر گزیده مالید حق تعالی شفا بخشید در
کشاف مسطورست و در تفسیر سوره براة

وقصه سراقه

وقصه سراقه و در تفسیر سوره انفال و در تفسیر ثعلبی و واقدی
که روز چهارم بیرون آمدند روان شدند
قریش بو سراقه جعشم کنانی نام بنشت تا دنبال
او کنند او دنبال کرد در راه ماشیان دریافت
ابوبکر گفت قد ادرکنا یا رسول الله سید علیه السلام
گفت ما ظنک فی اثنین الله ثالثهما سراقه چون نزدیک
خواست تا نیزه بر سید علیه السلام زند
زمین پایهای اسب او را بگرفت فرو برد سراقه
عذر خواست از سید علیه السلام گفت
یا ارض خلیه زمین رها کرد او باز گشت
سید المرسلین علیه السلام بکراع الغمیم رسید
بریده اسلمی آنجا با هفتاد تن یاران از سوی

اسلام آورد جع او همه اسلام آوردند و این
کیفیت در واقدی مسطورست نماز شام دو تن
بودند نماز خفتن حضرت تن شد ندر
انسابنام مسطورست سید علیه السلام روز
دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الاول بعضی گویند
خلق مدینه استقبال کردند ابوبکر را
پیر دیدند دانستند محمد اوست ابوبکر
شرمنده شد بر رو آستین خود بر روی
مبارک سید علیه السلام کرد بعد ایشان
دانستند که محمد صلی الله علیه و سلم اوست
رخ برو آوردند سید علیه السلام همه را
تعظیم کرد چهار روز در قبا ماند تاریخ

دانستند

ازان

ازان روز آغاز شد از غره ماه محرم نهادند
بعد روز جمعه ازانجا در مدینه رفت جمعه
آن روز واجب شد اول جمعه انجا قامت
فرمود و عایشه را که سه سال بیست ازان
در مکه مناکحت شده بود در خانه آورد
در مصابیح و شرح مشارق مسطورست که سر قوم
یهودیان بود بر سید علیه السلام آمد بجهد
آنکه روی مبارک سید علیه السلام بدید
گفت والله ما هذا بوجه کذاب گفت
یا رسول الله یا بدا از تو سوال
بکنم اول طعام بهشت چه باشد خواهد بود
سید علیه السلام گفت زیاده جگر ماهی و

عبد السلام رضی الله عنه

عبارت فرمود

زیادة کبد حوت و در معنی زیادة نخست
چیزی رشته که در شکم ماهی است جانب
جگر که آن لطیف تر و شیرین تر از جگر باشد
عبد الله سلام گفت اول علامت قیامت
چه باشد گفت آتش از مشرق بیرون آید
جمع کند مردمان را تا مغرب گفت فرزند بشبه
با مادر چه سبب مانند شود گفت آب منی
هر کدام سابق شود بدو ماند ایکی عبد الله سلام
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله سید علیه السلام بعد فتح
نه سال و یازده و بیست شش روز در مدینه
ماند و در هر مدت کار او عالی شد و پادشاه

هم

همه عالم گشت و لشکرها قاهر جمع شد و شهرها
فتح شد آخر همانجا وفات یافت و جای این گشت
در محلها خود مشروح مرقوم می افتد

فصل ششم

در باره آمدن یاران از حبشی بعد بیند بعد مدینه
سید علیه السلام عمر امیه را بر نجاشی فرستاد
و نامه نوشت و خلق او را با سلام دعوت کرد
و ام حبیبه بنت ابو سفیان در حبشه بود او را
خطبه کرد و عمر امیه بجعفر رسید گفت نجاشی
ایمان آورده است نامه بدو داد بتعظیم بستد
بیشتری جمع او که اسلام نیاورده بودند گرز
روز اسلام آوردند و ام حبیبه را برای
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بوکالت نکاح

بست

چهار صد دینار مهر از خزانهٔ خود [illegible]

وضیافت کرد همه صحابه را مهمان داشت

و عودات از حرم او همه زیورها و عطرها

بام حبیبه فرستادند و بیشتری معارف

از خواص خویش بام حبیبه عرضه کردند

تا بحضرت سید علیه السلام عرضه کنند

وام حبیبه را روان کردند سید علیه السلام را

درین میان جنگ بدر پیش آمد آنجا

نصرت یافت ابو جهل و دیگر مقدمان

قریش کشته شدند و این قصه بمرتبه (?)

ملیف (?) عرضه خواهد افتاد نجاشی خرج

بیاران رسانید ایشان همه منتظر شدند

واز نجاشی

واز نجاشی استعداد خواستند

برفود باز گشتند و بمدینه آمدند و بحیرا راهب

که سید علیه السلام را در کودکی به پیغامبری خبر

کرده بود و در راه شام ابو طالب و سید

علیه السلام را مهمان داشت و قصهٔ وی در بیان

معجزات آورده شده است و طایفهٔ دیگر از

حبش با ایشان موافقت کردند نجاشی

خلعتها و تحف هدایا برای سید علیه السلام

فرستاد و جاریه ماریه نام که اقبط بود

برای سید علیه السلام را انکار عالی شد

بود و استقامت پذیرفته و پادشاه گشته

همه در سیر انقیاد فرمان او در آورده لشکرها

تا هم جمع شدند آن روز فتح خیبر مشغول بود
اسباب انجا رفتند ملاقات کردند
وتحف هدایا نجاشی فرستاده بود سید
علیه السلام این همه قبول کرده وگفت
امروز کدام شادی کنم شادی ملاقات
جعفر ویاران یا شادی فتح خیبر کنم و از
ماریه سید علیه السلام را پسری تولد شد
ابراهیم نام صلوات الله علیه وسید علیه السلام
دو جام قیمتی که بر والی اسکندریه
وعمار فرستاده بوده سنه سبع از هجرت
نجاشی وفات یافت در تفاسیر
سوره آل عمران مسطورست جبرئیل سید علیه السلام

علم

علم کرد سید علیه السلام با یاران بیرون
آمد در صحرا ایستاد گفت این ساعت نماز
جنازه نجاشی در حبش میکند سید علیه السلام
با یاران نماز جنازه او بگزارد بعد او نماز جنازه
که غایب شد گزاردن ممنوع شده است
امروز جایز نیست سید علیه السلام را ان روز
جایز بود که حق سبحانه وتعالی حجاب از میان او برگرفته
بود جنازه میدید ویاران اگر چه نمی دیدند
تبع او بودند و بر نجاشی با بر جعفر بسر خورده
بود پادشاهی نشست در واقدی و رساله عمری
مسطورست قیصر روم این شنید گفت
غلامی حبشی پیش از ما بمحمد ایمان آورد

وبوما سبقت کرد واین دولت یافت
بر سید علیه السلام رسولان فرستاد
وتحف هدایا ارسال کرد واسلام آورد
از آن روز باز کار سید علیه السلام هر روز
عالی تر شد ودین استقامت بیشتر
می یافت واز اطراف عالم خلق می آمدند
معجزها میدیدند وایمان می آوردند والله اعلم

فصل در بیان معجزات در یکی

معظم عمری

می آرند که معجزهٔ سید علیه السلام آن
مقدار است اگر جمع کنند ده دفتر شود
معلوم است که در این مختصر چند گنجد
اما چهل معجزه از کتب احادیث چون

درصحاح وشرح مشارق وصحیحین ودو معجزات از تعبیر
بستی بو سیمك هم تواتر اشتهار یافت
در این مختصر یاد کرده آمد است ابن عباس
میگوید در آن تاریخ سید علیه السلام در مکه بود
ضماد افسونگر از برد آنجا آمد واو در افسون
دیوانگی مشهور بود سفهاء مکه گفتند
آن مرد جنون است افسون کن اشارت
بسید علیه السلام دادند ضماد بر سید
علیه السلام آمد گفت مرا افسون
دیوانگی بکنم دیوانگی تو برود چون بشنید
سید علیه السلام گفت إِنَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَنَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ يَهْدِهِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ

وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
ضماد گفت بحق خدای من سخن کاهنان
و شاعران و ساحران شنیده ام مثل این سخن
نشنیده ام ضماد بمجرد کلام سید علیه السلام
بشنید در حال اسلام آورد صحابه روایت
میکنند روز جنگ بدر ما و عامه مردمان معاینه
ملایکه را دیدیم قتال میکردند جابر میگوید
عبد الله عتیک را استخوان ساق بشکست
چنانک ساق دو تو شد بر سید علیه السلام
آمد سید علیه السلام دست مبارک بر آن نهاد

فی الحال

فی الحال شفا یافت چنانچه هیچ وقت
همچنان شد جابر روایت میکند که روز
حفر خندق سنگی در خندق پیدا شد
که فتح کردن آن متعذر شد و شکستن سنگ
قدرت نبود سید علیه السلام بیامد و نام
خدای بر زبان راند کلند بزد فی الحال
آن سنگ تودهٔ ریگ شد مردمان بدست
بی کلند و چنین میکشیدند روزی جابر
خواست سید علیه السلام را مهمان دارد
حلوائی داشت بسملک کرد بر سید علیه السلام
آمد و گفت سید امروز مهمان من باش
طعامی دارم که مرا و ترا بس کند سید علیه السلام

گفت از یاران هم کسی بوابوا شد
گفت سید ام شرمنک کردیم طعام اندک است
اگر یک نفر دیکر باشد بنجد زیادت نبنجد
سید علیه السلام فریاد کرد یا اصحاب الخندق
جابر برای ما میزبانی کرده است
همه بیایید هزار و دویست نفر بودند
سید علیه السلام روان شدند جابر را
بترس زرد شد سید علیه السلام گفت
جابر بیم مباش قدرت خدای و شرف
نبوت معاینه کن چون بیامد براق خون
در خمیر آرد و دیک کورد گفت ربنهاد
دیک فرود نیارند هم بر سر دیک وان باشد تا نخورس

ازو هر

ازو هر بار بیرون می آوردند و چند نفر
عورت از آن خمیر نان می پختند گرم
گرم پیش می آوردند و دهقان و پیشکاران
نفر می نشستند طعام میخوردند چند اینک
پران سیر می شدند بر میخاستند
دیگران می نشستند همچنین هزار و دویست
نفر سیر شدند بحق سید المرسلین علیه السلام
با اهل و عیال جابر طعام بر او خوردند
و ناخاستند جابر میگوید بخدای رب العزة
نزدیک و خمیر نظر کردم گوشت و خمیر از آن
چیزی کم نشده بود و نیز جابر میگوید در حرب
حدیبیه آب نماند مردمان از تشنگی قرب شدند

که هلاک شوند همه بر سید علیه السلام آمدند
و از بی آبی شکایت کردند سید علیه السلام
مطهره خود بطلبید دست مبارک خود
در او انداخت آب از انگشتان سید علیه السلام
بطریق چشمه روان شد تمام لشکر شکمها
پر کردند و آدمیان و چارپا هم بخوردند
هزار و پانصد بودند و چارپا و هزار و چند
سر بود صحابه میگوید اگر صد هزار بودیم
همه آب کم نیامدی و این معجزه که آب از
انگشتان سید علیه السلام بیرون می آمد
در سه جای چهار کرت بود مختصر کرده شد
براء بن عازب میگوید روزی دیگر سید علیه السلام

بروایت

بر سر چاه

بر چاه حدیبیه آمد در چاه قطره آب نبود
سید علیه السلام مطهره خود طلبید قدری
از آن آب در چاه ریخت بفرمان خدای تعالی
چاه لب لب بجوشید تمام لشکر و دواب سیراب
کردند عمران حصین میگوید باز در سفری
آب کم شد خلق از تشنگی قریب شد
که هلاک شوند سید علیه السلام علی را
بطلبید از بهر آب فرستاد علی آب بیافت عورتی
یافت که بر دو ابریق بود بیاورد بیامد سید علیه السلام
آن آب در تغار ریخت لشکر را فرمان داد
که بخورید و چارپا را بخورانید و شکمها
پر کنید تمام لشکر و چارپا بخوردند و بعد یکی آن مقدار

سنگ و کوزه و آونی که داشت بر کرد جابر
میگوید روزی سید علیه السلام برای
قضاء حاجت مقامی مستور میطلبید
نیافت مالک مسافر بود لشکر در صحراء
نزول کرده بود درختی بود او را اشارت
کرد درخت بیامد و شاخها فرو هشت
زیر او طریق حجره شد سید علیه السلام
درون رفت قضاء حاجت آخر رسانید
بیرون آمد درخت برخاست و در مقام
خود رفت یزید ابو عبیده روایت میکند
ساق سلمه در جنگ خیبر بشکست همه کوفت
و همه استخوان بوی شد سید علیه السلام

در وقت زد فی الحال چنانکه بود همچنان شد
انس میکوید زید و جعفر ابن رواحه در محلی
با ابو خالد ولید در غزو بودند شهادت یافتند
شهادت یافتند
همان زمان که ایشان سید علیه السلام
بیاران خبر کرد گفت این زمان ایشان
شهادت یافتند خالد ولید رایت گرفت توغ
فتح کرد بس چند روز همان معنی ظاهر شد
بعد از
صحابه میگوید سید علیه السلام در حرب
حنین بر شخصی اشارت کرد و گفت
که این را از اهل دوزخ میبینم که شخص
وقت پیش سید علیه السلام بر روی
مشرکان جنگ کارزار کرد که یاران زخم منکر او شدند

گفتند یا رسول الله او چندان کار زار میکند

هر صد نفر یکباران برکت او در بهشت سخن

عالی کردند او از اهل دوزخ چون باشد

سید علیه السلام گفت مر اورا اهل دوزخ

می بینم یاران چون جلادت (شجاعت) وجان بازی

او دیدند رسول الله بدین نادر گمان شدند

گفتند تا مالک او از اهل دوزخ باشد

هم در میان او را زخمها بسیار شد کافران

حمله کردند تا او را بگیرند دشمن بود درست

داشت روی کرهته از غصه آنک بدست

ایشان نیفتد در شکم خود زد و خودرا

خود هلاک کرد بعضی میگویند از غایت درد

زخمها

زخمها خودرا بکشت یاران گفتند صدقت

یا رسول الله فانک النفس فی النار عائشه

میگوید سید علیه السلام را بنات لبید

اعصم یهودی سحر کردند چنانچ شش ماه

کرد نتوانست گشت بطریق بندی

یومی بامداد برخاست بر حکم آنک

شب خواب دیده بود علی را طلب کرد

گفت بر چاه ذی زروان برو سنگی است

زیر آن بکاوید و هرچه بیابی بیاد

علی برفت بکافت بالعین آن سحر

بیاورد آن گره ها بود و در هر گرهی

سوزن زده سید علیه السلام معوذتین

بخواند

رسمان بود

هر کرا هیچ خورد کشاده شد وبیش ازین چند
کسان کوشش کردند یک کره کشاده نشد
ابو هریره میکوید مادر ابو هریره هیچ وجهی
ایمان نمی آورد ابو هریره بر سید علیه السلام
آمد وکفت سیدا دعا کن تا مادرم ایمان آرد
سید علیه السلام کفت اللهم اهد ام ابی هریرة
جون ابو هریره بخانه آمد دید مادر سر شسته
جامه تازه بوشیده بیرون می آید کفت
ای بسر ایمان بر من عرضه کن ایمان عرضه کرد
مسلمان شد انس میکوید در نوبت سید
علیه السلام بر سر منبر خطبه میکرد اعرابی
کفت یا سیدا از خدای هلک المال وجاع

تنکی امساک باران در روز جمعه

یک جاری

العیال

العیال عنیا سیدا باران بخواه سید
علیه السلام کفت یا رب اسق عبادک (بندکان)
وبلادک وذوابک این سخن از زبان
مبارک سید علیه السلام بیرون نیامده
که در هوا ابر بغرید ونعت ابر بود جندان (باران)
بارید که سید علیه السلام ترشده از منبر
فرود آمد هفت شبا روز باران متواتر
شد بنیاها سیلاب آورد روز هشتم
جون باران از حد کذشت همان اعرابی
بیامد کفت یا سیدا تهدم البناء وغرق
الابناء روزی سید علیه السلام در سفر در زیر
سایه درختی قیلوله کرده بود وتیغ سید علیه السلام

سید علیه السلام دعا کرد باران بار

...روز قریب کرده بود

در آن بر سر شاخ درخت او بخفت شخصی
اعرابی دررسید و آن تیغ بکشید بر سید
علیه السلام حمله کرد گفت ترا این زمان
از من که نگاه میدارد سید علیه السلام
گفت الله تعالی آن درخت شاخ خود را
چنان بر سر او زد که مغز (مغز سر او) منتشر شد و این
معجزه در تفسیر بیضاوی در آیة والله یعصمک
من الناس مسطورست جابر میگوید
بیت ازلک برای سید علیه السلام
در مسجد مدینه منبر بسازند سید علیه السلام
تکیه بر ستون مسجد کرده خطبه گفتی
چون منبر مرتب شد سید علیه السلام

دررود و جمع بر منبر سوار (می) شد ستون مسجد
خطبه بآواز بنالید و خواست که بطرقد
سید علیه السلام بدوید در کنار گرفت و از
ستون طریق کودکان خورد میگریست
و دم بی شد همه جماعت در گریه بود سلمه بن الاکوع
میگوید شخصی در مجلس (قرار رفته) بدست چپ میخورد
دست راست او بباد مبتلا بود با بغل جمیل
سید علیه السلام گفت بدست راست بخور
او دست بالا کرد فی الحال صحت یافت دست
بلب رسید جابر میگوید پدر جابر مرد
دین بسیار گذاشت و اندکی خرما از ایشان ماند
که ده درم نباشد و دین قریب هزار درم بود

ادا کردن قرض

جابر بن سید علیه السلام آمد و گفت سیدا کردن
پدر خواهم سبک شود و جز این خرما چیزی
دیگر ندارم غریمانرا بگو تا بحل کنند سید
بنخشد
علیه السلام گفت این خرما که داری فرود آر
زیر درخت چهار پنج توده کن او همچنان
کرد سید علیه السلام بیامد بپهلوی یک توده
بایستاد و چیزی بخواند گفت غریمان را
بطلب و کیال را طلب کن غریمان را طلب
کردند هر یکی می آمدند کیال حق او آنچ
میبود بقدر آن خرما وزن میکرد میداد
جمله غریمان را حق مستوفی کرد جابر میگوید
کر من در اندیشه شدم این توده آنزمان که انبار

کرده

کرده شده بود بسیار بنود این زمان چیزی
زیادتست در نظر چنان می آمد که این زمان
چیزی بسیارست و سه توده دیگر همچنان
بود کسی دست نزد در تفسیری در بیان
آیت وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ مسطورست
در مکه شخصی رکانه نام ظاهر شده بود شبانی کرد
اگر صد مرد پای او بگرفتی از زمین برداشتن
نتوانستی و او سنگی مانند کوه را از زمین
در هوا بطریق تبدق فرستادی و درختانرا
از زمین چون گیاه برکندی روزی سید
علیه السلام را در آن وادی که او گوسفند
چرانیدی گذر افتاد با رکانه ملاقات شد

قصه رکانه پهلوان است

ریگانه گفت تو اگر شخص باشی بتان ما را
نفی میکنی سید علیه السلام گفت من امام
گفت من ترا میکشم حالیا بیا تا هم با ما
کشتی بگیر و خدای خود را مدد طلب و من
بتان خود را مدد طلبم اگر تو مرا بر زمین
زنی خدای تو بر حق باشد و بتان
ما بر باطل و ده گوسپند من بتو دهم
و اگر من ترا بر زمین زنم بتان ما بر حق
باشند خاک بر دهان او و من ترا بکشم
سید علیه السلام کلمه بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند با او در کشتی شد تا چشم
بهم زند چون جامه کاران بر زمین زد

سید علیه السلام

و بر سینه او نشست ریگانه را بسره زیر کرد
گفت چیست بر خیز سید علیه السلام بر خاست
باز ریگانه گفت یا سید یکبار دیگر همین آن شرط
بکن گوسفند دیگر بیا تا با تو کشتی گیرم بار دوم
سید علیه السلام در او جست همچنان
بر زمین زد ریگانه شرمنده شد گفت ای
بتان سالها شما را پرستیدم برای اینک
امروز مرا نصرت دهید نه بهر آنک مرا
شرمنده کنید خدای او غالب آید اگر
امروز مرا نصرت نکنید و ظفر ندهید من
دیگر دست از شما بدارم گفت یا سید
یکبار برده گوسفند بیا تا باز کشتی گیرم سید علیه السلام

دیگر

سیوم بار اورا بر زمین زد یگانه گفت سید
علیه السلام خدای تو غالب است و بتان ما
باطل یگانه سی گوسفند پیش سید
علیه السلام آورد سید علیه السلام گفت مرا
ازین چه کار می آید ایمان آر گفت
سیدا دل من برای دیدن معجزهای تو
بغایت مایل شده است یک معجزه دیگر
بنما گفت آن درخت که در کناره وادی است
اورا بگو از میانه دو شق شود یک شق
همانجا باشد یک شق را طلب تا اینجا
بر تو آید سید علیه السلام آن درخت را
طلب کرد در حال از میانه دو شق شد

یک

یک شق بر جای خود ماند شق دوم
زمین پاره می شد آمد تا بر سید علیه السلام
سید سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
گفت باز برو در درخت باز رفت وصل شد
یگانه گفت معلوم شد که تو پیغامبر بحق خدای
تو بر حق است و بتان ما لات و عزی
بر باطل اما من اگر این زمان ایمان می آرم
قریش میگویند یگانه مغلوب شد عاجز گشت
ایمان آورد ان شاء الله تعالی آن روز
که وقت در رسد بتو ایمان آرم سید علیه السلام
باز گشت ابوبکر در طلب او بود گفت کجا
بودی سید علیه السلام ماجرا گفت ابوبکر شکر حق

بجا آورد جابر میگوید وقتی سید
علیه السلام ام مالک را یک عکه روغن
داده بود چهل پنج سال او و فرزندان او
ازان عکه روغن میکشیدند و خرج میکردند
عکه همچنان بودی تا روزی عکه را بسنگی
رسید بشکست و روغن بریخت انس میگوید
روزی سید علیه السلام با هشتاد نفر در خانه
ابو طلحه زن او ام سلیم قدری نان شکسته
داشت و اندکی روغن که عکه را پاک کرده بود
بیرون آورد پیش سید علیه السلام داشت
سید علیه السلام با هر هشتاد نفر و تمام اهل و عیال
او بخوردند همه سیر شدند و آن طعام همان قدر بود

که پس

بلکه

که پیش آورده بودند ازان چیزی بیشتر میبود
و مثل این معنی چهار کرت بود در چهار
محل ابو هریره روایت میکند در غزوه
تبوک توشه کم شد خلق گرسنگی حیران
شدند فریاد بر سید علیه السلام رسید
گفت تفحص کنید چیزی بر کسی باشد
بیارد تفحص کنند چند پاره نان شکسته
و چند خرما یافتند بیاوردند سید علیه السلام
فرمود تا آنرا زیر نطع کنند زیر نطع کردند
خلق را گفت دست زیر نطع کنید و توشه بردارند
و هر آوند که داشتند پر کردند و سیران بخوردند
چون همه فارغ شدند کسی زیر نطع تفحص کردند

همان قدر بود که داشته بودند انس میگوید
روزی که سید علیه السلام زینب را
بخواست مادرم ام سلیم قدری حیسی که از
روغن و خرما و پنیری سازند بکرد
من بر سید علیه السلام فرستاد سید علیه السلام
جمع یاران خود را بطلبید موازی سیصد
نفر بیامدند هم از آن آوردند بخوردند سیر شدند
چون بازگشتند اهل عیال سید علیه السلام
بخوردند چون ایشان هم برخاستند
نظر کردم آوند همچنان بود پر بلکه چیزی
زیاده بود جابر میگوید شتر جابر در سفر
بر جایی بماند سید علیه السلام دعا کرد او

او برخاست بیش جوان شد که درون
قافله یکشتر انچنان تیز رو نبود ابو حمید
میگوید روزی در سفر سید علیه السلام
فرمود امشب باد سخت خواهد جست
هیچکس از جای بر نخیزد و چاروای
خود را باید که محکم بندد چون شب شد
عین آن بود ابو موسی اشعری میگوید
چون سید علیه السلام برابر ابو طالب
میرفت همین که بر بلند عیر سوار شدی
جمله درختان و سنگها سید را علیه السلام
سجده کردند راهبی بود بود آنجا بحیرا
نام معاینه بدید بر سید علیه السلام بوسید

گفت که این پیغامبر آخر الزمان است این رحمت
عالمیانست بعده برای ایشان طعام ساخت
ابوطالب را مهمان طلبید ابوطالب با یاران
بیامد سید علیه السلام را در وثاق گذاشت
راهب گفت کسی که من میزبانی کرده ام
او کجاست گفتند در وثاق است طلب کردند
چون سید علیه السلام بیامد ابری بر سر مبارک
او سایه کرده آمد چون او در جمع بنشست ابر از
وبوان درخت رفت که زیر او سید علیه السلام
نشسته بود و درین جمع که سید علیه السلام نشسته
بر سر مبارک سید علیه السلام آفتاب بود درختی
بود آنجا خلق همه سایه گرفته بودند در سایه جای

نماند

نماند بود در آفتاب نشسته بود فی الحال آن
درخت بگشت بر سر مبارک سید علیه السلام
سایه انداخت بحیرا گفت به چند گشتن
درخت و سایه کردن او همه معاینه کردند
چون سید علیه السلام از آنجا برخاست
ابر از آن درخت بیرون آمد بر سر مبارک
سایه کرد بحیرا راهب و عامه خلق
معاینه کردند راهب گفت ولی این کیست
ابوطالب گفت منم خدای تو را سوگند
میدهم در محافظت این سعی بلیغ نمایی
که پیغامبر آخر الزمان است صلی الله علیه وسلم
در ثعلبی و ثقفی میگویند در سفر شری از تعلقی

مالک خود بر سید علیه السلام شکایت کردی
سید علیه السلام خصم او را طلب کرد
مواجهه کردم مالک را در نیکو داشت او وصیت کرد
در ثعلبی و ثقفی میگوید روزی سید علیه السلام
خواب کرده بود آفتاب بروی مبارک
سید افتاد درختی از آنجا دور تر بود
روان شد زمین می شکافت درخت
می آمد تا بیامد بر سر مبارک سید علیه السلام
سایه کرد چون سید علیه السلام بیدار شد
همچنان باز گشت در مقام خود رفت خلق
همه معاینه میکردند در ثعلبی و ثقفی میگوید شخصی را
بر سید علیه السلام آوردند که جن گرفته است

سید

سید علیه السلام دست مبارک خود در سینه
او نهاد و دعاء بخواند از شکم او مانند سگ بچه
بیرون آمد می دوید او نیکو شد انس
میگوید روزی سید علیه السلام درختی را
که دور تر بود بطلبید زمین پاره میشد
درخت می آمد چنانکه پیش سید علیه السلام
فرمود باز گرد درخت همچنان باز گشت
ابن عمر میگوید اعرابی آمد گفت بتو ایمان
آرم اگر کسی بر صحت نبوت تو گواهی
دهد سید علیه السلام کوهی را که در کنار
وادی بود بطلبید او دوان بیامد سه بار
آن کوه گواهی داد که رسول خدای بحق است

اعرابی ایمان آورد کوه باز گشت در مقام خود رفت
ابن عباس میگوید روز دیگر اعرابی دیگر بیامد
همین نمط گواه طلبید سید علیه السلام گفت
این خوشه خرما که بر سر درخت است گواهی دهد
من ایمان آرم وبدرخت خرما اشارت کرد
درخت بدوید سه کرت گواهی داد اعرابی
ایمان آورد ابن عباس میگوید روز دیگر
اعرابی دیگر رسید همین نمط گواه طلبید
وگفت این خوشه که بر سر درخت است
اگر گواهی دهد من ایمان آرم سید علیه السلام
خوشه خرما را اشارت کرد و بطلبید
از درخت فرود آمد بدوید آمد گواهی داد

باز

باز گشت و در مقام خود قرار گرفت اعرابی
ایمان آورد ابو هریره میگوید روزی
گرگی گوسپندی از رمه برد شبان بدوید
رها کنانید گرگ باز گشت روی بشبان
کرد گفت روزی میبردم تو رها کنانیدی.
شبان در تعجب شد والله من گرگی ندیدم
که سخن گوید گرگ گفت این چه تعجب میکنی
تعجب آن کن که محمد صلی الله علیه وسلم پیغامبر
آخر الزمان است میان شما آمده است
از گذشته و هر چه آینده خواهد شد خبر
خواهد داد جابر رضی الله عنه میگوید روزی
یهودیه از خیبر گوسپند را زهر آلوده کرده

پیش سید علیه السلام آورد سید علیه السلام
خواست دست برانا زند گوسفند گفت
مرا زهرآلوده ام از من مخوری سید علیه السلام
یهودی را طلب کرد گفت این گوسفند را
زهرآلوده گفت آری ترا چرا خبر کرد گفت
همین گوسفند گفت برای چه زهر زده
بودی گفت برای امتحان تو اگر پیغامبر
بباشی وهم بخوری زهر در تو اثر نکند
مرا ایمان آرم سید علیه السلام یاران را
طلبید وبا یاران گوسفند تمام خورد
یهودی ایمان آورد ابوهریره روایت
میکند سید علیه السلام روزی چند خرما

ابو

ابوهریره را داد و درآن برکت دعاء
کرد ابوهریره را در انبان داشت
همه عمر از ان بخوردی وخرج کردی وهیچ
کم نشدی ودر فتنه عثمان شکست افتاد
الغرض معجزات سید علیه السلام را
نهایت نیست واظهر همه قرآنست هزار هزار
از قول علماء عرب جمع شدند یک آیه
مثل این نتوانستند که بیارند اگر معجزات
سید علیه السلام جمع کنند در ده دفتر
نگنجد همین مختصر کرده آمدیم بر سر قصه
فصل هشتم در جنگ بدر چون سید علیه السلام
در مدینه رسید باقی عمر در مدینه نه سال [illegible]
شش روز

در مدینه بود و در رجب ماه سه عمره و یک حج
که آن حجة الوداع گویند بجا آورد و بیست
هفت غزا کرد و غزواتی که مشهور است
و در آن جنگ بود و در آن رکاب مبارک
سید علیه السلام بنهضت فرموده است
اول جنگ بدر است و بدر نام آبی است
که آنجا جنگ شده بود میان سید علیه السلام
و قریش در ثعلبی و کشاف و سیقی و در تفسیر انفال بسوره
مسطور است کاروان قریش که ابوسفیان
و عمرو عاص و عمرو هشام با چهل سوار
و جمعی از بزرگان در وی بود از حدود
شام باز گشته بود و در نواحی بهاوند

سید

سید علیه السلام با انصار و مهاجرین بهر
کاروان بیرون آمد ابوجهل را خبر شد
سبک بر بام کعبه بر آمد فریاد کرد که ای قریش
بشتابید و دریابید کالای خود را که محمد
دنبال کرده است اکنون شتابید شما را
رستگاری باشد و آن غار هر دهان بود
و پیش از آن خواهر عباس خوابی دیده
بود گویی فرشته از آسمان در مکه سنگ
بارید هیچ خانه از خانهای قریش در مکه
نبود یک سنگ از آن در آن خانه نیفتاد
عباس بسبب این خواب مانع شد گفته
او ابوجهل نشنید ابوجهل با تمام قریش

یک هزار با صد نفر سوار و پیاده بیرون
آمد باستقبال کاروان در بین نزول کرد
جبرئیل امین از حضرت عزت در رسید
وحی آورد گفت اِنَّ اللّه وعدکم احدی
الطّائفتین یعنی خدای ترا یکی از آن
دو طائفه وعده کرد خواه برو کاروان بستان
خواه قریش که به بدر نزول کرده بر ایشان
فتح تراست رسول خواست ترک کاروان
بگیرد روی بقریش آرد با یاران مشورت
کرد یاران زدن قریش دشوار آمد
و طلب کاروان خوش آمد جناب باری
تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید می فرماید

واذ

وَاِذْ یَعِدُکُمُ اللّهُ اِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ
اَنَّهَا لَکُمْ وَتَوَدُّوْنَ انصاریان
دریافتند سید علیه السّلام را مطلوب
قریش است نه کاروان سعد معاذ
برخاست گفت سیدا ما چون قوم
موسی نه ایم که خواهیم گفت اِذْهَبْ اَنْتَ
وَرَبُّکَ فَقَاتِلَا اِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُوْنَ
بلکه ما میگوییم اِذْهَبْ اَنْتَ وَنَحْنُ مَعَکَ
وَاِنْ خُضْتَ الْبَحْرَ خُضْنَا مَعَکَ وَاِنْ
عَلَوْتَ الْجَبَلَ عَلَوْنَا مَعَکَ سید علیه السّلام
باستظهار سخن او روی بقریش آورد
و خبر کرد که فتح ما راست شما به بینید در بدر.

فلان محل ابوجهل کشته شود ودر فلان
شیبه را سر ببرند ودر فلان محل ابن حنظله را
پاره پاره کنند ودر فلان محل ابن عمر
وهشام وامیه بن خلف را تیر باران کنند
وشکم بدرند همچنین هر یکی را موضع
کشته شدن بیان کرد چون یاران را
مطلوب نبود دشوار نمود با کراهیت تمام
بیرون آمدند سید علیه السلام با سیصد
با نزده پیاده ودو سوار روی ببدر نهاد
در اثناء آن ابوجهل را خبر کردند که کاروان
بسمت ساحل بار شد وسلامت گذشت
قریش خواست مراجعت کنند ابوجهل گفت

والله

والله ما باز نگردیم تا اینجا میزبانی نکنیم وشتران
را نحر نکنیم وخمر نخوریم ومطربان سرود نگویند
پای نکوبانیم تمام عرب ومحمد بیرون آمدن
تا نشنوند ایشان بدین مشغول شدند
سید علیه السلام قریب رسید چون بسه
فرسنگ از بدر نزول کرد آب نماند تیمم
نماز گزاردند قریش را خبر شد هر دو جانب
استعداد حرب کردند تا بامداد جنگ شود
ابوجهل سوگند خورد که هرگز تا آن زمان طعام
نخورم خاک بدهن او که سر محمد ببرم وخوان
برسر او ننهم چون یاران سید علیه السلام
شب در طلب آب وتشنگی ایشمند خفتند

تشنه

شیطان لعین در آمد با جمیع همه را محتلم
گردانید چنانکه جز سید علیه السلام و غیری
نبود که احتلام نیفتاد آخر شب یاران
بحضرت رسالت آمدند و متفکر و متحیر ایستادند
که یا رسول الله محتلمیم جنگ چه نوع کنیم
و نیز در معرکه ریگ بمثابه بود که قدم تا زانو
در میرفت سید علیه السلام نیاز بحضرت
بی نیاز فرستاد فی الحال در میانه یاران
عرض داشت در حال باران رحمت نازل
شد چندان بارید که همه یاران غسل کردند
و همه لب مراد بر کرفتند و همه ریگ بنشست
وقت طلوع آفتاب هر دو جانب صفها راست کرد

همدران

همدران میان ابلیس لعین در پیش سید
بصورت سراقه جعثم کنانی با سیصد
سوار زره پوش بیرق افراخته آمدند
سراقه جعثم بمدد قریش آمد قریش
مستظهر شد سراقه بیامد زانو بوس
ابو جهل و سران دیگر کرد گفت فرزند
شما ام در این مراقب خود دید که محمد گریخته
در مدینه میرود تعاقب کن من تعجیل کرده ام
امروز آمده ام شما بیغم باشید به بینید
بوین قوم چه بازم ایشان سراقه را
مقدم کردند یاران سید علیه السلام بسبب
قلت خود و کثرت قریش که ایشان یکی بنج بوده

اندکی

بیش ازان تفکر داشتند علی الخصوص
که سراقه با سیصد سوار زره پوش بمدد
قریش رسید سید علیه السلام چون تامل
یاران بدین سوی کرد و گفت خداوندا
اکر امروز این کروه مسلمانان را هلاک کنی بعد ازین
کسی نماند در روی زمین که ترا پرستد در حال
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل با صد هزار
فرشته سبز جامه عمامها بسته اسپان ابلق
سوار در رسیدند جبرئیل مقدمه شد
میکائیل ساقه همین که صفها از جای
بجنبید سراقه لعین ابلیس که خود
لشکر قریش شده بود بگریخت تا بر مقدم

سید

سید علیه السلام زند چون نیکو نگاه کردند که جبرئیل
مقدم لشکر سید همین که نظر ابلیس بر جبرئیل
افتاد در حال بگریخت در هزیمت شد شیاطین
همه دنبال او بیرون شدند منهزم شد
شکست بر قریش افتادند قریش فریاد بر آورد
که سراقه لشکر ما را منهزم کردانید ابوجهل فریاد
کرد که ای سراقه ترا چه افتاد که از پیش ستی
بپایکان بیرون شدی سراقه جواب
نداد و دامن بدندان کرفته میکریخت
چون سراقه لشکر او منهزم شد بر قریش
افتاد قریش با جمهم بشکست و منهزم شد
ملایکه و یاران سید علیه السلام تیغ در قریش

نهادند اکثر صحابه روایت میکنند که آن
روز ما دنبال کافران میکردیم پیش از آنک
بدیشان برسیم آواز طراق می شنیدیم
و سر کافران بود که می دیدیم سواری سپید
جامه از عقب ایشان بطریق باد در می آمد
و سرش می برید چنانکه هیزم خشک شکنند
جبر کردنش بشکست و اغلب این سواران
راستاء و جباء سید علیه السلام بودند
ابوجهل و سران قوم هر یک چنانچه عمرو هشام
و شیبه بن ربیعه و عتبه ربیعه و امیه خلف
و عتبه ابی معیط و عمار ولید و هفتاد
چند نفر دیگر بروایتی صد هفتاد نفر

همه را از

همه را از محل که سید علیه السلام نشان داده
و گفته فلان فلان محل کشته شود فلان
فلان محل همه کشته شدند عبد الله عباس
ابوجهل را زخمها افتاده و میان کشتگان
روی خود در ریگ پنهان میکرد بدوید
پای بر سینه او نهاد سرش او ببرید
چون سر ابوجهل پیش سید علیه السلام
آوردند چون گنبذی بیرون انداختند
همین که سید علیه السلام بدید ده بار
سجده شکر بجا آوردند و گفت امروز فرعون
این امت کشته شد هفتاد و نفر از مهتران
قریش چنانکه عم سید علیه السلام عقیل برادر

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و ابو العاص
داماد سید علیه السلام شوهر زینب زن
اسیر کردند عمر خطاب و سعد معاذ گفتند
هات بالسیف واضرب اعناقهم
بگو یا سید علیه السلام تا تیغ بیارند سر این
اسیرا ببرند که ترا دروغ گو ساختند
و ساحر گفتند و از مقام آبا و اجداد بیرون
کردند ابوبکر گفت انهم منک وانت منهم
تو از ایشانی و ایشان از تو فدا بستان ایشان را
رها کن سید علیه السلام فدا ستد ایشان را
رها کرد زینب قلاده خدیجه که در جهاز
یافته برای تخلیص شوهر خود فدا فرستاد
خلاص
چون

چون بدو رسید سید علیه السلام را دید سید
علیه السلام بشناخت خدیجه و زینب را یاد کرد
بگریست یاران ابو العاص را بی فدا رها کردند
قلاده را با زینب فرستادند سید علیه السلام
وقت بیرون آمدن این جنگ سیصد
با سیزده تن سوار داشت دعا کرد که خدایا
اینها را طعمه ده سوار کن بفرمان خدای امروز
که غنیمت شد کسی نبود که یک دو اسب و دو سه
شتر گرفته بود و چون از عباس فدا طلب
کردند گفت من چیزی ندارم سید علیه السلام
گفت آن زر کجاست که با ام فضل وقت
بیرون آمدن داده بودی و گفته بودی که مارا

در این جنگ بکمیتی برسد این زر فرزندان
ترا وترا است عباس گفت در جاهلیت که همراه آن
زر بود خود داده بودم بالای محرم نبود ترا
که خبر کرد سید علیه السلام گفت جبرئیل عباس
فالحال اسلام آورد الغرض رای عمر و سعد
که بکشتن داده بودند موافق رضاء حضرت
صمدیت بود ورای ابوبکر که بفدا اشارت فرموده بود
مخالف رضاء باری تعالی بود جبرئیل آمد
در سید فرمان آورد سیدا منتظر بلایی
باش که جز عمر خطاب و سعد معاذ هیچ کس را
خلاص نخواهد بود سید علیه السلام بغایت
متأمل و متفکر شد این کیفیت تمام در

واقدی

واقدی مسطورست و مذکورست در تفاسیر
که در قصه مسطورست و نیز در [illegible] ست
که این جنگ در ماه رمضان در سنه اثنی
بود و میان علی و فاطمه در عشر آخر صفر
این مناکحت شده بود و در شعبان این سال
روزه ماه رمضان فرض شد و در منتصف
رجب این سال قبله از بیت المقدس گشت
کعبه در عین نماز ظهر تا بعد لک دو رکعت سمت
بیت المقدس الا شده بود و در ذی الحجه
این سال علی فاطمه را بخانه برد ۞
فصل در جنگ احد و حرب
بود روز شنبه هفدهم ماه شوال سنه ثلاث

والجنان بود چون ابوجهل کشته شد
ابوسفیان در مکه سر قوم شد با جمیع قریش
و لشکرهای دیگر بشمرد که شکست بدر و قصد
مدینه کرد و با سه هزار مقاتل در کوه احد
نزول کرد و این قصه در تفسیر سوره آل
عمران مسطور است و در واقدی و ثعلبی
اطناب دارد مختصر کرده شد سید علیه السلام
با یاران مشورت کرد عبد الله ابی سر منافقان
و بعضی یاران رای آن زدند که بیرون
نباید آمد ایشان قریب ده هزار مقاتل آمدند
و ما هفتصد مقاتل در دو نیم اصحابی آن روز
شهادت یافتند همه رای آن زدند که

بیرون

بیرون باید آمد و بر ایشان باید زد و سید
علیه السلام را موافق رای عبد الله ابی بود
چون تحریض کردند بضرورت سید
علیه السلام زره بپوشید بعضی ایشان هم
راضی نمی شوند که بیرون باید آمد
سید علیه السلام قبول نخواهد کرد چون
زره پوشید تا اینکه قتال نکند باز گشتن
نشاید اکنون البته بیرون می باید رفت
سید علیه السلام با یک هزار نفر جوانی
بقصد بجانب نفر سایه از جمیع یاران خود
بیرون آمد مقاتل ابوسفیان صف کشید
و خالد ولید را آن روز که بشرف ایمان مشرف
الیان

١٠٥

نشده بود چه در ذات العمیم پنهان کرده و خود
تعلیل سید علیه السلام بایستاد جبرئیل امین
سید علیه السلام را خبر کرد که خالد ولید در
ذات العمیم پنهان است سید علیه السلام
عبد الله جبیر را با پنجاه نفر زیر رایت
ایستانید او را امیر تیراندازان گردانید
و گفت که هوشیار باشید نخواهم از اینجا
بجنبید و مرکز نگذارید و بیدار شوید
که خالد ولید در ذات العمیم پنهانست اگر
او بر شما زند باید که همه یک مشت تیر زنید و
و او را تیرباران کنید و خود با جمیع یاران
که قلب بود از هفتصد نفر ابو سفیان زد

ابو

ابو سفیان بشکست هزیمت کرد سید علیه السلام
و یاران او دنبال کردند چندانکه از نظر
عبد الله غایب شدند و چهارده نفر مشرک را
کشتند عبد الله جبیر و یارانیکه برابر او
بودند سبب غنیمت قلق شدند نتوانستند
که بر قرار بمانند یاران عقب سید علیه السلام
روان شدند روایت از جا بجنبید همین
عبد الله جبیر تنها ایستاده بماند سوم نیز فرمانی
پیغامبر را نگه کرد ابو سفیان تا جنگ میعاد بود
از پیش باز گشت خالد ولید از عقب بر جانب
جوانان تیرانداز از پس و پیش یک مشت
تیرباران کردند تعبیه ایشان و اسب افتاد

عبد الله جبیر و یاران نیک برابر او بودندی
کشته شد عبد الله ابی با سیصد نفر
ایستاده بماند یک شهر جای نگذاشت اما یاران را
هزیمت دل برزید بعد تیر اندازان از پس
و پیش در آمدند تیر و نیزه و زوبین از
چپ و راست گذشت وقت همه یاران متزلزل گشت
ثابت نماندند با وی بیش از بیست مرد نفند
بدر بن میان عتبه وقاص در آمد زخمی
بر سینه کرد علیه السلام انداخت و برادر ابی عبد الله
قمیئه کاردی سنگ بر روی مبارک زد
روی مبارک مجروح شد دندان مبارک شکست
او بیشتر شد خواست تا بوسید علیه السلام

تیغ

تیغ زند مصعب عمیر که صاحب رایت بود
بیفتاد شیطان هر طرفی در لشکر ندا داد
که محمد کشته شد اهل اسلام از آن بحزن
شکسته خاطر شدند هم بشکستند هفتاد
دو تن از صحابه کبار بشرف شهادت مشرف
شدند حمزه شهادة یافتند و بروایتی
هفتاد زخم داشت حبشی شکم حمزه
پاره پاره کرد جگر او خام بخایید جبرئیل
امین در رسید گفت سید این آن بلاست
که ترا علم داده بودند که جز حمزه و سعد معاد
غیری را خلاص نخواهد بود و حمزه
و سعد معاد آن روز کسی نبود که کشته یا مجروح نشد بود

سید ا هنگام غضب الهی است خود را میان
کشتگان افگند سید علیه السلام همچنان کرد
در رساله بیری مسطور است حکمت الهی الله اعلم
درین شکست آن بود که کبار صحابه در ایمان
سبقت نمودند و در شان ایشان این آیه
بود وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ جاء شهداست
رای الهی این اقتضا کرد که ایشان
بشرف شهادت مشرف شوند تا این
سعادت بیابند و بدان درجه رسند
که بعد پیغامبران هیچکس را جز شهیدان
آن درجه نیست مَا نُوا أَعْطَشْنَا وَالْكَاسَ بِلَا

حودا

خود را قدحها شربت میگردانیدند و هر یکی
سوی دیگری اشارت میکرد بخورید
در راه حق تشنه جان دادید و نیز والله
اعلم حکمت آن بود تا امت محمد هرگز ناشکیبی
بود او نومید نبود و بدانند که سید علیه السلام
که مشرف ترین همه جهان بود ازین معالی
خالی نبود این حکمتها و خدایست خیر در آن باشد
و بدانند عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ
خَيْرٌ و این سال را عام الاحد خوانند
در منتصف رمضان این سال حسن بن
علی متولد شد و ابو سفیان وقت مراجعت
از احد گفته بود یا محمد میان ما و تو در سال آینده

در کار بدر موعد است اگر توانی و اگر خواهی
آنجا بیایی تا معلوم تو کنیم سید علیه السلام
در رجب سال دوام بمیعاد او در بدر رفت
هفت روز نزول کرد ابو سفیان
نتوانست که از مظهران بیشتر آید و آن موضع
است قریب مکه آنجا نزول کرد نعیم را
ده شتر بار موئنت داد تا ایشان سید علیه السلام
چون بعد هفتم روز میعاد نیامد سالم
و غانم در مدینه بازگشت این مخنی در تفسیر
سورة آل عمران است فصل دهم
در جنگ احزاب بود و آن در شوال سنه
اربع بود و انرا حرب خندق هم گویند و در

ثعلبی

در ثعلبی و بسیط و کشاف در سورة احزاب مسطور است
و جنگ بحکر دیگر متفرق و آنچنان بود که بنو قریظه
و بنو نضیر با سید علیه السلام عهد داشتند
نقض عهد کردند ابو سفیان را اغرا کردند
تا در مدینه تازد و احزاب را یعنی گروه
گروه که در اطراف مکه و طایف و حنین
بودند از قبائل بنو غطفان و بنو کنانه
و بنو جهیم و بنو ثقیف و بنو قریظه و بنو نضیر
هفت لشکر را جمع کردند با نوزده هزار مرد
مقاتل کرده آمدند مدینه را محصر کردند قریب
یکماه محصر بود چنانچه کسی از برای قضای
حاجت هم بیرون نتوانستی آمدن سید علیه السلام

یاران را جمع کرد و گرد مدینه خندق
کرد و گرد مدینه از هر دو جانب جنگ شدی
و تیراندازی بودی عمرو عبدود که مهتر
قریش بود کشته شد سید علیه السلام را
آن روز چهار وقت نماز فوت شد
چون کار بر یاران سید علیه السلام دشوار شد
و خلق مدینه عاجز گشت منافقان [illegible]
گفتند محمد میگفت دین من عالی خواهد گشت
و چهار حد عالم اسلام اظهار خواهم شد
کسری و قیصر بدست مومنان نهب خواهند شد
قوم مومنان مداین را غارت خواهند کرد
گنجهاء کسری و قیصر بدست خواهد آمد
خزانه

وا

در حرب جنگ که دشوار شد نماز فوت شد سید علیه السلام

وامروز کار بجایی رسید که کسی برای
قضاء حاجت هم بیرون نمیتواند آمد
ابوسفیان پیغام کرد و گفت اگر نیمی حاصل
مدینه از میوه و جز آن بطریق خراج از ما قبول
کنید و خط بدهید باز گردیم سید علیه السلام
چون ضعف یاران دیده بود رضاء داد
و خطه نبشتند برین مضمون هذا ما اقر به
محمد رسول الله این خط پاره کردند
گفتند اگر ترا رسول الله بدانیم خود میان
ما و تو اینچنین نشود بزرگان مدینه از انصار
بشوریدند گفتند یا رسول الله درین باب که نصف
حاصل مدینه صلح میکنی بر تو وحی نازل شده است

باجود میکنی رسول الله علیه السلام فرمود
وحی نیست مشاهده ضعف شما میکنم سعد معاد
گفت بخدا ما نکنیم آن روز که میان ما بنوری
ما ایشان را یک خرما نداده‌ایم که امروز تو میان
ما ایشان را نصف حاصل مدینه که میدهیم
خط باره کردند مهاجر و انصار همه اسلحه
پوشیدند و همه مستعد قتال شدند.
بیرون شد برای جنگ
و نیز بنو نضیر را پیغام کردند و باز نمود باز گردند.
و آوازه انداختند که بنو نضیر با ما یار شده اند
عذر خواهند کرد ما و ایشان احزاب قریش را
منهزم بود شدند آن شب از حضرت جل
جلاله و عم نواله فرمان رسید بر امین که برو

یعنی و نزدیک گردانیده نخود بهشت بد

این

این قوم را بشکن حق تعالی آن شب ابر و
غبار سخت فرستاد شب چنان تاریک
شد که دست نمینمود و باد چنان بجست
که خیمه بر پا نماند در آن تاریکی جبرئیل و ملایکه
دیگر در لشکر احزاب در آمدند از هر طرفی
نعره بر زدند و تکبیر بگفتند احزاب بدانستند
که غزو شد سید علیه السلام شبیخون آورده
اسلحه پوشیدند بیرون آمدند میان خود
در افتادند یکدیگر را بکشتند بعضی کشته شدند
دیگران پشت بهزیمت دادند شکسته و مجروح
شده روی بر افتاده سمت مکه بیرون شدند
خیمه و خرگاه و اشتران و بارگاه اسلحه و اسباب لشکر را.

که همه بکداشتند بامداد در هواء مدینه بکشادند
جون خلق بیرون امد دشمنان را مقهور
دیدند سید علیه السلام را جز کردند سید
علیه السلام با یاران بیرون امد و آنهمه مال
واسباب غنیمت کردند در ثعلبی در قصه احزاب
سطورست جبرئیل آمین در اسپی ابلق
سوار تیغی حمایل کرده پیش سید علیه السلام
بیامد بایستاد سید علیه السلام با آستین
مبارک خود کرد از سر و روی جبرئیل
می افشاندند و شکر حضرت عزة میکفت
جبرئیل آمین فرمان آورد یا رسول الله
فرمانست کی اسلحه فرو نیارد همیدین

هیبت

هیبت همین زمان در بنو قریظه روند
وایشان را کرد کیرند و بزنند سیاهل کشند
که این فتنه انکیخته ایشان بود فصل
در حرب بنی قریظه این حرب بنی قریظه
در ثعالبی سوره احزاب سطورست سید علیه السلام
با جمیع یاران روان شد کو هیچ بود که
بنو قریظه و بنو نضیر در ان ساکن بودند کرد
کرفت و ایشان برادران بودند فرزندان
هارون پیغامبر علیه السلام و جهود بودند
سید علیه السلام مدت بیست پنج روز با ایشان
جنگ کرد و بیمت جند روز وعاجز شدند
کنتند میان ما حاکم باشند تا بحکم او فرود ایم

هرچه حکم او کند از کشتن و اسیر کردن و رها
کردن حکم همان باشد سعد معاذ را اختیار
کردند و رضا بحکم او دادند او را حاکم ساختند
بر حکم او فرود آمدند سعد معاذ زحمت داشت
در مدینه بود آنجا گلیم گون آوردند گفتند
هر حکم که رای تو اقتضا کند بکن در آن
حالت سید علیه السلام آسمان میدید
سعد معاذ حکم کرد که مردان ایشان را
همه بکشند و فرزندان ایشان را بنده کنند
سید علیه السلام در بازار خندق کافتند
فرمود شش هزار مرد ایشان را بکشتند
در آن افکندند و فرزندان ایشان را بنده کردند

جق

جق القلم بما هو کائن چنانچه در لوح محفوظ
مسطور بود همچنان حکم کردند و فرزندان
ایشان را با مال و منال والملک و اسباب
همه میان مؤمنان قسمت کردند ۵

فصل دوازدهم در حرب تبوک بجم حرب
تبوک بود و حرب مریسیع هم گویند در شعبان
سنه خمس بود و بروایتی سنه تسع
و قصه آن در ثعلبی و بستی و تفسیر زاهدی در سوره براءة
مسطور است و انچنان بود که سید علیه السلام
خبر یافت که بنو مریسیع و بنو مصطلق که
ایشان آنجا ساکن بودند فرستادند تا جمعیت
کنند و غذای بخوانند خبر بر ایشان رفت و کوفت

حق تعالی محمد را صلی الله علیه وسلم براستی
میان خلق پیغامبر گردانید و دین مسلمانی
پدید آورد باید که خدای را بیگانگی بخوانید
و محمد را صلی الله علیه وسلم براستی پیغامبر گردانید
بتان را بشکنید زنار را ببرید نماز برپای
دارید زکوة مال دهید و این کلمه مدام
بگویید تا برهید لا اله الا الله محمد رسول الله
ایشان جعفر را و یاران را که همراه بودند همه
بکشتند هم از زمان که کشتند جبرئیل امین
سید علیه السلام را خبر کرد این زمان
جعفر را بکشتند سید علیه السلام آب در چشم
گردانید در خانهٔ جعفر رفت و فرزندان

اورا

اورا تلطف بسیار کرد و بروایتی دیگر در
شرح مشارق در باب نهم مسطور است که سید
علیه السلام دیگری را برسالت فرستاده بود
ایشان اورا بکشتند بعد سید علیه السلام
زید حارث و ابن رواحه و جعفر طیار
و خالد ولید را لشکری داد و برای جنگ
برایشان فرستاد هر سه نفر کشته شدند
بعد رایت را خالد ولید بگرفت و ایشان
منهزم شده بر سید علیه السلام آمدند
و سید وقت روان کردن این لشکر زید
حارث را امیر کرده بود و بر زبان مبارک
او گذشته اگر او کشته شود ابن رواحه امیر شود

واگر او هم کشته شود باید که یاران بومردی
از خود بامیری راضی شوند ایشان
همه کشته شدند یاران بامیری خالد
رضا دادند سید علیه السلام را خبر کرد
از کشته شدن ایشان سید علیه السلام
در خانه جعفر آمد اهل و عیال و زن
و فرزندان جعفر را مراعات بسیار کرد
اما ایشان را ازین حال علم نداد خالد
رایت بگرفت فتح کرد و خالد منهزم شده
آمده بود باز آمدن او بسلامت فتح نام کرد
القصه چون سید علیه السلام فرزندان
اورا لطف بسیار میکرد مادر ایشان گفت دانم

جعفر کشته شد

جعفر کشته شد سید علیه السلام فرزندان
او بطریق یتیمان می نوازد این
معنی علی شنید نگران شده بر سید علیه السلام
آمد مقابل بایستاد سید علیه السلام گفت
یا علی هر کرا برادری نه ارد برادر او منم
پس دست بگرفت و گفت اگر جعفر شهید
شد من برادر توام اگر خواست حق باشد
انتقام برادر تو بکشم علی گفت یا سیدم
بروم سید علیه السلام گفت من روم پس لشکر را
استعداد کردند و در پانزدهم شعبان لسنه خمس
بیرون آمدند بنو مطلق نیز استعداد
جنگ کردند وقت چاشت لشکرها بهم پیوست:

خلعلي نوكرمه بود بنو مطلق طاقت نياوردند
بشكستند ديوار را پناه ساختند جنك سخت
بنياد نهادند صحابه از طرفي در آمدند آتش
ثبت كردند در خانهاء ايشان در زدند
بعضي را بكشتند ديكران را اسير كردند
وغنايم بسيار واموال بيشمار بر دست آوردند
سيد عليه السلام با فتح ونصرت فيروزي بازكشت
در ثعلبي وبيتي وكشاف در تفسير آيت قذف سطور است
عبد الله ابي مطح وحساب وزيد رافه
محلي ايشان بودند هودج عائشه را رضي الله عنها
صفوان كه زمام بود پيش كرده مي آورد
ايشان در حال دروغ افترا كردند وعائشه را

باصفوان

باصفوان تهمت كردند قصه آنك ام المومنين
عائشه دران جنك بود وآن ده آية قرآن
در باب پاكي او نازل شد وآية حد قذف
فرود آمد فرمان شد تا مفتريان را در بازار
مدينه هر يكي را هشتاد تازيانه حد قذف
زدند ايشان را حد قذف زدند ٥٥

فصل سيزدهم در فتح خيبر بود ششم جنك خيبر بود
در واقدي سطور است وانجنان بود وحصارا
بزبان عبري خيبر كويند وآن حصار را خيبر كويند
سيد عليه السلام را اتفاق دعوت اهل خيبر شد
افتاد با لشكر جرار آنجا رفت ايشان را
دعوت كرد قبول نكردند كفت جزيه بدهيد

راضی نشدند ضرورت قتال شد
چند روز با هم جنگ شد فتح در توقف
افتاد بر زبان مبارک سید علیه السلام
گذشت بامداد رایت بکسی دهم که این
خیبر بدست او فتح گردد امیر المؤمنین علی
درد چشم داشت در خانه بود سبب سید علیه السلام
او را قلق بود چون نوبت برآمد خبر سید
علیه السلام نیافت چشم بسته همراهان حال
روان شد سید علیه السلام در نماز بامداد بود
علی در رسید در صف اقتدا کرد چون
سید علیه السلام سلام نماز داد گفت علی کجاست
گفتند یا رسول الله علی درد چشم دارد در خانه است

سید علیه

سید علیه السلام گفت علی آمده است مرا
سید علیه السلام گفت یا علی علی گفت لبیک
یا رسول الله سید علیه السلام گفت پیشتر آی
علی پیشتر آمد سید علیه السلام لعاب مبارک
خود در چشم او مالید فی الحال چشم نیکو شد
سید علیه السلام بغایت خوش شد رایت بدو
داد در حرب رفتند حربی شد عظیم جهلکی
رفت سخت آخر الامر علی بجست جهل گز
عرض خندق بود از آن سوی خندق
بیفتاد بر در خیبر رسید با شنا در بگرفت
قوت کرد زمین بجنبید در رسالهٔ عمری مسطور است
جبرئیل آمین در رسید گفت یا سید المجتبی

قوت که علی کرده است اگر بار دیگر بکند ارکان
قوایم زمین بشکند و عالم خراب شود
ما را با عالم کار بسیار است علی را بگو زور آهسته
تر کند علی آهسته در خیبر بکند و بر سر لب
خندق افکند بعده تخت در بست بطریق
پل یکطرف تخته بر آن لب خندق نهاد
دوم طرف تخته خواست تا بر آن لب نهد
یک گز کم آمد خندق چهل گز بود تخته
سی و نه گز علی درون خندق درآمد
این سر تخته بهر دو دست بگرفت لشکر را
گفت بالاء تخته بگذرید لشکر تمام بگذشت
چون سید علیه السلام قدم بر تخته نهاد

دست علی بشکست گفت سید زود بگذرد
که علی طاقت بار نبوت ندارد خیبر فتح
شد خلق همه مستاصل گشت آخر سید علیه السلام
آن خلق را همبران زمین مقرر داشت
و بر ایشان جزیه و خراج وضع کرد باز گشت
و این جنگ در ربیع الاول سنه ست بود
با جهودان و درین سال حج فرض شد

فصل چهاردهم هفتم فتح مکه بود در
واقدی و رساله عمری مسطور است و اینچنان بود
چون در سنه ست حج فرض شد سید علیه السلام
گفت ما در مکه رویم اگر ایشان مسامحت کنند
و حج کردن بدهند فبها و الا ما ایشان را بزنیم

سید علیه السلام با جمعیت یاران بیرون
آمد چون در حدیبیه بمیقات رسید همه
احرام عمره بستند چون نزدیک مکه رسیدند
مشرکان نگذاشتند که نزدیک مکه در آیند
بحرب پیش آمدند ابو سفیان با جمیع انبوه
بمقاتله ایستاد سید علیه السلام یاران را
فرمود که تیرباران کنید ایشان یک حمله
تیرباران کردند ابو سفیان بگریخت در خانها
کعبه در آمد خدا پناه پناه ساختند یاران
سید علیه السلام باز گشتند اما ایشان محصور
شدند در بن کعبه ایام حج گذشت آخر الامر
بران قرار دادند و صلح کردند که سید علیه السلام

در کعبه

در کعبه آیند و طواف کنند و عمره بجا آرند و بعضی
یاران با او باشند چون باز گردند دیگر نیایند
اگر از یاران سید علیه السلام کسی مرتد شده
بما بپیوندد با شما ندهید و هر که از ما با شما بپیوندد
شما او را بما ندهید بصورت بدین صلح
رضا افتاد سید علیه السلام بعد محصور شدن
هدیه خانه کعبه فرستاده بود حلال شده و ذلک
در کعبه رفت عمره بجا آورد بعد زیارت خانه
کعبه عمره باز گشت و پیش از بیرون آمدن
از مدینه سید علیه السلام خواب دیده بود که بیی
در خانه کعبه با امان تمام در آمده و حج کرده بعضی
محلوق شده و بعضی قصر کرده باز گشت

واین خواب بریاران گفته بود چون آن سال
حج نشد نبی عرض از کشتند عبد الله
ابی و منافقان دیگر گفتند حال آن خواب
چه شد نه ملح کردیم نه حلق نه قصر این آیة
نازل شد لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا
بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ
آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ در
تفاسیر سورهٔ بنی اسرائیل در بیان آیت قُلْ جَاءَ الْحَقُّ
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ مسطور است در اکثر
کتب احادیث نیز که قریش سیصد و شصت
بت درون خانهٔ کعبه داشته بودند
و کعبه را بتخانه ساخته چون سال دیگر مکه فتح شد

در بیان آیت

سید باز

شد سید علیه السلام بازگشت خانهٔ کعبه در حضرت
مالک الملک تعالی و تقدس بنالید گفت
یَا رَبِّ حِينَ مَتَى تُعْبَدُ الْأَصْنَامُ فِي دُورِكَ
خداوندا تا کی بتان در حرم خواهند پرستید
جز تو از حضرت وحدک لا شریک لک جواب
آمد ساجدت تو به الملک حدود الله اسجد
سرانجام مر ترا نوبتی پدید آرم که تو را بر کرانم
بر حجاره ساجدان که از کثرت ساجدان
برای سجده در تو جای نباشد و از غلغلهٔ تکبیر
و تهلیل حاجیان شور در ملکوت و غوغا
در جبروت افتد در واقدی و رسالهٔ مسطور است
سید علیه السلام چون در مدینه رسید و در سنه تسع

تسع در استعداد فتح مکه مشغول شد واز
قبائل وشهرها که در تحت ضبط اسلام
آمده بود لشکر طلب کرد واز فراحوالی
مدد خواست دوازده هزار مقاتل بروی جمع
شد در شعبان سنه ثمان سرا برده بسمت مکه
زد لشکر جنبش کرد خالد ولید را با دو هزار
میمنه داد علی را با دو هزار میسره داد عمر را
با دو هزار مقاتل مقدمه کرد ابوبکر را
با دو هزار مقاتل ساقه ساخت خود
با چهار هزار مقاتل در قلب نزول کرد
چون قریب مکه رسید شور در مکه افتاد
که محمد با استعداد تمام رسید خلق در مکه بترسیدند

وخود

وخود را کرد آورده گرفت مقدم قریش ابوسفیان
بود با مادر خود در حجره درآمد مالی که داشت
جنبه کسی ندانند جز او ومادر او مدفون
کرد لعنت ابوسفیان بر سید علیه السلام
در کتب چند نوع ذکر کرده اند در رساله غیری
صحیح بلکه اصح آورده است که بامداد ابوسفیان
اسبی تازی جنده داشت در ان سوار شد
وبطریق تجسس بجهت سره کردن لشکر
سید علیه السلام بیرون آمد چون نظر اسب
او بر لشکر سید علیه السلام افتاد کوشش
ودنب بایستانید وسمت لشکر نیک ایستاد
هر چند ابوسفیان در عین تک سمت لشکر

آن

۱۶

محمد صلی الله علیه وسلم میرفت چون قریب دایره
عمر رسید شور افتاد که ابو سفیان رسید عمر اسلحه
پوشید تا آنزمان شب دایره عمر گذشت سمت
قلب راند عمر تیغ کشید عقب ابو سفیان بر پشت
دنبال کرد سید علیه السلام از خیمه بیرون امد
بود بیشتر در خیمه نشسته شور افتاد که ابو سفیان
رسید خلق همه اسلحه پوشیدند سید علیه السلام
هم برجای خود مانده بود نظر شب ابو سفیان
بر سید علیه السلام افتاد زمین هر چهار
پای او تا شکم فرو رفت برد شب برجای خود
ایستاده ماند فرو رفت شد ابو سفیان
فرود برد آمد وبتعظیم پیش سید علیه السلام راند

سید

سید علیه السلام برخاست تعظیم تمام داشت
کنار گرفت رداء مبارک خود از دوش فرود آورد
بگسترد گفت ابو سفیان برین جا نشینی رداء مبارک
بر سر برین جا نشینی رداء مبارک بر سر و چشم مالید
در خاک نشست سید علیه السلام گفت بچه مصلحت
آمدی گفت یا رسول الله قریش برسالت فرستاده اند
جبرئیل امین در رسید گفت یا رسول الله
دروغ میگوید بپرس چگونه آمدی سید علیه السلام
گفت در قریش سر تو باشی تو دیگر انرا فرستی
یا دیگران ترا فرستند راست بگو چگونه آمده
سید علیه السلام گفت تمام باز راند گفت ای
ابو سفیان تو پیامده تو آورده اند یا رسول الله

صحت نبوة تو مرا معلوم شد قریب است قفل
دل مرا بکلید هدایت بکشاید اکنون یک
حکایت دیگر از حال من از انکه جز دیگری را
در این وقوف نیست بگو تا مرا صدق نبوت تو
روشن شود و من ایمان آرم سید علیه السلام
گفت اسب و تو و مادر تو در فلان کنج چندین
دینار دفن کرده اید در آن محل جز تو و مادر تو
دیگری نبود ابو سفیان برخاست گفت یا رسول الله
کلمه عرض کن سید علیه السلام کلمه عرض کرد
ابو سفیان ایمان آورد عمر در کنار گرفت
صحابه همه مصافحه کردند ابو سفیان گفت
یا رسول الله اسلام مرا پوشیده دار و الا قریش

مرا

مرا جنایت کنند و بدانکه قریش باسلام آوردن
من درست از حرب تو نخواهند داشت
با تو حرب خواهند کرد و خواهند گفت خبر و
دامادیکی کشتند و ام حبیبه دختر ابو سفیان
بود در خانه سید علیه السلام ابو سفیان گفت
اکنون مرا فضیلت ارزانی دار چون مکه
فتح کنی هر که التجا بخانه من کند بزمان تا او را
امان باشد سید علیه السلام فرمود مَنْ دَخَلَ
دَارَ اَبِيْ سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ ابو سفیان
باز گشت در رساله عمری آورده است بامداد
لشکر در مکه آمد فوج عمر مقدمه بود در رسید
قریش دوازده محل برای جنگ منتظر استاده بودند

نیز

جوانان قریش قریب هزار دست در قبضهٔ
کمان بردند و برخم جوبه جوبه تیر هزارا
بارستان ساختند علیهاء عمر خواست
تا ذکر کرد خالد از میمنه و علی از میسره در آمدند
قریش جون دید ایشان زور آوردند
یک دیگر کفتند ای بنو قریش این جبرئیل باشد
که محمد بر ما کامیاب شود اگر بزاری بمیریم
اولیتر نه آنک بدست او اسیر شویم کسی
که پیوسته اسیر ما بود ما اسیر او جون شویم
پس همه یکدیگر سوکند خوردند که تا در تن
جان باشند بجان بکوشیم پس کمانها بسر در
آوردند دست بقبضه تیغ بردند و در سر قریش تکبیر

در افتادند

در افتادند تو کویی که قیامت قایم شد
که صنهاء اسلام باز پس خمد علیهاء
باز کردد این حال بسید علیه السلام عرضه
داشتند و کفتند که قریش زور آوردند
سید علیه السلام فرمود هاتوا درعی زرهم
سر نهاد بیارید
بیارید بپوشید خفتان در بر کرد جعفر زره
بدان نیت که خصم دهشت خورد نه آنک تیر
اجل بزره تدبیر دفع شود بپوشیدن اسلحه
بدین نیت است سید علیه السلام تیغ بکشید
روی سوی آسمان کرد کفت یا رب انجز وعدک
وانصر عبدک واهزمهم وخذلهم این بکفت
و با فوج قلب بر انف جبرئیل امین از درگاه فرمان رسید

که دوست من زره بوشیده و تیغ کشیده پاء در جنگ
آورده در رکاب او بر و جبرئیل با چهار هزار
فرشته در رکاب سید علیه السلام و از غلغله
تکبیر موحدان از عزت طبق آسمان بگذشت تا آن زمان
ابوبکر از عقب از سمت بوقبیس در آمد آتش
نفت در خانهاء قریش و اسباب و رخت
ایشان زد از این طرف سید علیه السلام
حمله آورد بمجرد حمله سید علیه السلام قریش
بشکست در خانها مکه در آمدند جنگی شد
عظیم و حربی رفت بغایت قوی و سخت
مبارزان از هر چهار سمت مکه تیغها کشیده
در آمدند مدتها از ایشان رنج دیده بودند

شعله غضب اشتغال یافت چون گرگان
در رمهٔ گوسپندان بر مشرکان در افتادند
جوی خون در کوچها ایشان روان کردند
چنانکه اسب را از بسیاری مشرکان کشته
افتادند قدرت پای نهادن در زمین
نبود مشرکان در بامهاء در آمدند فریاد بر
آوردند که یا محمد خدای ترا بر ما دست داد
و از بتان ما یعنی لات و عزی هیچ کار نیامد
آخر تو جزوی از مائی آخر ما کردیم از آن
بگذر آخر کرم تو بسزد آن بکن نظر در ما مکن
در اسلاف خود کن که ما جزوی از ایشانیم
از بامها عورات فریاد میکردند که ای محمد ما ترا شیر داده ایم

وبازي كنايند ايم وعم وعم زادكان توايم
درباب سيد عليه السلام بكريست وكفت
مَنْ دَخَلَ دَارَ اَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ
فرياد برآوردند كه يا محمد درخانهٔ ابوسفيان
جاء نماند وياران تو جون كركان دررمه
كوسپندان درافتاده اند وپاره پاره ميكنند
اَمَا جِئْتَهُ سيد عليه السلام فرمود مَنْ اَلْقَى
السِّلَاحَ فَهُوَ آمِنٌ همه بيكبار سلاح انداختند
سيد عليه السلام شكر حضرت عزة بجا آورد
در هژدهم ماه رمضان سنه ثمان مكه فتح شد
متالله درحرم كعبه حرام است مكر همان روز
يكساعت حلال بود آن روز سيد عليه السلام

دوهزار

دوهزار از شرك را اسير كرده باز بكذاشت
وايشان را طلقا نام شد واين معني در
سورهٔ براة مسطورست ودر بعضي تفاسير مسطورست
ايشان را بند كرد بعد ازاد كرد وآن روز
هنوز مشركان عرب بنده جايز بود سيد عليه السلام
دركعبه آمد دركشاف وثعلبي ووسيطي در تفسير اين آيه قل جاء الحق
مسطورست مشركان سيصد وشصت بت
درون كعبه داشته بودند بت خرمي در بام كعبه
بود سيد عليه السلام بر در كعبه بايستاد چوبي
بر دست مبارك كرده بود علي وياران ديكر بتان بيرون
مي آوردند پيش سيد عليه السلام سرنكون
مي افكندند سيد عليه السلام آن چوب بر سر ايشان

بيان بوتان خانه كعبه

بزد

وسکوت قل جاء الحق وزهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا وعکرمه پسر ابو جهل
وعمرو عاص بتان را می شکستند وپاره میکردند
تمام بتان از کعبه بیرون آوردند گفتند سیدا
در خانه کعبه بتی نماند سید علیه السلام گفت
هنوز بوی خبث می آید تفحص کنید
چون تفحص کردند در بام کعبه بت حجر عظیم بود
علی بر پشت بیرون انداخت بعد چهار
صد سال کعبه از لوث بتان پاک شد
مکه فتح شد معاندان سید علیه السلام از
قریش وجز آن همه کشته شدند دین اسلام
استقامت یافت سید علیه السلام بر دشمنان

کامیاب

کامیاب شد الحمد لله علی ذلک در
تفسیر نسا مسطور است چون مکه فتح شد
سید علیه السلام بر در کعبه آمد عثمان طلحه
خادم کعبه وکلید دار بود کعبه قفل کرد
ودر بام کعبه گریخت سوار شد هر چند کلید
طلبیدند نداد اگر مرا تحقیق معلوم بودی
تو پیغامبری کلید بتو میدادم علی سوار
شد دست او بپیچید کلید بستد وسبب امان
که سید علیه السلام خلق مکه را داده بود نکشت
سید علیه السلام در بگشاد درون رفت
دوگانه شکر تحیت بگزارد بیرون آمد بعد
امارت کعبه بعتاب استداد وکلید خانه کعبه

از عثمان طلحه بستد بعباس داد جبرئیل
آمین از حضرت رب العالمین در رسید
کفت سیدا خدای بر تو سلام میرساند
وبعد سلام تهنیت فتح مکه میکند ومیفرماید
دراخ دوست من ابراهیم این خانه بنا کرد
کلید این خانه باجداد عثمان داد و چون
داده دوست منست از عثمان باز مستان
هم بعثمان باز ده سید علیه السلام کلید
داد وعذر خواست چون عثمان این کیفیت
وحی معلوم شد فی الحال ایمان آورد
برابر سید علیه السلام در مدینه هجرت کرد
برادری داشت شیبه نام خادمی کعبه وکلید داری

بران برادر معرب داشت تا امروز کلید داری
وخادمی کعبه بنو شیبه دارند وهم بر ایشان
مستقیم است چون سید علیه السلام
از کار مکه فارغ شد وروی بحنین آورد
فصل در فتح حنین هشتم
جنک حنین بود واین قصه در تعلبی
وبستی در سوره براءة مسطورست وانجنان بود
چون مکه فتح شد بیشتر خلق کریخته
در حنین خزیدند وادیی است میان
وطائفه بنو هوازن وبنو ثقیف انجنان
ساکن اند سید علیه السلام با نوزده هزار
مقاتل دوازده هزار انک از مدینه آمدند ودو هزار

از عثمان طلحه بستد بعباس داد جبرئیل
آمین از حضرت رب العالمین در رسید
گفت سیدا خدای بر تو سلام میرساند
وبعد سلام تهنیت فتح مکه میکند ومیفرماید
در ابتدا دوست من ابراهیم این خانه بنا کرد
کلید این خانه باجداد عثمان داد وچون
دادهٔ دوست منست از عثمان باز مستان
هم بعثمان باز ده سید علیه السلام کلید
داد وعذر خواست چون عثمان این کیفیت
وحی معلوم شد فی الحال ایمان آورد
برابر سید علیه السلام در مدینه هجرت کرد
برادری داشت شیبه نام خادمی کعبه وکلید داری

بران

بران برادر مقرر داشت تا امروز کلید داری
وخادمی کعبه بنو شیبه دارند وهم بران ایشان
مستقیم است چون سید علیه السلام
از کار مکه فارغ شد وروی بحنین آورد

فصل در فتح حنین هشتم

جنگ حنین بود واین قصه در ثعلبی
وبسیطی در سوره براة مسطور است وانچنان بود
چون مکه فتح شد بیشتر خلق گریخته
در حنین خزیدند وادی است میان
وطایفه بنو هوازن وبنو ثقیف انجنان
ساکن اند سید علیه السلام بانزده هزار
مقاتل دوازده هزار آنک از مدینه آمدند ودو هزار

طلقا و یکهزار مدبر بمز روی بحنین آورند
جون ایشان خبر یافتند که سید علیه السلام
برسید مستعد جنک شدند این خبر
بسید علیه السلام رسانیدند که بنو ثقیف
و بنو هوازن استعداد میکنند بر زبان
سید علیه السلام و ابو بکر بکذشت که امروز
ما قابل کرسنه ایم که ایشان مارا منهزم کنند
ما بسیاریم و ایشان اندک اینچنین سخن
عجب بر زبان یکی ازین دو بزرک واله
جنانک باری تعالی در قران یاد کرده است
وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ
این سخن موافق حضرت نیفتاد جون سید علیه السلام

قریب

قریب حنین نزول کرد یاران خبر آوردند
یا رسول الله این همه حوالی کوهها از شتر و کوسفند
و مواشی و غنایم اند سید علیه السلام فرمود
بامداد این همه غنیمت مسلمانان است پس یاران را
طلبید کفت بطلایه بروید وصیت کرد که کسی از
اسب فرود نیاید مکر برای قضاء حاجت
بامداد سید علیه السلام روان شد جون نزدیک
رسید ایشان بیرون آمدند هزار جهار صد
نفر تیر انداز پیش خوابستانیدند ایشان
یک مشت تیر بکشادند جندان جوبهای تیر بهم
انداختند که لشکر سید علیه السلام خود را
کرد آوردن نتوانست هیچ سپری نبود

که دو تیر باران نشسته بود یاران سید علیه السلام
هر بار دو هزار منهزم شدند اهل حنین
دنبال کردند رسول علیه السلام تنها ماند
بر جای خود ایستاده بود و ابو سفیان
و عباس عنان اشتر سید علیه السلام گرفته
سید علیه السلام ایشان را گفت یاران را آواز
دهید تا باز گردند عباس گفت یا رسول الله
آواز کرا دهم ایشان تا حد مکه رسیده باشند
سید علیه السلام فرمود یا عباس تو یاری آواز
بده عباس فریاد کرد یا بنی اسد فلان یا بنی فلان
باد آواز در گوشک انداخت سید علیه السلام
دعا کرد یا رب أنجز وعدک وانصر عبدک

شانزدهم

شانزده هزار ملایکه بر اسبان ابلق سوار
نازل شدند و چون آواز عباس در گوش
یاران افتاد یاران همه باز گشتند جبرئیل
امین در رسید گفت یا سیدا از شمارت که بر شماست
شک این عجب و خود بینی نباید کرد و بقوت
و شوکت خود مغرور نباید شد نظر
در فضل ربانی و فتح آسمانی باید کرد
جبرئیل گفت یا سید یک مشت خاک
از زمین برگیر و بجانب کفار بفرست
قدرت خدایرا معاینه کن سید علیه السلام
یک مشت خاک از زمین برگرفت
بجانب کفار فرستاد باد را فرمان شد که این

این خاک را بو کریکی بعد از ان کف کرد در چشم
کفار انداخت باد جشمهاء ایشان بخاک پر کرد
و یاران رسول علیه السلام در آمدند سر از تن
جدا کردند و زن و بچه ایشانرا اسیر کردند شش هزار
زن و فرزندان مشرکان اسیر شدند و بنده ساختند
و شتر و گوسپند و اموال دیگر انداز نداشت
و آن روز اسیر زفاف مشرکان عرب جایز بود
هنوز منسوخ نشده بود و ان همه غنایم که در لشکرها
بود و یاران جرا آورده سید علیه السلام فرمود
بامداد کن همه شتر و مواشی و گوسپند
غنیمت مومنانست همچنان شد کن همه غنایم
دیگر که غارت شد حاصل شده بود بدست مومنان امد

فتح

فتح الهی در آمد وان قبایل در شتم ماه شوال
سنه ثمان در ضبط اهل اسلام آمد از انجا
سید علیه السلام با آن بمکه آمد غنایم حنین
قسمت کرد بعد طایفه از مشرکان بر سید علیه السلام
آمدند و ایمان آوردند وان زن و فرزندان و اموال
خود انچ اسیر شده بود و در غنیمت مومنان آمده
التماس نمودند سید علیه السلام فرمود بهترین
سخن صدق است یکی از دو چیز بطلبند
یا اموال یا فرزندان و یا زنان ایشان زن
و فرزند اختیار کردند سید علیه السلام گفت
هر که از یاران بطیب نفس خود بدهد وانکه
بطیب نفس خود ندهد مرا قرض بدهد که از غنایم بحل

دیگر عوض آن بدو دهم یاران همچنان کردند
سید علیه السلام احرام بست و عمره بجا آورد و باز گشت

فصل در فتح طایف چون از مکه مراجعت

شد سید علیه السلام سرا بوک سمت طایف زد
و در طایفه بنی کنزه و بنو عبد یالیل و بنو شیب
و عتبه ساکن بودند چون ایشان خبر وصول
سید علیه السلام شنیدند استعداد جنگ
کردند در روایتی و رسالهٔ عجیب این قصه برین نمط
آورده است که چون این خبر بسید علیه السلام
رسید که اهل طایف استعداد جنگ کردند
بر زبان مبارک گذشت خدای که بنده خود را
در مکه فتح داد و در حنین ظفر بخشید میتواند

در

در طایفه کامیاب گرداند چون لشکر سید
علیه السلام بطایف قریب رسید اهل طایف
بیش آمدند مقدم لشکر سید علیه السلام ابو سفیان بود
با او در جنگ پیوستند یک حمله جنگی عظیم
کردند و یکدیگر چند کمان مبارز در زمین
زدند آخر ابو سفیان گفت ای بنو عبد یالیل
امروز علم نصرة محمد صلی الله علیه و سلم سر بر ماه
و آفتاب کشیده است کسی را بازوی آن
نیست او دعوی سری و برابری کند تیغ
خیال خام را در نیام کنید و چون مور
در پای او بزنید ایشان گفتند سر ما و چتر قوم
با تو یکی هستیم پیش شو ما را در پای مبارک سید علیه السلام

انداز ابو سفیان سران قوم را بیاورد و در پای
سید علیه السلام انداخت بیشتر اهل طایف
ایمان آوردند و اسب و اشتر و گوسپند و گاو
ایشان بیشتری در کوهها حوالی بود آن همه
غنیمت مؤمنان شد اما شهر غارت نشد
و بروایت قصص ایشان در خیبک باز درین
مقام نخواهد آمد و این مقام نخواهد دید
در رساله بهری در باب حج سید علیه السلام مسطور است
که در آن سال حج بروایتی در نهم ذی الحجه بود
و بروایتی در نوزدهم روز عرفه در عرفات این
آیت منزل شد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمْ
الاسلام

اَلْاِسْلَامَ دِیْنًا در کشاف و در [illegible] مسطور است
همه صحابه شاد شدند ابو بکر در گریه ایستاد
صحابه او را گفت امروز روز کرمی باشادی
گفت ای عزیزان چنین دانم که محمد صلی الله
علیه وسلم را میان ما نخواهند گذاشت از آن
روز با هشتاد یک روز بیست در رساله بهری
مسطور است چون سید علیه السلام از حجاز
باز گشت در ذو الحلیفه رسید زحمت حادث شد
که آن زحمت را ذَاتَ الْجَنْبِ گویند یعنی درد
پهلوی روز بروز زیادت میشد هر چند
یاران گفتند که از خدای تعالی صحت خواه
گفت او بحال من عالم است چه حاجت خواهم شاید

خواست من مخالف خواست او باشد چون بیماری
صعب شد در سه روز هر نماز ابوبکر
امامت کرد هر وقت که سید علیه السلام را
قوت بودی خود امامت کردی و اگر زمان
که در خاستی قدرت نبودی ابوبکر را فرمودی
در مصابیح مسطورست عایشه رضی الله عنها
و ابن عباس رضی الله عنه روایت میکنند
که چون سید علیه السلام را درد سخت شد
خود را در حالت دیگر دید فرمود کاغذ
بیارید و ابوبکر و عبد الرحمن را بطلبید تا وصیت
نامه بنویسانید گفت من میترسم نباید که بعد من
کسی جز ابوبکر تمنا خلافت کند و گوید من اولی ام

الکس را

الکس را خدای و مومنان نپسندند
عمر چون شدت زحمت دید مانع شد
و کاغذ آوردن نداد و این معنی در
در فصل فعل ام مسطورست ابن عباس
میگوید اگر آن روز وصیت نامه بنویسند
خلاف و قتال میان صحابه از جهت
خلافت نشود در رساله الجبریه والقدریه مسطورست
بعد بروایتی دهم ربیع الاول و بروایت کسی
که آن بود دهم ماه ذی الحجه میگویند در دوازدهم
ربیع الاول سکرات شد و روایت اول اشهر
اقاویل است میان مفسران دوم مسطورست
صحیح مسطورست ابوبکر در مدینه نبود روز دوشنبه

وقت بين الصلوة سنه احدى عشر بود
تكيه بر سينهٔ عايشه كرده بود كه عزرائيل در رسيد
سلام حضرت بياورد گفت يا نبي الله حق تعالى
ترا ميان حيات و ممات مخير كردانيده است
سيد عليه السلام جواب داد في الرفيق الاعلى مع الذين
اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِيْنَ پس گفت اُحِبُّ
اِلَى اَنْ يَأْتِيَنِيْ حَبِيْبِيْ اى عزرائيل چندانى
صبر كن كه آن دوست من جبرئيل برسد
همدرين ميان جبرئيل و ميكائيل با صد
هزار فرشتهٔ رحمت طبقها نور بر دست
هريكى و رضوان خازن بهشت و ارواح

جمله

جمله انبيا كه روح محمد صلى الله عليه و سلم
استقبال كرده بود در رسيد سيد المرسلين
و خاتم النبيين صلى الله عليه و سلم گفت عِنْدَ
لَشَدَائِدُ خَلِيْلَتِيْ يا حبيبي اى جبرئيل
دوست مى وقت سختى مرا تنها كذاشتى
گفت يا نبي الله من در فرمايش ملكو بودم بر
زمان رسيد رضوان را بگو تا بهشت بياراييد
حوران و غلمان زيورها بپوشند مالك را
فرمان است تا آتش دوزخ فرو كشند و عذابها
گورستان بگو تا بر گيرند توقف من بسبب اين
فرمان بود يا نبي الله بهشت آراسته اند
اهل بهشت و سكان عرش و اصحاب سموات

وجمله ملایکه با حوران همه منتظر تو اند وتا آسمان
دنیا استقبال تو کرده اند یا اخی مرا از
غیر بسم انت تعلم همی وغمی تو میدانی که
اندوه من بسبب امت است نمیدانم تا بعد من
حال امت چگونه باشد (خواهد بود) جبرئیل امین
فرمان از حضرت عزة در رسانید گفت یا محمد
فرمان بر بهشت حرام تا آنک تو درون بهشت
قدم ننهی هیچ پیغامبری در بهشت در نیاید
وتا آنک یک مرد از امت تو واز گویندگان
لا اله الا الله بیرون باشد از امتان دیگر کسی
در بهشت در نیاید فرمانست امت من بسیار
و روی بار آخرة آن سید علیه السلام باستماع این

مژده

مژده خوش شد گفت هلا یا عزرائیل الآن
طابت نفس محمد للموت عزرائیل دست
بر کف پای سید علیه السلام داشت عائشه
رضی الله عنها روایت میکند مطهره آب پیش
سید علیه السلام نهاده بودند سید علیه السلام
هر بار دست خود در آب تر میکرد و بر روی
مبارک می مالید و دست بالا کرده میگفت
لا اله الا الله ان للموت سکرات تا آنک
جان مبارک قبض شد دست بغلطید
واین معنی در مصابیح مسطورست ودر واقدی
نیز آن روز که روح سید علیه السلام بدار
آخرت علم افراخت شصت سه سال بود

ودر رساله عبري مسطورست شست دو سال
یازده ماه بیست دو روز از عمر گذشته بود
که جوار رحمت ایزدي بپوست ودر رساله
عبري وواقدي مسطورست سر مبارک بر سینهٔ
عائشه بود بگذشت جون عایشه دید که سید
علیه السلام رحلت کرد سبک برخاست گفت
سید علیه السلام را بغلطانید همین قدر
اي رفیق نه سال عایشه را تنها گذاشتي
فاطمه جون شنید گریستن گرفت از دیوار
آواز خاست لا صَیاحَ نیاحَ علی نبيِ الله
فاطمه جواب داد ما بر محمد صلی الله علیه وسلم
نمي گریم اما بر انقطاع ملایکه وجبرئیل از خانهٔ خود

میگریم

میگریم خبر بعمر رسید جامه از روي دور کرد
وباز بوشید تیغ بکشید وبر پا ایستاد گفت هر که
بگوید محمد مرده است من او را بدین تیغ بکشم
وهلاک کنم محمد نمرده است روح او معراج رفته است
روز سه شنبه وقت جاشت ابو بکر در رسید
شنید که در مدینه شورست بعضي میگویند
که محمد وفات یافت وبعضي میگویند که معراج رفته است
جون بر در رسید عمل را بنکستند بناه شهر گرفتند
یاران سید علیه السلام قوت کردند خانهاء
کرد گرفتند شهر غارت نشد ایشان در میان
خریدند روم روز ابو سفیان را وصیلت
ساختند او آورد در پاي سید علیه السلام انداخت

بعضی ایمان آوردند و بعضی را سید علیه السلام
امان داد در رساله عیسی مسطور است چون طایف
فتح شد سید علیه السلام علماء اسلام را خراج
بکامهٔ دوستان بابا نوده هزار سوار مقاتل
زیر لرز دیوار عتبه و شیبه رفت ایستاده کرد
روز از مکه بیرون شده در طایف آمده بود
و همین زید حارث برابر بود حلوق طایفه
نزدیک دیوار رسید سید علیه السلام را امر زدند
و سر زید حارث بود سید علیه السلام پناه
این دیوار گرفته شیبه و عتبه و عداس را
قرستان بودند تا مانع باشند عداس مانع
بود و ملک جبال معاینه کرده و ایمان آورده

واین

واین قصه بالاء رفته است سید علیه السلام
شکر حضرت عزت بجا آورد و دست بدعاء برد
گفت ملکا و پادشاها چنانچه آن مهم از پیش من
بکفایت رسانیدی دین را استقامت دادی
و کلمهٔ حق را عالی گردانید و دین باطل را
مضمحل ساختی اصنام و عبدهٔ اصنام را
برانداختی مهم روز را نیز بکفایت رسان منتی
امت گناهکار و عاصی را که در آخر الزمان
بمن داده ایشان را بیامرز جبرئیل آمین
از حضرت رب العالمین در رسید فرمان
آورد یا محمد تو بعد از این هیچ غم امت مخور
بعزت جلال من هر که بدار دنیا یکبار کلمه
شهادة

بصدق دل گفته باشند وبران مرده اورا
در بهشت فرستم اگرچه همچند کوهها گناه کرده باشد
از انجا سید عالم علیه السلام بر کامه دوستان
با فتح ونصرت وغنایم بی شمار باز گشت ودر مکه بود
آمد فصل هو هم در حج ابوبکر وحج سید علیه السلام
وفات او در واقدی مسطورست چون سنه تسع
وقت حج آمد ابوبکر را در مکه فرستاد تا خلق را
حج تعلیم کند آن سال خود نرفت ابوبکر را
امیر قافله کرد باز گشت واین حج در ربنی المعتمد
واین معنی در شرح هدایه وشرح سلوک وکتب دیگر مسطورست
که در سنه عشر چون وقت حج آمد بیست پنجم ذی القعده
سید علیه السلام با اهل وعیال برای حج

روان

روان شد خلق مدینه تصور کرد که او مگر
اختیار سکونت در مقام ابا واجداد در خانه
خود روان شد توجه وزاری آغاز کردند
وفرزندان طفل را اموختند تا در دامن سید
علیه السلام اویختند سید علیه السلام با ایشان
قبول کرد که حج کند وباز گردد وبیان ایشان
مستقیم باشد چون بمیقات رسید احرام بست
در کعبه در آمد حج وداع بجا آورد ودر رساله عمری
مسطورست آن حج را حج وداع بران گویند
که چون سید علیه السلام حج کرد خانه کعبه ومقام
اجداد را وداع کرد مگر بنور باطن معلوم شده
بود که رحلت ووفات قریب آمده است

برسید کیف الحال روح النبی گفت روح محمد
معراج است ابوبکر درآمد سرای پیغامبر صلی الله
علیه وسلم بایستاد جامه از روی مبارک
دور کرد میان دو ابرو بوسه داد دهان بر گوش
از دست رفت در گریه ایستاد گفت یا
خلیلی فریدا ای محمد تنها گذاشتی
وداع آخرین ابوبکر را با تو میسر نشد و فاطمه
و حرم رسول علیه السلام در گریه شدند ابوبکر
گفت یا عمر انه مات پس بیرون آمد تیغ
از دست عمر بستد و بلند این آیه بخواند
وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ

علی

عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ
عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي
اللَّهُ الشَّاكِرِينَ گفت ای مردمان
هر که بمحمد ایمان آورده بود بداند که خدای
او زنده است و هرگز نمیرد و هر که برای
روی محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده
بود رضاء الهی مطلوب نداشت بدان گوی
که صلی الله علیه وسلم ازین عالم سفر کرده
شور در مدینه افتاد غریو از هر خانه خاست
و در مصابیح و بروایت عائشه در صحیحین
مسطور است ابوبکر و عمر و علی برای غسل
مشغول شدند که جامه از تن مبارک بیرون آورند

حق تعالی در همه خواب غالب کرد همه در خواب
شدند آوازی شنیدند اغسلوا نبی الله
وعلیه قمیصه بشوئید پیغامبر خدا را
با پیراهن در قصص واقدی در رساله ابهری مسطور است
اسامه وانس وصهیب وعمار وعلی وبلال
در شستن سید علیه السلام قیام نمودند
وشستند وکفن کردند جنازه ساختند و پیش
در مسجد بیاوردند جوق جوق صحابه
ویاران قرآن خوانان میآمدند و نماز
میکردند تکرار نماز جز وی غیر انبیا را ملائکه است
اول ملائکه وارواح انبیا گزاردند بعده خلق
در شب چهارشنبه در حجره عایشه رضی الله عنها دفن کردند والله اعلم

فصل هژدهم

فصل در خلافت خلفاء راشدین
ودر واقدی نیز مسطور است بعده خلیفه
ابوبکر شد باجماع صحابه وامت رضوان الله
علیهم اجمعین دو سال سه ماه ونه روز
او خلیفه بود چون بیمار شد صحابه جمع شدند
گفتند بر ما کرا ولی عهد میکنی هر کرا
میدانی بکن می باید عمر بنا شد که او مردی
درشت وسخت است ابوبکر جواب داد
شمار باز کردیدم باید پس کاغذ ودوات
وقلم طلبید وعهدنامه بنام عمر نبشت مهر کرد
صحابه را طلبید گفت هر که نام او درین عهدنامه است
قبول کنید وبیعت بجا آرید صحابه متأمل بودند

نبايد كه نام عمر در ميان بنشته باشد
علي بيرون شد كفت بايعت وان كان
فيه اسم عمر كفت من بيعت كردم اكرچه درين
نام عمر بود كه نتند قَدْ وَلَّيْتَ عَلَيْنَا فَظًّا
غَلِيظًا اى ابوبكر بر ما مردى سخت
وغضوب ودرشت حاكم كردانيدى ابوبكر
روى بقبله آورد كفت يا رَبِّ قَدْ وَلَّيْتُ
عَلَى خَلْقِكَ خَيْرَ خَلْقِكَ ودر بيستم جمادى الآخر
سنه ثلاث عشر امير المومنين ابوبكر صديق
وفات يافت هشتاد سه سال بود ودر حجره
حجره ام المومنين عايشه دفن كردند در
مسطور است بعد خلافت بعمر داد كه سال

وسه

وسه ماه و پنج روز بروايتى چهار روز
خلافت ودر عهد خلافت او مصر وشام
وعراق وجبال وخراسان وروم و قسطنطنيه
فتح شد واكثر بلاد در ضبط اسلام آمد
واحكام اسلام انجا ظاهر كشت وملك
عراق مستاصل كشت در روضة العقول مسطور است
ملك عراق را پيش عمر آوردند عمر كفت ايمان
آرتا ملك عراق بتو مسلم دهم او انكار آورد
عمر فرمود تيغ بياريد جلاد تيغ آورد
بر سر او ايستاد عمر كفت اكر ايمان نيارد
بكش باز ايمان عرض كردند او ابا آورد
جلاد تيغ بركرفت او كفت يا عمر تشنه ام كو

آب بخورانند بعده بکشند عمر گفت آب بدهید
چون کوزهٔ آب بدست دادند گفت یا عمر
جلاد تیغ کشیده ایستاده است آب در حلق
نمی رود بفرما تا آنکه من این آب نخوردم مرا نکشند
عمر رضی الله عنه فرمود تا آنکه او این آب
نخورد او را نکشند آب بر زمین زد آب بریخت
عمر و صحابه تعجب کردند گفتند بهیچ نوع
امان برد و کشتن او در توقف افتاد
ملک حرام گشت او را در خانهٔ موسی اشعری
حبس کردند چون عبادهٔ موسی بدید
و دین محمد از مصاحبت صحابه معاینه کرده
ایمان آورد عمر گفت اقطاع عراق ترا سلم دادم

بر سر

بر سر اقطاع خود برو او جواب داد من ایمان
برای اقطاع نیاورده ام مطلوب دارم که باشم
عمر در صحبت صحابه بگذرانم اما یک کهیرهٔ خراب
در عراق بده تا آبادان کنم ملک احیایی من گردد
قوت من از آن باشد عمر بر حدیقه نبشت
که یک کهیرهٔ خراب را ببین تا او احیا کند حدیقه
نبشت او در عراق استمالت و عدل و انصاف
الجنان ورزیده است که در تمام عراق یک وجب
زمین جایی نامزروع نیست کهیرهٔ خراب از کجا بدهم
چون این مکتوب حدیقه بر جمیع صحابه بخواندند
او برپای خاست گفت الحمد لله مطلوب کهیره نبود
مطلوب آن بود تا صحابه همه گواه شدند که من

امروز عراق آنچنان آبادان و معمور بعد تسلیم
کنیم که یک کسیرم خراب امروز نیست اگر بعد از این
خراب شود عمل جواب کز حضرت عمر باشد
نمی همه صحابه برو و بر کیاست او آفرین کردند
و در نوبت خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
کوفه و بصره بنا شد و اسلام باقصاء بلاد و کفر باطل
مضمحل شد و در عالم رونقی و طراوتی
ظاهر گشت و او در سنه تسع عشر ایوان نهاد
و در سنه اثنی و عشرین عمرو عاص قسطاط
مصر بنا کرد بعد مکر روزی ابو لؤلؤ غلام
مغیره شعبه راست پیش عمر آوردند گفتند
خمر خورده است گواهان گواهی دادند بعد حد ساری

عمر او را

عمر او را حد فرمود او را حد زدند او غضب کرد
در آمد عمر را در محراب دشنه زد و ده نفر
دیگر را که گرد او بودند بکشت بعد خود را
در شکم دشنه زد برد عمر هنوز زنده بود گفت
الحمد لله باری از جهت ما قصاص نشد در
فواید الفواد برین مضمون مسطور است و در رساله عمری
نیز همچنین رساله عمری بدان مضمون مسطور است
اما ذکر حد زدن ابو لؤلؤ نیست در قصص واهی
نیز مسطور است که او را روز چهارشنبه بیست ششم
ذی الحجه سنه ثلاث و عشرین ابو لؤلؤ غلام مغیره شعبه
دشنه در محراب زد چون زخم کاری
آمد برای خلافت برین شش کس وصیت کرد

تا هر کرا مصلحت بینند خلیفه کنند عثمان و علی
و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبد الرحمن
عوف و عمر روز مذکور نقل کرد هفتاد
سه سال بود او را بعد در حجره ام المومنین عایشه
رضی الله عنها دفن کردند و در روایتی و کتب اصول دین
سطور است روز سیوم از وفات او خلافت
بر عثمان قرار گرفت یازده سال یازده ماه
هژده روز خلیفه بود و در عهد خلافت او
قهستان و طوس و نشاپور خشن در سنه تسع
عشرین فتح در سنه ثلاثین سرخس کیفیت
و هرات و بلخ فتح شد روز ادینه هژدهم
ماه ذی الحجه سنه خمس و ثلاثین در مدینه خلیفه

بر و خرج کردند خلق مصر که برای حج آمده
بودند با خود یار کردند عثمان گفت گناه من چیست
که مرا میکشید گفتند طالب الملک دیر ماندی
میان ما خلیفه نو خواهیم زود زود علی حسن را
طرف عثمان مدد فرستاد حسن خواست
تا قتال کند عثمان مانع شد حسن کس بر علی
فرستاد و گفت عثمان مرا قتال کردن
نمیدهد حاکم علی گفت قتال کن اگر چه
او نمی فرماید تا آنکس جواب باز آرد
بر حسن ایشان در آمدند امیر المومنین
عثمان را بگرفتند سه روز در رون کعبه
اویخته داشتند روز چهارم بکشتند و سل

روایت همان زمان در روز مسجد جامع بگشتند
نشست نه سال بود در رواوزی مسطور است
خلق بر علی اتمام کردند که تو کشاینده
علی تا الک سوکندی در شریعت بود
همه بر کاغذ بنشت و بر منبر آمد آن همه
سوکندان بخورد که نه من عثمان را کشته ام
و نه کشاینده ام و نه بکشتن او رضا داشتم
و نه از این خروج مرا علم بود بعد خلافت
بر امیر المومنین علی مقرر شد چهار سال
و نه ماه خلیفه بود طلحه و زبیر با او بیعت
نکردند و بمکه رفتند و ام المومنین عایشه
رضی الله عنها از تعصب عثمان در مکه سکونت

با خود یار کردند بعراق رفتند و لشکرها
جمع کردند و با علی جنگ کردند روز
پنجشنبه دهم ماه جمادی الاخر سنه سبع
و ثلثین طلحه و زبیر کشته شدند
شتر ام المومنین عایشه پی شد و این حرب را
جمل خوانند قصه معروف است
بعد معاویه با علی سبب عایشه خلاف
کرد و آنچنان معاویه امارت دمشق
از دست عثمان داشت چون علی خلیفه شد
و با عایشه این ماجرا گذشت او بر علی بیامد
علی خواست معزول کند موسی اشعری
گفت مصلحت است این زمان بر و شال

بنویسی بعد بهانه کاری طلب کنی چون
بوست تو آید هر چه دانی بکن امیر المؤمنین
علی نشنید بر و بنشت انا قد عزلناک
او هم بر ظهر مکتوب بنشت من ولاک
علینا هم از بن دیادت شد هر دو لشکرها
جمع شدند و بروی یکدیگر آوردند
و در موصل ملاقی شدند و جنگ شد
قریب ۹۰ هزار مسلم کشته شدند و بعاقبت
در سنه تسع و ثلثین از جهت علی ابو موسی
اشعری و از معاویه عمرو عاص حکم شدند
ایشان ولایت تقسیم کردند نصف معاویه را
و نصف برای علی را حکم کردند از جانب عمرو عاص

خیانتی

خیانتی ظاهر گشت امیر المؤمنین علی او
راضی نشدند دوازده هزار نفر از یاران
علی سبب این معنی علی را مخطی نام کردند
و بیرون آمدند در حروراء جمع شدند
و چهار هزار توبه کردند در آمدند در سیزدهم
ماه رمضان ۴۰ سنه اربعین عبد الرحمن
ملجم او را در محراب تیغ زد شب آدینه
امیر المؤمنین علی رحمت حق پیوست
شصت و سه سال بود در فوائد الفؤاد مسطور است
عبد الرحمن ملجم متبنا علی بود معاویه او را
بفرستاد مبلغی مال قبول کرد و گفت
علی را بکشم بعد نماز جمعه علی بزیارت از کوفه

بیرون آمده بود باراني پوشیده هیچ
سلاحي نداشت عبد الرحمن ملجم با سلاح
مستعد دنبال علي کرد علي دریافت
احتراز کرد او دنبال درست علي را
بیابیش آمد که نیزه زان سوي کیسا
کوري بود علي آواز داد یا فلان از لن
کور هفصد نفر همین نام لبیک گفتند
باز علي گفت یا فلان بن فلان نام
بذر مزید کرد هفتاد نفر همین نام جواب
دادند باز علي گفت یا فلان بن فلان
بن فلان نام پدر و نام جد زیادت کردند
همان یکنفر بدان نام آواز داد علي گفت

آب

آب کجاست او گفت فلان محل علي
آنجا برفت تا آن زمان عبد الرحمن ملجم در رسید
علي فرود آمد در نماز شروع کرد او در آمد
تیغ زد علي گفت فُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ
و جان بحق تسلیم کرد او را بعد غسل
در شتر داشتند سمت مدینه روان کردند
شتر چنان دوید که اثر او نیافت معلوم
نشد که کجا برد میگویند که در مشهد آورد
خلق آن مقام انجا دفن کردند فصل نوزدهم
در خلافت معاویه و خلفاء دیگر چون
امیر المؤمنین علي رضي الله عنه شهادت
یافت آن وقت دار الخلافه کوفه بود اهل کوفه

بر حسن علی بیعت کرد روی بشام آورد
و معاویه روی بعراق آورد و در موصل
ملاقی شدند میان ایشان صلح شد حسن
از خلافه خود را خلع کرد تا خون مسلمانان
بناحق ریخته نشود و بمدینه باز گشت
و این ماجرا در ششم ماه معاویه خلیفه شد
و دار الملک دمشق شد در رساله عبری
مسطور است معاویه هر سال بزیارت رسید
علیه السلام در مدینه آمدی حسن و حسین تا
روضه استقبال کردندی او بعد از زیارت
ایشانرا در جنیبت خاص خود سوار کردی
و غاشیه خود برداشتی و بر دوش خود گرفتی

بیش کب

نیست از ایشان شنیده بیاید تا خانه ایشانرا
رسانیدی خلق مدینه گفتی این هم فیلسوفی
است بدر ایشانرا کشته در ملک ایشان
خود خلیفه شد آخر خود را همچنین مینماید
و در منتصف رجب سنه ستین معاویه نقل کرد
هفتاد و هشت ساله بود حسن بن علی و عایشه در
روزگار معاویه کردند حسن در سنه تسع
و اربعین و عایشه در سنه اثنین و خمسین ماه رمضان
رحلت کردند و حسین بعد خلیفه یزید بن معاویه
[illegible] سال [illegible] خلیفه بود و یزید و ترکان [illegible] او
امیر المؤمنین حسین علی را اهل کوفه استدعا
کردند تا با او بیعت کنند حسین باتباع در عراق

روان شد چون نزدیک کوفه رسید یزید بن عبدا
که امیر مدینه بود نامه نبشت با لشکر چهار هزار پیش
حسین فرستاد او عمر و سعد وقاص و زیاد و
نبشت با لشکر چهار هزار پیش حسین فرستاد
در زمین کربلا در موضع جابر آب فرات هم
پیوستند عمر و سعد لب آب نشست
انداخت فرود آمد لشکر او در لب آب طبل
کرده آب ایشان گرفتند حسین بر کنار
فرات نزول فرمود در سنگ از لب آب دور تر
فرود آمد فرمود تا چاهها بکنند هشتاد
رش کاویدند آب نیافتند میان ایشان
ده روز جنگ حسین و یاران و اتباع

او بود آب نیافتند هر سه روز نماز بتیمم
گزاردند و از تشنگی همه عاجز گشتند و لب
و کام خشک شد چنانکه سخن گفتن قدرت
نبود باشارت میگفتند چون از بی آبی
بیهوش و بیجان ماندند و طفلان همه از تشنگی
بمردند روز چهارشنبه دهم محرم سنه احدی
و ستین ایشان را بسیار کشتند امیر المومنین
حسین رضی الله عنه بر زین و عترة او بکشتند
زنان و زینب او را اسیر کردند و بر یزید
فرستادند یزید سر او را در پیش خود نهاد چندانی
که بچشمک خلالی در کام مبارک او بیض انداخت
در رسالهٔ عمری مسطور است آن زینب که امیر المومنین

حسین کشته شد ام سلمه حرم رسول صلی الله
علیه وسلم آن شب رسول را در خواب دید
گویی که غمگین و حزین آمده است و محاسن
او خاک آلوده است ام سلمه پرسید یا رسول الله
کجا بودی گفت نمی دانی امت من فرزند
دلبند و جگر گوشهٔ مرا در زمین کربلا کشتند
تعزیت او آمده بودم در واقدی و انساب نام
سطور است چون حسین کشته شد
عبد الله زبیر عوام بر یزید بغض
حسین رضی الله عنه بیرون آمد و از مدینه
در مکه رفت و اهل مکه و مدینه با او بیعت
کردند بعد باز گشت در مدینه آمد یزید عقبه

مسلم را

مسلم را بر وی فرستاد چون بمدینه رسید با ایشان
روز جنگ شد پنج هزار و پانصد تن از فرزندان
صحابه کشته شدند روز چهارشنبه بیست هشتم
ذی الحجه سنه ثلاث و ستین عبد الله زبیر
کشته شد لشکر گریخت و مدینه غارت شد تا سه
روز غارت میکردند و دست در حرم رسول
صلی الله علیه وسلم دراز کردند رخت
و اسباب ام المومنین حفصه و ام المومنین
ام سلمه که آن دو زن بودند غارت شد
خلق همه خط بدادند که بندهٔ یزید ایم تا الله
خواهد بفروشد و با او بیعت کردند درین
میان خبر آوردند که یزید در هفتم صفر سنه اربع وستین

بمرد حصین دست از جنگ داشت در شام رفت
معاویه یزید در خلافت شد جند سال او
خلیفه بود در سال عمری ستمی آورد بعد خلافت
بمروان رسید عبد الملک مروان خلیفه شد
ام حفصه در عهد او بدار آخرت خرامید
او بکر سنی بود بعد ده مرزبانان دیگر همه خوارجی
شد علی را ابو تراب کنیت کردند بر سر
منبر بودند لعنت میکردند و جهان از خوارج
پر شد تا آنکه خلافت بمروان حمار رسید
در نوبت او جوانی سنی پیدا آمد ابو مسلم
نام نصر که خوارجی بود پادشاه از جهت او بود
جند گاه با وی جنگ کرد آخر بدست ابو مسلم

کشته

کشته شد کار ابو مسلم بالا گرفت او پادشاه
خراسان و عراق شد از انجا روی بمروان
حمار آورد در دمشق با وی جنگ شد مروان را
در مصر دریافت باز جنگ شد مروان بدست
بکشت همت موهوب کرد حیث او حسین
فی بطن شابانی و برادران حارث اشتر را
در تعاقب او فرستاد ایشان سر ببریدند
و بفرستادند او سنابر از لوث لعنت پاک
کرد و تخم خوارج از جهان برانداخت خلافة
بعبد الله سفاح داد که پسر امیر المومنین
عباس بود از آن روز باز خلافت در خانهٔ
عباسیان استقامت یافت و تا امروز در خانهٔ ایشان است

مروان

فصل پنجم در بنای خانهٔ کعبه شرفها الله
تعالی بباید دانست در تفسیر در آیهٔ و اذ یرفع
ابراهیم القواعد من البیت مسطورست
چون آدم بر زمین آمد فرمان شد اساس
خانهٔ کعبه برآر برای عبادت تا بنا کنی
او اساس کرد بر آن اساس بیت المعمور
که از یاقوت سرخ بود دو در داشت یکی
شرقی و یکی غربی فرشتگان از بهشت
فرود آوردند برداشتند آدم را فرمان شد
یکی این خانه را حج کن آدم از سراندیب
پیاده چهل حج بجا آورد در نوبت نوح
چون نوح طوفان خاست این خانه را بآسمان

چهارم بردند بعد ابراهیم اسماعیل
و هاجر را در حرم ساکن کرد و آن روز
حرم گورستان شده بود و عمالیق که فرزندان
نوح بود اهل خیمه و بیابان بوده اند
خانه بمواشی بسیار در کوه عرفات
نزول کرده بودند و محل کعبه پشته بود
بلند جای خانهٔ کعبه را ایزد تعالی پیش از
خلقت زمین بچهل سال آفریده بود
و مانند کفی بر روی آب داشته زمین
هم از آن منبسط شده بر زمین بنا مکه را
ام القری خوانند ابراهیم را فرمان شد
که خانهٔ کعبه را بنا کن گفت در چه محل کنم

حق تعالی ابری سکینه نام که در وی قدرة
سخن گفتن داده بود فرستاد او بیامد
سایه در محل خانهٔ کعبه کرد همان مقدار
که بیت المعمور بود سایه انداخت و این
روایت در [illegible] قدسی مسطورست و در کشاف
و در سورهٔ حج مسطورست حق تعالی بادی فرستاد
خجوج نام او آن مقدار که بیت المعمور بود
جاروب داده و هم در کشاف در سورهٔ بقره در آیت
وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مسطورست
ابری فرستاد ابو همان مقدار زمین
که کعبه است سایه کرد در [illegible] است
جبرئیل امین جای نمود و خود سایه کرد

ابراهیم

ابراهیم و اسماعیل بر مقدار سایهٔ او
زمین شکافتند آن روز اسماعیل بیست
ساله بود ابراهیم صد بیست ساله بود اساس
خانهٔ کعبه ظاهر گشت سی گز طول بیست
گز عرض همان اساس همان قدر عمارت
خانهٔ کعبه کردند نه گز رفعت کردند و از
چهار کوه سنگ خرج کردند حرا و ثبیر و جودی
و طور و جبرئیل سنگ اسود بیاورد
ابراهیم آنرا که جای امروزست نهاد
و حجر بعرض هفت گز درون خانه بساختند
و [illegible] رخت را زدن روکه حجر را سقفی نبود
همین چهار دیوار بود بعد اسماعیل چاه زمزم کرد

در کشاف و ثعلبی و بستی در تفسیر آیت إِنَّ
أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ مسطور است
این عمارت تا عهد کلام حرم بود چون بیت طول
مدت موهن گشت ایشان همه فرود آوردند
دیگر بار عمارت تازه کردند در روایتی مسطور است
بعد نوبت بنجاشی چون ابرهه حبشی
امیر یمن شد در ایام حج عامه خلق را دید
استعداد سفر کردند گفتند بزیارت
خانه کعبه میروند ابرهه پرسید برای حج
میروند گفتند حج آنجا میکنند گفت آن خانه
از چیست گفتند از سنگ گفت من از برای
خدای شما خانه از سنگ رخام بنا کنم تا همین

حج کنند در خرابه بی آب نروند زحمت نکشند
بت خانه در صنعا از رخام و زر و حلیها
بسیار بساخت و آنرا قلیس صلیب نام کرد
فرمود تا آنجا حج کنند بکعبه نروند کسی که مراد او
بود بدین [illegible] داد هر که مطلوب وارد در صلب
حج کند بکعبه نرود همه در کعبه نرفتند
و آن صلیب را آتش زدند در جائی که آن
چوب بود بسوخت بعضی مردمان
طاق صلیب را شبی از نجاست آلودند
ابرهه در خشم شد و بتعصب خراب کردن
خانه کعبه کرد و باد و از ده پیل و بروایتی سیزده پیل
و بروایتی سه صد [illegible] پیل آمد عبد المطلب جد

سید علیه السلام بیرون رفت وملاقات
ابرهه کرد چند شتر عبد المطلب آن جا که
در غارت حشم ابرهه رفته بود عبد المطلب
آن شتران از طلب کرد او جواب داد
پنداشتم تو مردی بزرگی اما این چه
بزرگی است شفاعت خانه کعبه پیش من
نمیکنی شفاعت شتران خود میکنی
عبد المطلب گفت خداوند شتران منم
کیفیت شتران خود میکنم خداوند خانه کعبه غیری است
او تدبیر کار آن خانه خواهد کرد بعد
عبد المطلب مطلوب از ابرهه پرسید چه
داری گفت صلیبی بنا کرده ام هر چند
مردمان

مردمان را میگویم درین صلیب حج کنید نمیکنند
درین خانه میروند من آمده ام تا این را خراب
کنم تا خلق بعد ازین درین صلیب حج
عبد المطلب گفت این دار الامان است
وحوش وطیور اینجا ایمن باشند کسی
بخراب کردن این درست نیاید گفت
بامداد تو ببینی من این را چگونه خراب کنم
وآب سنگ ورخانه نجاستی فرستم واین
معنی پیش از ولادت سید علیه السلام
به پنجاه پنج روز بود بامداد ابرهه سوار گشت
وقصد خراب کردن خانه کعبه کرده صنادید
قریش چون عبد المطلب وابو مسعود ثقفی

و ابو جذیمه و ولید مغیره همه گفتند این زمان
اینجا بجز بلایی نازل خواهد شد از اینجا
بیرون باید رفت همه بیرون و بر کوه
حرا بر رفتند تماشای ابرهه و دفع آلای میکردند
ابرهه محمود نام فیل داشت او را بر آن
تا دیوارهای کعبه بیرون اندازد و خود
فیلی بود که کوه را بتوانستی بیرون
انداختن فیل بنشست و جای هم رخد
هر چند بزدند برنخاست فیل دیگر را
آوردند او هم همین حالت بود فیل دیگر
آوردند او هم همین حکم داشت گفت
کلندها بیارید و لشکر را بیاره شوید خراب کنند

همدرین

همدرین میان از طرف دریا گله گله مرغان
پیدا شدند خوردتر از کبوتر سرها سیاه
شکم و پشت سفید و بعضی زرد پاها سرخ
عبد المطلب را نظر بر آن افتاد گفت ای بو
مسعود ثقفی چیزی می بینی گفت آری بلا رسید
هر یکی ازین مرغان سه سنگ داشت
یکی در منقار دو در چنگال هر سنگی بقیاس گنار
گرد بر گرد لشکر ابرهه درآمدند چون ژاله
سنگ میباریدند بر سر سوار میزدند
از شکم اسب فرود می افتادند تا جسم هم
ریخت هر لشکرها را کعصف ماکول ساختند
مگر سلامت ماندند بعده سیلی از دریا بیامد

بینی

و آن همه مردمان را ببرد الحمد لله علی ذلک
در کشاف در تفسیر سورهٔ الم تر کیف مسطور است
که بو مکتوم و زیب ابرهه سمت حبشه بنجاشی
گریخت و پرنده دنبال او شد هم برفت
چون در حبشه رسید کیفیت تمام بنجاشی
بگفت تا آن زمان پرنده سنگ از منقار فرو
گذاشت بر سر او آمد از طرف دبر بیرون
افتاد پیش نجاشی جان داد نجاشی این معاینه
آن پرنده باز گشت در رسالهٔ عمری مسطور است
جد عبد المطلب زمزم از سر تازه و مرمت کرد
در آن سال که سید علیه السلام سی و پنج ساله
شد بود سیل از دریا در آمد دیوار خانهٔ کعبه

بشکافت

بشکافت و ماری سهمناک از دریا در آمد دیوار
خانهٔ کعبه فرا گرفت اشراف خلق را فرو بردی
و کسی را قدرت رفع او نبود قریش در حضرت
خدای بنالیدند و گفتند بدینه بتاب ما درون
آن خانه ای ما سبب حاجی پریشانیت نمیتوانیم
اگر این مار دفع کرده شود ما این خانه را تجدید
عمارت کنیم و بیان خود را جنبش می رسیدیم
بر خاستیم ولید مغیره دعا کرد گفت خداوندا
عمارت این خانه موهن شده است ما میخواهیم
از سر تازه کنیم تو این مار را دفع کن در حال مرغی
عظیم در رسید بقیاس ابو بنت سیاه
شکم سپید بازوی آن مار را در منقار گرفت

۱۹,۱

سمت دریا رفت و قریش بنشستند در روم
فرستادند تا قوم بنا از آنجا بیاوردند دیوارهاء
کعبه خالی کردند چون اساس رسیدند
حجرها سبز دیدند بر مثال اسنمه شتران
بر هم تافته و لیکن مردی یکی از آن سنگها
بر گرفت زیر آن چیزی معاینه کرد و نوری
دیدند که همه بیهوش شدند مکه بجنبید
خواست زیر و زبر شود سنگ از
دست و لیکن بیفتاد در محل خود قرار گرفت
از آنجا احتراز کردند هم بر آن اساس عمارت
آغاز نهادند قبایل جماعت قریش فرق شدند
هر رکنی نوعی را بنوعی معین کردند

عمارت میکردند چون در محل حجر اسود رسید
همه اختلاف کردند هر یکی میگفت که در رکن
من باشد قریب شد که مقاتله شود آخر همه
سید علیه السلام را حاکم ساختند گفتند
میان ما امروز همچو محمد صلی الله علیه وسلم در راست
گوئی و صدق ورزی و کم آزاری و امانت
داری در صلاح و سداد و دیانت و امانت
و درویش نوازی و غریب پروری و بیمار
پرسی و عبادت ورزی غیری نیست
همه عمر بر زبان او کذب نرفته است هر حاکه
او را مصلحت افتد بدارد هم بحکم او راضی
شدند حجر اسود در میان نهادند و از هر چهار

سنگ سیاه

و زیق چهار قدم طلب کرد چهار گوشه گلیم
بگرفتند در مجلسی که ابراهیم صلوات الله علیه
وسلام داشته بود برداشت همه آهنگ کردند
دران حالت شیطان لعین بصورت شیخ نجدی
پیدا شد گفت قوی مردمان نادانند بوجود
چندین اکابر دهر و شرفاء عصر اصحاب شرف
منزلت وارباب جاه عظمت این چیست
که بحکم کودکی یتیم بی مال ومنال وبی تبع
وعیال که هنوز تجربه روزگار نکرده است
راضی شدند او سنگ غیر محل داشته
هم کنند ای بطال امروز میان ما هیچ
او یکی نیست جوانان بنو هاشم ازین سخن

که سید

که سید را علیه السلام بامانت یاد کرد بتو رید
سنگ در بر بطال نهادند سنگسار کردن
گرفتند پیر همانجا ناپیدا شد همه دانستند
که شیطان لعین بود ازان روز باز شیطان را
نجدی خوانند و در عهد ابراهیم صلوات الله
علیه السلام در خانه کعبه باز زمین برابر بود
دران روز ابو حذیفه مصلحت دید چهار گز
از زمین بلند کرد وآن حجر که ابراهیم صلوات الله
علیه وسلم درون کعبه ساخته بود تا امروز
آن مقام را حطیم گویند بیرون آوردند
و بشش ستون و یازده تیر بپوشانیدند
وسقف مسطح کردند و شرایط تعظیم بجای آوردند

غلافها حریر بپوشانیدند بعد هر قریتی
بت خود را بیاوردند اندرون خانهٔ کعبه
و حرمه بت خود بولایم داشت وان در فتح
مکه دور شد چنانچه در صدر ذکر افتاده است
در شرح مشارق و مصابیح و غنا نقیح چون سید علیه السلام
برای حج سنه عشر بکعبه آمد عایشه رضی الله عنها
عرضه داشت نذر کرده ام چون فتح شود یک
دوگانه درون خانهٔ کعبه بگذارم بفرما تا کعبه باز
کنند تا من نذر خود بوفا رسانم سید علیه السلام
دست عایشه رضی الله عنها بگرفت و درون
حطیم آورد گفت اینجا بگذار که این مقام درون
کعبه است و داخل کعبه است در ایام جاهلیت

بیرون

بر مرا آوردند و کعبه را این قدر کم کرده اند اساس آدم
و ابراهیم و اسماعیل صلوات الله علیهم تا اینجا است
اگر این عهد تو نبودی و مرا فرصت وفا کردی
این زمان این عمارت فرود می آوردم و اساس
ابراهیم ظاهر میکردم و کعبه را چنانچه عمارت ابراهیم
بود یکی در غربی و یکی در شرقی بنا می کردم
و حطیم درون خانهٔ کعبه در می آوردم اما اگر عمر
وفا کند و خواست حق باشد سال دیگر چنین کنم
بیشتر صحابه این سخن بشنیدند حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم همدران سال سوی آخرت کرد
و چون عهد معاویه عبد الله زبیر امیر مکه شد
ام المومنین عایشه زنده بود او بگواهی معاویه عایشه صدیقه

وبیشتر صحابه این سخن که از سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
شنیده بودند بازن معاویه آن عمارت فرود
آورد و چنانچه سید علیه السلام فرموده بود
عمارت کرد و دو در ساخت یکی شرقی
و یکی غربی و حطیم را درون آورد
باز نوبت مروانیان چون امیر مکه حجاج
یوسف گشت و بتعنت عبد الله زبیر را
عمارت باز فرود آورد و چنانچه در جاهلیت
بود بنا کرد حطیم بیرون آورد و یکدر ساخت
و تا امروز آن عمارت برجاست در
مسطور ست طول خانه کعبه در نوبت قریش
بیست هفت گز بود و عرض هژده گز.

امروز

امروز طول دیوار شمالی و جنوبی بیست
چهار گانی گز ست و دیوار غربی بیست گز
و دیوار شرقی بیست گز و چهار انگشت و میان
رکن یمانی و رکن شامی نوزده گز است
و یک بدست و میان دو رکن چهارده گز است
و نوزده انگشت و از رکن اسود و رکن
که نزدیک حجر است هژده گز و از پاشناء
در باب پنج گز و عرض در چهار گز رفعت
بیست هفت گز اما این گز از سر انگشت
و ربعی تا استخوان آرنج است از گز
کرباس هفت انگشت نقصان است گز
عرب اینست و در هند این را دست میگویند

صحن فرش سنگ است و اندرون ستون
است و آن از چوب صنوبرست و ستون
میانگی از چوب ساج و در سقف هر ده تیر
ساج و اندرون حلیها فراوان و زینت
بسیارست فصل در احوال آخرت
که سید علیه السلام بیان فرموده است
در مصابیح و مشارق و صحیحین مسطورست چون
مرده را دفن کنند دو فرشته می آیند
و او را می ایستانند و از و سوال میکنند
که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغامبر
تو کیست و در بن مرده چه میکنی اگر جواب
صواب داد که خدای من پروردگار جهانیانست

و دین من اسلام است و پیغامبر من محمدست
و او پیغامبر خدای است روضه از بهشت
در گور او میگشایند و در اخبار آمده مسطورست
حوری از آن روضه قدح شربت در دست گرفته
بر در آید و با آن حور در ملاعبه مشغول شود
هار او بشکند مرواریدی چند در زمین
افتد آن حور گوید مروارید من بچین بده او
در چیدن مشغول شود تا یی جنبیک باشد
که قیامت قایم شود چندین هزار سال
بود بر این نمط آسان بگذرد و اگر جواب
برخلاف آن گوید عمودی آتشین بر سر
او زنند که آواز آن جمله جانوران جز آدمی

وبری همه نیست شوند و زمین را گویند این را
بگیر زمین چنان بگیرد و بجنبد

فرمان

فرمان رسد آدم را بطلبید آدم حاضر آید
فرمان رسد ای آدم اهل دوزخ را از
اهل بهشت جدا کنید فرمان رسد از هر
هزار نهصد و نود و نه یاجوج اهل دوزخ و یکی
اهل بهشت بیرون آید آن وقت وقتی
باشد که جوانان از هول پیر شوند و عورتان
حامله حملها بنهند خلایق از هیبت مست
نمایند اما مست نباشند قال الله تعالی
وتضع کل ذات حمل حملها وتری
الناس سکاری وما هم بسکاری
در مصابیح و مشارق مسطور است زن بحل
یاران از سید علیه السلام بپرسیدند یا رسول الله

آ

آن یکی از هزار که باشد فردون آن یکی
امت من باشد و بعضی بودند یا جوج و ما
جوج باشد من امید میدارم که نصف اهل
جنت است من باشد در تمهید المعرفة مینویسد
پس ملایکه درآیند کافران را موی پیشانی
و پایهای کرده گرفته بیرون آرند و فاسقان
و گناهکاران را باندازه گناه کسی را
زنجیر بگردن کرده و کسی را شکم پاره کرده
و روده ها بیرون آورده در گردن افکنده
کسی را دست گرفته باندازه گناه هر یکی را
بیرون آرند و علاج کنند سید علیه السلام
گفت درین محل طایفه را بینم که از

میان

میان دوزخیان بیرون فرمایدکنم اصحابی
اصحابی فرمان شود که ایشان بعد مرتد
شده و دران رستند گفته چون میان دوزخیان
و بهشتیان امتیاز حاصل شده باشد اهل
دوزخ را جبه عرش بهشتیان خدای را
سجده کنند و گویند الحمد لله الذی نجانا
من القوم الظالمین همان خواهند سجده کنند
نتوانند پشتهاء ایشان یکطبق گردد خمیدن
ممکن نبود بعد فرمان رسد که هفتاد هزار
نفر از امت محمد صلی الله علیه و سلم مارا با ایشان
حسابی نیست ایشان را سوی بهشت برانند
دیگر در حساب گاه آورند اول کسی که بنماز شود

اول ما يحاسب به العبد الصلوة يوم القيمة
بعد از خویشتن تا حق برسند واذا الموءودة
سئلت بای ذنب قتلت بعد چنین هاء
دیگر برسند دران حالت مردم را ستار خود
نظر کند عمل خود بیند چپاء خود بیند عمل خود
نظر آید بیت نظر کند عمل خود بیند عیب
بنگرد همان عمل خود بیند در زمرهٔ المعول
می آرد دران حالت دو بنده را پیش آرند
یکی در دنیا مرد متدین و مصلح بوده باشد
و طاعت برین و ملجی از وجود آمد دیگر مفسد
بدکردار بود او را هیچ عمل نبود فرمان رسد
نامهٔ اعمال هر دو بدیشان دهید مرد مفسد

در

زبانهٔ خود همه حج و عمره و غزا و صلوة و زکوة
و صوم بیند و مرد صالح جریدهٔ اعمال از نیکی
و طاعتی که کرده باشد خالی یابد هر دو منازعت
کنند او گوید این نامهٔ من نیست خطاب آید که
ای زاهد خشک چون طاعت میکردی
اما ای برادر مسلم را غیبت میکنی اما
او مفسد بود بدله هر غیبتی که او را میکنی
ما ان نیکی از دفتر تو برمیداشتیم در دفتر
او می نوشتیم و ان بدی از جریدهٔ او
دور میکردیم در جریدهٔ تو ثبت می فرمودیم
تا کار بجدی رسید که تمام نیکیهاء تو او برد
و تمام بدیهاء او بتو برسید تا روز دست نهی

بیان غیبت

تهی در حضرت ما آمدی اکنون بفرمایم تا میخ
آتشین برهان زنند تا معلوم عالمیان گردد
که عاقبت وبال است در مصابیح است بعده شده
دیگری را پیش آرند فرمان رسد فلان گناه میدانی
گوید خدایا دانم چندان گناه او بیان کند
و اعتراف کند که او را تحقیق شود که اهل دوزخ
گشت فرمان رسد این همه گناهان میکردی
اما از من میترسیدی و از خلق بشرم میبودی شنیدی
از برکت آن در دنیا ما گناهان ترا بوشیده داشتم
و امروز هم آمرزیدیم پس نامهٔ حسنات بدو دهند
و سیئات محو کنند إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّئَاتِ بعده کافران و منافقان را پیش

آرند و در جمع ندا دهند هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ
كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ این آنکسانیک خدا را
و پیغامبر خدا را دروغ گو گفتند و تکذیب
کردند و برا فترا کردند و از ین روز منکر بودند
امروز منکرند امروز لعنت خدای بر ایشان
واجب شد أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
ایشان از انج کرده و گفته اند منکر شوند
انبیا را طلب شود فرمان رسد تبلیغ رسالت
رسالت ما کرده اید و فرمان بر ایشان رسانیده اید
گویند بلی یا رب فرمان رسانیده ام فرمان رسد
ایشان منکرند گواه شما کیست گویند امتان
محمد امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حاضر کنند

وگواهي برسند ايشان همه گواهي دهند
خداوندا انبيا و رسل بتو تبليغ رسالة
تو كرده اند و فرمان بهمه رسانيده اند اين خاكساران
قبول نكرده اند كافران گويند ما گواهي ايشان
نمي شنديم گواه از ما باين در حال مهر بدهان
ايشان زنند الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ
وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا
كَانُوا يَكْسِبُونَ دست و پا و سر و گوش
و پشت و ران ديگر اعضاء ايشانرا فرمان برسد
در سخن آيند هر عضوي در سخن آيد و هرچه
كرده اند گواهي دهند بعده مهر از دهان
ايشان بردارند گويند سُحْقًا وَبُعْدًا لَكُمْ دور باد

شمارا آخر كه اين ميكرديم از بهر راحت شما
ميكرديم امروز هم شما بر ما خصم گشتيد و گواهي
ميدهيد در تفسير المعرفت مسطور است صابيان
و نصاري را پيش آرند بعده فرمان شود
اي نصارا و صابيان عيسي مريم را
بخداي چرا گفتيد هيچ نگويند همه سرفرود
كرده باشند فرمان شود عيسي مريم را حاضر
آرند عيسي مريم را حاضر آرند فرمان شود
يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ
اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ
اي عيسي ابن مريم تو گفتي خلق را مرا
و مادر مرا بخدايي گيريد جز خداي آسمان و زمين

چون این خطاب هیبت بعاصی رسد
وشرم ذو الجلال بکدازد بگوید نگفته ام
اگرچه راست باشد ولکن اورا بنده که نکاهدارد
گوید ان کنت قلته فقد علمته اگر این
سخن من گفته باشم تو بعلم قدیم خویش دانسته
باشی اگر این کلمه از زبان من بیرون آمده است
بسمع بیچاره من نیز باشی در صحایف مسطور است
بعد هر کسی را فرمان رسد بنام فلان بن فلان
آخر من ترا بزرگ و مهتر قوم ساخته بودم
همه بکردی فرمان رسد چندین کرم کردم حق
تو کردم آخر تو چندین کفر و زندقه چرا کردی
نمیدانستی که این روز پیش است او گوید

نمیدانستم فرمان رسد چنانچه تو این روز
را فراموش کردی ما هم امروز ترا فراموش قال
کَذٰلِکَ اَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیْتَهَا وَکَذٰلِکَ
اَلْیَوْمَ تُنْسٰی دیگران را همین جا فرمان رسد
ایشان گویند خداوندا بتو کتابها بتو فرشتگان
تو ایمان آوردیم نماز و روزه و زکوة و صدقه
وبارا ستیم فرمان رسد این همه نفاق بود
و ریا میکردند چون باخلاص نکردید امروز
حطبه کردیم اُولٰئِکَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ
در تمهید المعرفة آورده است بعد فرمان شود
ملائکه نامهٔ اعمال هر یکی بدو دهند نامها
بران شود ملائکه ندا دهند هَاؤُمُ اقْرَؤُا

کتابیه خلایق مدهوش گردند و بلرزند
که این زمان بکدام دست خواهند داد نامه
مؤمنان و نیکبختان بدست راست دهند
و نامه کافران و مشرکان و منافقان بدست
چپ دهند ایشان دست راست فراز کنند
تا بستانند ملائکه دست بر سینه ایشان زنند
سینه بشکافند دست چپ از سینه سمت پشت
بیرون آرند نامه بدان دست دهند در زمان
نامه خواندن گیرند فرمان رسد بملائکه میزان
بیارند میزان بیاورند یک پله از نور باشد
بمقیاس تمام دنیا دوم از ظلمت باشد
بمقدار مغرب و مشرق میکائیل را فرمان رسد

بیان میزان اعمال وزن کنند

و اعمال نیکی و بدی [illegible]

بدست گیری

بدست گیرد او بدست گیرد ترازو و در حساب گاه
بدست میکائیل بیاویزند ملائکه ندا در دهند
والوزن یومئذ الحق اعمال هر یکی هیچ
حکمت حکیم تقاضا کند بر سنجد طاعت هر که
مقدار سپیدانه باشد از معصیت زیاده آید
او را برائت دهند از آتش دوزخ و بر سر
ترازو نقیبان باشند ایستاده فریاد کنند
مانند آنکه نقیبان فریاد کنند جمیع عرصات
بشنوند فلان فلان نیکبخت شد فلان
فلان بدبخت شد نعوذ بالله بهمین میان
بند را بیارند اخبار الآخرة فی مصابیح و مشارق مسطور است
بود نامه اعمال او بدست او دهند هر یکی

بدرازی آن قدر باشد که نظر کار کند واین همه
دیوان گناهان باشد فرمان رسد ازین جریدی
شکر میشوی او گوید یا رب همه کرده ام فرمان
رسد هیچ عذری داری هیچ عمل نیک کردی
گوید نه دارم خدا وندا فرمان رسد بلی ترا نزدیک
ما حسنه ایست پس رقعه کاغذ مقدار دو انگشت
بیرون آرند در او نبشته باشند که این بنده
یکبار در دنیا گفته است اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ
فرمان شود این جمله دیوانها در یک پله نهند
واین رقعه در پله دوم او گوید خدا وندا
این رقعه با این طومارها چه وزن خواهد کرد

مرا معلوم شد که من از اهل دوزخ گشتم
ملایکه این همه دیوانها او را آن سو نهند طومار
در یک پله دوم که در آن این رقعه باشد
آن گرانی بر زمین نشیند و بچسبد واز بر نخیزد
ملایکه تعجب و فریاد کنند فلان بن فلان نیکبخت گشت
اهل عرصات همه متحیر باشند و او را برات
آزادی دهند از آتش دوزخ در مصابیح
مسطور است سید علیه السلام میفرماید روز رفعت
مردمان را عرصات پیش آرند و معاینه
و مجادله باشند بعد از رفعت معلوم که پیش آرند
نامهاء بران شود و میزان برپا کنند چون
وزن اعمال آخر شود گناهکاری که بدیهاء ایشان

[margin:] عهد وا ابن عوم اربع

زیاده آمده باشد متحیر استاده باشند در
اخبار الآخرة و مصابیح مسطورست و زمان رسد
در بین میان که هفتاد هزار نفر از امت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که برابر هر یکی
هفتاد نفر تبع باشند بغیر حساب عمل بهشت
بهشت روانند دیگران متحیر باشند چون تحیر
ایشان زیاده شود مالک الملک تعالی
وتقدس سر رحمت ید قدرت خود
بر سر میان گناهکاران را بکند بهشت
اندازد معلوم نیست که آن قدرت چند در آید
و شمار آن در وهم آدمیان و عالمیان نگنجد
در صحیحین مسطورست در یک محل کسی یاد کند

یکی

یکی آن زمان که فرمان رسد وامتازوا الیوم
ایها المجرمون مردم متحیر باشند که این زمان
از کدام قبیله خواهند گردانید دوم آن زمان
که فرمان رسد هاؤم اقرؤا کتابیه خلایق
بیهوش گردند این زمان نامه بکدام دست
خواهند داد سیوم آن زمان که میزان بیاویزند
خلق جهانیان اولیان و آخریان بیهوش
بوند که این زمان بله کدام راجح خواهد اهل
و بروایتی محل سیوم محل بالصراط
نبشته است در اخبار الآخرة و در مصابیح
مسطورست در بین میان آتش دوزخ
فریاد کند چنانکه همه اهل عرصات بشنوند

یا رب أُکُلَ بعضی بعضاً خداوندا بعضی
از من بعضی را خورد تا کی منتظر خواهم بود
انتظار من از حد گذشت کجا اند آن عاصیان
کجا اند مرتکبان که از من منکر بودند و بتو
عصیان و بی فرمانی میکردند ایشان را
بمن تسلیم کن فرمان رسد بملایکه دوزخ
بیارید دوزخ زیر هفت زمین است
و هفت دوزخ اند زیر یکدیگر ملایکه بروند
هفتاد هزار طناب در حلقهاء دوزخ
را حاضر آرند در اخبار آمده است
مالک دوزخ را بینید ماران و کژدمان
سرهاء بیرون آرند و از دهنهاء ایشان

آتش

آتش بیرون آید وَاِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ و این دوزخ
از خشم خدای آفریده است جل شأنه هفت دوزخ است
فرو بالا هر کدام که فروتر است سخت تر است
یکی جَهَنَّم دوم را لَظَی سیوم را حُطَمَه
چهارم را جَحِیم پنجم را سَعِیر ششم را سَقَر
هفتم را هَاوِیَه و در هر یکی عذابها گوناگون
است از آتش سوزان ماران و کژدمان
انک عذاب او اندکیست و زیر همه است در و
هفتاد هزار وادیست از آتش در هر وادی
هفتاد هزار کوه است از آتش در هر کوهی
هفتاد هزار درکه است از آتش دوزخ در هر درکه
هفتاد هزار شارستان است از آتش در هر شارستانی

هفتاد هزار کوشک است از آتش در هر کوشکی
هفتاد هزار سرایست از آتش در هر سرایی
هفتاد هزار ایوانست از آتش در هر ایوانی
هفتاد هزار حجره است از آتش در هر حجره
هفتاد هزار صندوقست از آتش در هر صندوقی
هفتاد هزار نوع عذابست اگر یک روزن
او در دنیا بگشایند همه عالم بسوزد و دوزخ را
چهار دیواست بری دیواری صد ساله
راه است در هر دوزخ هفتاد هزار وادی
زمهریر است در هر وادی هفتاد هزار
کوه است از برف و ژاله هر سالی دوزخ
نفس گرم دو کرت بیرون میدهد

شش ماه

شش ماه بجهان گرما میشود چون دوزخ
حاضر آید فرمان رسد بر کشیدن پلی را که صراط
نام است برکشند درازاء آن پل سه هزار ساله
راه است هزار سال آنک بلند می باید رفت
چنانک بانشیب باشد هزار سال آنک برابرست
هزار سال آنک فرو می باید آمد چنانک از
بالا نشیب فرود می آیند وصورت پل همین است
و عرض آن پل باریکتر از موی و تیزتر از تیغ
و فرود او عمق دوزخ آن مقدارست که روز
آفرینش عالم سنگی از لب دوزخ فرود انداخته
آن روز که اهل دوزخ در دوزخ قرار
گیرند واهل بهشت در بهشت قرار گیرند

آوازی بوآید که فریشتگان گویند امروز
آن سنگ در قعر دوزخ رسید وبلاء دوزخ
فریشتگان عمودهاء آتشین در دست کرده ایستاده
باشند در صحایف الاخرة والاخبار می آرد فرمان رسد
بر فریشتگان که خلایق را از مؤمن و کافر سوی
این پل برانند وازین پل مؤمنان بگذرانند
وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ
حَتْمًا مَقْضِيًّا ۝ فریشتگان درآیند چون شبانان
که رمه گوسفندان برانند خلایق سوی
پل برانند فرمان رسد ندا در دهند هر که
چیزی را می پرستید امروز پس روی
او کنند و دنبال معبود خود روید کافران

ومشرکان همه زیر علم ابلیس علیه اللعنة
وبتانی که می پرستیدند همه را پیش کافران
ومشرکان همه دنبال ایشان روان شوند مؤمنان
ایستاده مانند فرمان رسد شما در چه تاملید
مرامی پس روی معبود خود چرا نمیکنید
گویند منتظر رحمت معبود خود ایستاده ایم
فرمان رسد سجده کنید همه سجده کنند فرمان
رسد عون ما حافظ شماست بسم الله الرحمن الرحیم
بگویید روان شوید وازین پل بگذرید و بعد از آنکه
بدان فرمان رسد یکان تن از یهودی و نصاری
فدا یکان تن مسلم از امت محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم بدوزخ دهند مؤمنان بر سر پل آیند

از پل صراط اول محمد و امت او گذرد بعده دیگر امت

اول محمد و امت او را فرمان شود تا بگذرند
محمد کلمه بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان برلب در آید و امت او در عقب در آیند
بعده پیغامبران دیگر و ایشان مؤمنان هر یکی
بر اندازهٔ عمل بگذرند بعضی چون برق
بعضی چون باد بعضی چون پرنده بعضی چون اسب دونده
بعضی چون پیاده بعضی لنگان و کور کنان
بعضی بسرین بعضی بشکم و سینه بعضی چون
مورچه و ابلیس لعین و شیاطین و کافران
و مشرکان همین که نخستین قدم بر آن پل نهند
سرنگون در دوزخ افتند ملایکه و زبانیه بر آرند
خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ

در

ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ در
مصابیح مسطورست خازنان دوزخ
زبانیه دوشاخها آهنین گرم در دست کرده
از فرق عاصیان و گناهکاران هر امتی را می‌زنند
و چون غربیل می‌سازند بعضی سرنگون
در دوزخ می‌اندازند بعضی زخم خورده و مجروح
شده بعضی سوخته بعضی نیم سوخته بر آن
پل می‌افتند در آن حالت پیغامبر ما
صلی الله علیه وسلم در گوشهٔ صراط با جبرئیل
ایستاده دعاء و زاری میکند در اخبار آخره
آورده است گروهی عاصیان چون قدم
بر پل نهند پلی بسوزند با زاری بگذرند

از پل بسلامت بگذرند

بگیرد

٣٦,٢

بدنداز سکیرند وقف کنند بعضی می لرزند
در دوزخ می افتند بعضی بلی بیست کرفته
او بزان شوند همین مانند شوند بدوزخ
می افتند ملایکه که خازنان دوزخ اند زبانیه
ایشان را حبس میکنند عاصیان را در جهنم
اندازند یهودیان را در لظی نصاری در حطمه
صابیان در جحیم مجوسیان را در سعیر
مشرکان را در سقر منافقان را در هاویه وکسانیکه
آن روز بدوزخ می افتند آن قدر که کافر
شرکنند ابد الاباد بدوزخ مانند و از عاصیان
کسی باشد صد سال ماند کسی باشد بیست
پنج سال بماند کسی باشد پنجاه هزار سال بماند

ودرازي

ودرازي آن روز همين پنجاه هزار سال
باشد آخرين كسي كه بيرون آيد آخر روز
بيرون آيد پنجاه هزار سال بدوزخ بماند
بعضي از عاصيان تا آخر روز همراه ابل
محبوس مانند روز آخر شود بعضي از ايشان
هنوز در كناره دوم رسيده باشند و بعضي
تا نيم پل هم رسيده نباشند بعضي هنوز در كناره
اول محبوس باشند در رساله عمري سطور است
چون كافران در دوزخ افتند در قعر روند
في الدرك الاسفل من النار باز بالا آيند
باز در قعر روند همچنين چنبه باز نجان در
زقوم بخنث شود هم حبات مي بزند ومعز

واستخوان دوزخیان درگداز می آید
گوشت وپوست همه میریزد بفرمان خدا تعالی
باز پوست وگوشت تازه میشود ومی سوزد
كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ همچنین
ابد الاباد برین صفت هر بار می گدازد
وباز تازه میشود دوزخیان فریاد کنند
يَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ
اندکی سرد از ما چیزی فرمان این که نعمتهاء
بهشت بر شما حرامست اگر شما را مقامی سرد
می باید ما در دوزخ مقامی سرد آفریده ایم
پس مالک ایشان را در وادی زمهریر

فرود آرند واین وادی زمهریر از برف
وسرما است که در سردی آنجان بگدازد
استخوان هم در گداز آید باز گوشت وپوست تازه
شود وباز گدازند و در سرما جان بلرزند
که سکان دوزخ همه در لرزه آیند فریاد بر آرند
ای مالک باز همدران آتش انداز ما را که باز ایشان را
بآتش اندازند همچنین علی الدوام ایشان را
عذاب باشد گاهی بآتش گاهی بزمهریر
در اخبار آخرت مسطور است حق تعالی در ایشان
تشنگی وگرسنگی پیدا آرد فریاد بر آرند که ای
مالک گرسنگی حیران شدیم درختی است
زقوم نام در دوزخ او را ثمها که اگر ذره از آن در دنیا فرستد

از تلخی و شوری آن تمام دنیا خراب شود
واهل دنیا هلاک گردد از ان درخت
ایشانرا بخورانند لَاٰکِلُوْنَ مِنْ شَجَرٍ
مِنْ زَقُّوْمٍ فَمَالِئُوْنَ مِنْهَا الْبُطُوْنَ
وچون بخورند زود بخورانند باز از تشنگی
فریاد کنند در دوزخ دریاهاء ریم ست
اژدها که اگر دره بر دنیا آرند تمام جهان [گنده شود]
واز بوی گند آن همه جهان خراب شود
دلوها عظیم است که هر یکی بقیاس [کنبدی]
باشند از ان ریم در حلق ایشان بریزند
چنانکه شکم تا گلو پر شود و بعضی [احوال]
آبهاء گرم و سوزان بریزند روده هاء آن

در شکم

در شکم باشد بگدازد فرود افتد وان
یَسْتَغِیْثُوا یُغَاثُوْا بِمَاءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی
الْوُجُوْهَ در عمدة المعرفة نبشته است بعضی را
زبانهاء پس قفا بیرون آورده وقلابهاء
آتشین کرده بند و فرج اویخته باشند
بعضی را روزها آتشین وهم بدان
اویخته بعضی عورات بستانها چاک کرده
قلابها آتشین در آورده در آتش اویخته
باشند بعضی را ماران وکژدمان فرو
گرفته می خایند در مصابح ومشافر مسطور ست
اندک ترین عذاب کسی را باشد که [آن]
ابوطالب را خواهد بود ونعلین آتشین

دریای او کنند چنانکه از گرمی آن مغز سر گداز
باشد در اخبار الآخرة سطور است رویها
ایشان دوزخیان بعضی سیاه باشد بعضی
زرد و بعضی سوزان چون انگشت و دندانها
مانند کوه احد بود و رانها ایشان چون
کوه ستبر بود و پاها ایشان او بزان شد
تا دو فرسنگ اهل دوزخ پایمال میکنند
و آب بالینی از دو تا نیم سر باشد و لب فرودین
او بزان تا ناف و سطر ابو صف جهل دو گز
و بیک روایت که در بیاری سطر است
ایشان مسافت سه شبانروز راه باشد
بر کله هر سنگ و در دوزخ هفتاد هزار سال

کوه آتشین بر آن کوه سوار کنند هفتاد هزار سال
بر روند باز فرود آرند هفتاد هزار سال دیگر
فرود آیند هر بار همچنین فرود آرند و سوار کنند
و روغنها گرم و سوزان بر سر و روی ایشان
بریزند بمجرد ریختن گوشت روی فی الحال
بگدازد استخوان سپید پیدا آید و همان روغن
در شکم ریزند هرچه شکم است بگدازد
از راه قدم بیرون افتد باز همچنان کنند
که بود همه در گریان باشند و نوحه و فغان
بر آرند گریه ایشان جویها گشته و تلخ در دوزخ
روان گردد ولیک آبها هم گرم و سوزان
باشد هر بار هر آن غوطها زنند چشمهاء ایشان

از کرمی کرم هر بار بکلا زد بیفتد باز همچنان
که بود باز بکلا زد علی الدوام همچنین حال باشد
خازنان دوزخ گویند ای خاکساران
بر شما پیغامبری نیامده بود که ازین حال
علم دهد سألهم خزنتها الم یأتکم
نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا
پیغامبران آمده بودند و بیم کرده ما استوار
نداشتیم ایشان را دروغ گو گفتیم و تکذیب کردیم
خازنان دوزخ گویند بس دعاء شمان و فریاد
شمان که راهی است ازین حال خلاص نیست
باز فریاد کنند گویند ای پروردگار ما
تا اسلاف ما را در چنین عذاب کنند تا ایشان

تا ایشان ایمان نیاوردند و ما را در دین کفر
تلقین کردند و در خاطرهاء نقش نشاندند
فرمان رسد لکل ضعف بر هر یکی بد و چند
یکی بمزاد عذاب خواهد بود باز فریاد کنند
ای مالک لیقض علینا ربک بگو تا خدای
ما را بمیراند قال انکم فرمان رسد بعد ازین
مرگ نیست شما دایم همچنین باشید باز ناله
و زاری کنند و هزار سال بنالند گویند
خداوندا غلبت علینا شقوتنا وکنا
قوما ضالین شقاوة ما بر ما غلبه کرد و ما ندانستیم
خداوندا ما را ازین عذاب بیرون آور و بینا
فرست اگر وقتی طرفة العین بی فرمانی تو کنیم

ازین یکی بصد بر ما عذاب کن فرمان رسد

خوار مانید بدوزخ و سخن مگویید بس شوید

و در دوزخ وادی است هبهب نام جبار

دران وادی اندازند فرمان رسد بدوزخ

هل امتلأت پر شدی باز دوزخ گوید

هل من مزید هنوز چیزی زیادت هست

حال کافران این باشد از صد هزار گفته شد

آنچ در تفسیرات اگر گفته شود ده دفتر شود

موجز درین مختصر از مصابیح و صحیحین و تنبیه

و الاخبار الآخرة آورده شد و در واعظ المذکورین

و تفسیرات دیگر آورده است

می آرد چون عاصیان امت و گناهکاران

ملت را بدوزخ اندازند مالک بر دوزخ بانگ زند

گوید

گوید بگیرشان را آتش گرد در آید در ان هول

همه گویند الله الله آتش از ایشان بگریزد

و هفتاد فرسنگ بیشتر رود مالک بار بانگ بر آتش

زند و گوید بگیر این عاصیان را باز آتش قصد

ایشان کند و گرد شان در آید باز همه گویند

الله الله آتش بگریزد هفتاد فرسنگ بیشتر رود

مالک در قهر و غضب شود بانگ بر آتش زند

ای آتش بی فرمانی میکنی و فرمان خدای

بجا نمی آری آتش گوید ای مالک مرا

روز که مرا آفریده اند با من شرط کرده اند

که ای آتش اگر گوینده کلمه را الهی آسیبی

رسانیدی بزنم تا هفتاد هزار سال ترا بآب

عذاب بکنم وخاک تهاله ترا بباد قهر انتقام
دهند مرا چه زهره باشد که گرد کویند کان
کلمه الله در آیم طاقت عذاب آن ندارم مالک
باز غضب شود بانگ زند زبانیه همه بشوهرند
ماران وکزدمان همه سرها بر آرند باز بانگ کنند
وحمله آرند ایشان را کلمه الله فراموش شود
وآتش گرد ایشان در آید وهر یکی را درگیرد
وعزیزی از اهل عرصات خیزد وشوران
مادران وپدران وفرزندان طفل بر آید
مادران فرزندان از آفتاب در حجاب شوند
وبصد نیاز بو ورزه آرد و در دوزخ بیند
فریاد کنند واپسران وا دختران طفلان

مادر

مادر وپدر خود را که یک زمان از سینه ایشان
فرو دنمی آمدند آنزمان در آتش معاینه کنند
مغان برآرند وبگویند وا پدرا وا مادرا دختران
طفلان بروند خود را در آتش افکنند بدست
وپای مادر وپدران در آویزند آتش بریدن ایشان سی سال
بگیرند ایشان فریاد کنند وگویند خداوندا
اگر مادر وپدر اینست ومادران مارا بدوزخ اندازی
مارا نیز بدوزخ انداز ایشان گویند خداوندا
اگر مارا در دنیا کردی دیدار ایشان بما روزی
گردانیدی در عقبی مارا جدا مکن که امروز
طاقت جدایی ایشان ندارم وهر یکی مادر خود را
زاری فریاد کنند از ناله وزاری ایشان عزیزی در ملکوت

در جبروت افتد ملایکه عرش وکرسی
همه در گریه شوند وخلایق زمین واسمان
جمله زاری کنند وفغان برآرند گویند
خداوندا اگر برین گناهکاران نمی بخشی
بکجا برین طفلان رحم کن در عین نوحه
وزاری جبرئیل از حضرت جباری در رسد
وروان بیاید خلایق هر دو چشم در ره دارند
که مگر فتح بابی پیدا آمد او چند چشمه آب
از زیر عرش بیرون آرند وبدان طفلان
دهد وگوید که این آب رحمت است آتش اندازند
آتش خوف کز آب بگریزد وقطرات
چون شهاب دنبال آتش کنند تا تمام
کشند

گریه شود خلایق جمله متحیر مانند که این چه
آیت است جبرئیل گوید که آب کرم گناهکاران است
این گریه مصیبت زدگان است این آن جمعیت
که مردمان بدنیا از خوف گناه گریسته اند
فرزندان جوان وکودکان طفل که مرگ
چون یکدانه مروارید در نظر ایشان
میگشتند ناگاه از کمین گاه تقدیر عقاب
بر سر وقت ایشان پرواز کرده وهر یک
بچه مرگ گرفتار گشته آتش فراق شعله زده
سینهاء مادران وپدران کباب دلها
خراب کرده ایشان سوخته وار آهی
جگر دوز برآورده وجوی آب از چشمه روان

کرده ای مرک خانهٔ تو خراب که خانهاء
خراب کردهٔ تست از لب فرمان خدای
در سیمش میکردند و زیر عرش میدستند
تا امروز درست کیر این ما مانند کان کردد
و در اخبار الآخرة در فصل قصهٔ فاسقان
آورده است چون فاسقان و فاجران
و گناهکاران و بدکرداران و زانیان
و خمر خوران از پل صراط بدوزخ
افتند اصحابی که ایشان در دنیا متنعمها
مغرور بوده باشند ایشانرا یک غوطه
در دوزخ دهند دیگرانرا بعضی را تا آتش
تا ستالنک باشند و بعضی را تا ساق و بعضی را
تا

تا زانو مومنان امت محمد صلی الله علیه وسلم
که عاصی باشند از ایشان زیاده نباشد و علمای
امت و کم بعضی را تا کمر بعضی را تا سینه
بعضی را تا حلق بعضی را تا لب آتش بود
اما مواضع سجود و زبانی که در وی یکبار ذکر
وحدانیت خدای و تصدیق رسالت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم رفته باشد آتش بدان
نرسد و قدرت سوختن آن موضع ندارد
و بعضی گناهکاران هر امت بر پل صراط
محبوس باشند و مرمانی که کرسنه اند
در کناره روم ایستاده باشند زیری برین
بگذرد کسی چیزی نگوید و هیچ فرمانی رسد

بندگان گویند کسی را شفیع آریم تا شفاعت کند
در مشارق و مصابیح و معرفه نبشته است همه بر آدم صلوات
الله علیه وسلام آیند و گویند ای آدم بزرگی
که تو ایم خداوند تو ابید قدرت آفریده است
و سجود ملایکه و سجود خلایق کرد ایند و در بهشت
اعلی مقام تو تعیین کرده امروز شفاعت بکن
آدم گوید من نتوانم گناهی عظیم کرده ام گندم
منع بود خورده ام بر نوح روید بر نوح
او هم امتناع آرد گوید من کشتی کرده ام و گفته ام
إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي و از اهل من نبود
کافر بود من نتوانم بر ابراهیم روید بر ابراهیم
صلوات الله علیه وسلام آیند او هم امتناع کند من دنیا

سه دروغ

سه دروغ گفته ام یکی إِنِّي سَقِيمٌ دوم
إِنَّهَا أُخْتِي سیوم بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ
و این هر سه بر خلاف نه مرتکب بودم و نه
سالار راه خواهم بود و نه بتان را بت بزرگ
شکسته بود بلکه من شکسته بودم من امروز
دران حیرانم شفاعت دیگران کی توانم بر موسی
روید همه بر موسی صلوات الله علیه آیند او هم
امتناع آرد گوید من قبطی را کشته ام امروز
دران حیرانم بر عیسی روید همه بر عیسی
صلوات الله آیند عیسی گوید کافران مرا و مادر
مرا الهه خوانده اند و ثالث ثلاثة گفته اند من دران
شرم میدارم نتوانم بر محمد روید همه بر محمد صلی الله علیه وسلم

بیایند وجمیع امتهاء آدم وانبیا ذریت هم زیر علم
محمد صلی الله وسلم بیایند وگویند یا محمد بروی
دکار ما سخن ترا رد نمیکند وآنچه کرم بر تو دارد
بر کسی ندارد شفاعت امتان ما بکن آدم وَمَنْ
دُونَهُ تحت لوائی یوم القیمة محمد صلی الله علیه وسلم
قبول کنند از حق تعالی اجازت خواهد گوید
خداوندا میخواهیم که در حضرت تو گستاخی کنم
وقصه حال درماندگان امت بموقف عرضه
سازم در تیسیر الموقن مسطورست فرمان رسد
ای محمد ما دنیا وآخرت بمحبت تو آفریده ایم
ربوبیت خود بدوستی تو اظهار کرده ایم اگر
مطلوب تو نمی بودی از فلک وملک نشان نبودی

واگر

واگر مقصود تو نمی بودی از زمین وآسمان
اثر نبودی اگر تو نمی بودی از عرش
وکرسی ولوح وقلم بهشت ودوزخ نام
نبودی اگر تو نبودی از جن وبشر نشان
نبودی مر بهشت ودوزخ بدوستی تو
آفریده ام عالم وآدم بمحبت تو در وجود
آورده ام امروز روز دریافت مراد تست
وقت باداش تو است بخواه از من هرچه میخواهی
چنان خواه که دوستی از دوستی خواهد
تا هرچه بخواهی بتو دهم در اخبار الآخرة بر سبیل
اختصار مسطورست ودر مشارق ومصابیح بر سبیل
اطناب که چون سید علیه السلام را اذن شود

دست از آستین شفاعت بیرون نتواند
کرد قال الله تعالی مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ
اِلَّا بِاِذنِه پس سید علیه السلام بعد از
زیر عرش آید خدای را سجده کند و دیری
در سجده ماند فرمان رسد محمدا سر برآر سید
علیه السلام سر برآرد خدای را حمد و ثنا گوید
بدانچ مر او را الهام شود پس گوید خداوندا
امتی گناهکار اند و جمعی بدکردار از وی بیم
و سامانند از کرده و گفته پشیمانند اگرچه
بندگان بد اند اما بندگان تو اند اگر ایشان
بیامرزی سزای آنی و اگر عقوبت کنی
سزا اند اِن تُعَذِّبهُم فَاِنَّهُم عِبَادُکَ

وان

وَاِن تَغفِر لَهُم فَاِنَّکَ اَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ
حق تعالی میان فساق خلائق که در دوزخ
و بر سر پل محبوس مانده اند حدی پیدا
آرد فرمان رسد که مقدار شفاعت محمد بار دوم
سجده کند دیری در سجده ماند گوید اُمَّتِی اُمَّتِی
یا رَبِّ اُمَّتِی باز فرمان آید محمدا سر برآر
محمد علیه السلام سر برآرد خدای را حمد و ثنا
گوید باز هم بر آن جمله حدی دیگر پیدا آرند
از آن جمع که مقدار بیرون آرند باز محمد نوبت
سیوم سجده کند گوید اُمَّتِی اُمَّتِی و دیری
در سجده بماند فرمان رسد محمدا سر برآر محمد سر برآرد
باز حق تعالی حدی پیدا آرد فرمان شود آن مقدار

دیگر امر بزنم بهشت طایفه از گناه کاران مانند
که در قرآن درباب ایشان ذکر خلود نارست
بود بعضی مؤمنان متقی که از پل صراط
گذشته اند و در کنارهٔ دوم ایستاده بعضی مؤمنان برادران
خود را در دوزخ ببینند فریاد برآرند خداوندا
ایشان در دنیا با ما روزه داشته اند و نماز
گزارده اند و حج کرده اند خداوند ایشان را
بیامرز فرمان رسد ای مؤمنان کسانی که
شما می شناسید بیرون آرید ایشان آن
طایفه را بیرون آرند در میان یکی از
دوزخیان مر ابهشتیان را بشناسد گوید
ای فلان مرا نمی شناسی من آن کسی ام

که تو

که تو آب وضو کردن داده ام مؤمن ایشان را
شفاعت کند باری تعالی ایشان را در بهشت
فرستد باز فرمان شود ای مؤمنان شفاعت
شما قبول کردم در دل هر که مقدار دیناری و نصف
دیناری ایمان است بیرون آرید در تمهید [illegible]
مسطور است باز ملائکه را فرمان رسد انبیا
شفاعت کردند مؤمنان شفاعت کردند
بشفاعت ایشان من طایفه را از گناهکاران
بیرون آورده ام شما چرا شفاعت نمی کنید
بشفاعت شما هم طایفه را بیرون آرم جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و کروبیان و حاملان
عرش هم شفاعت کنند فرمان رسد در دل

هرکه مقدار حبه دانه‌ای ایمانست بیرون
آرید بیرون آرند در مصابیح و مشارق مسطورست
تا گرت جهارم محمد صلی الله علیه و سلم
سجده کند و دیری در سجده ماند فرمان رسد
محمد سر برآر که امروز ترا خشنود خواهم کرد
محمد سر برآرد و خدایرا حمد و ثنا فرمان رسد
هرکه یکبار بدنیا کلمه لا اله الا الله از اخلاص دل
گفته است بیرون آرید بیرون آرند در
مصابیح مسطورست ملایکه دوزخ گویند
خداوندا در دوزخ کسی از اینها که در دل
او ذره خیر باشد نماند هست فرمان رسد
ای خازنان تا بشفاعت انبیا و اولیا و ملایکه

ومومنان

و مومنان طایفه طایفه گناهکاران را از دوزخ
بیرون آوردیم اکنون کسی نماند است که
شفاعت باقی کند جز من که خدایی همه ام و خالق
همه ام رحمت خود را شفیع حال ایشان آرم
و آن کسانیک از شفاعت نومید شده‌اند
بیرون آرم پس حق تعالی ید قدرت
قدیم خود در اندازد و کسانیک از ایشان چیزی
نیکی وجود نیامده باشد و همه عمر بدی کرده
باشد بیرون آرد ایشان سوخته و سیاه
گشته چون انگشت بیرون آیند جویی از
زیر عرش بیرون آمده آنرا نهر الحیوة
خوانند ایشان را در آن غوطه دهند ایشان

ایشان جوی چون گیاه سبز و تازه بیرون آیند
ایشان را عتقاء الله نام نهند در تحمید المعرفه
مسطورست بر آرد بار دوم حق تعالی
ید قدرت خود را اندازد و طایفه دیگر را
که جا بجا در درکات مانده باشند چنانچه
مرغ میان خاک دانه تفحص کند بچیند همچنان
تتبع کند بیرون آرد در نهر الحیوة بشویند
ایشان را جهنمیان گویند در بهشت اهل
بهشت ایشان را عتقاء خوانند و این طایفه
را جهنمیان گویند باز فرمان رسد بملائکه
تفحص کنید کسی از گویندگان کلمه طیبه در دوزخ مانده
باشد گویند خداوندا چهار نفر مانده اند فرمان

شود

شود بیرون آید بیرون آرند باز فرمان
شود بدوزخ بگویید ایشان بحجب باشند
گویند خداوندا انبیا تو فرموده اند هر کرا
از دوزخ بیرون خواهند آورد بار بدوزخ
نخواهند فرستاد فرمان شود راست گفته اند
ایشان را میان بهشتیان ببرید در اخبار الحجره
مسطورست باز فرمان شود تفحص کنید کسی
از گویندگان کلمه شهادت بدوزخ مانده باشد
گویند خداوندا چند نفر کشتگان مسلمانان
که بناحق کشته اند مانده اند و هر یکی را هفتادکان
هزار بار در دوزخ قصاص شده فرمان شود
مقتولان را بپرسید اگر عفو کنند بیرون آید

و لا امروز هر یکی را بخرمایم تا بر پل صراط
که مظالم که امت تو با ما نمودند هفتاد هزار
بار دیگر قصاص کنند و به دوزخ افکنند که
وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ملائکه بروند هفتاد هزار
و احاضر آرند در آن محل فاطمهٔ زهرا
بدست گرفته خون آلود کرباسها و روان شده
و جامهای خون آلوده او بدست دیگر در وظالم
کاه حاضر آرند فریاد کنند خداوندا داد بخواهم
سید علیه السلام را حاضر شود سید علیه السلام
برود بر سر فاطمه حاضر شود گوید ای فاطمه
کشتند حسین را بر غضب فاطمه گوید ای پدر

محمد

بکن تو امت تو این فرزند غریب مرا در دشت کربلا
تشنه حلق بریده اند و سر از تن جدا کرده اند و چندانی
بر سر نیزه داشته اند که بچنگ خالی در کله
این جگر گوشه مرا بی‌صبر نهاده مرا امروز داد
خود بستانم ملائکه گویند ای فاطمه درین بنگاه
هزار سال و یزید و عبدالله و عمر سعد
و عبدالله زیاد و شمر و اوباشی را که کشتگان
فرزند تو اند در دوزخ هفتاد هزار بار
قصاص کرده اند و گوشت و پوست ایشان را
در آتش گداخته هنوز چه مطلوب داری
هم درین مقالت باشند که بر سر خلایق
در هوا آواز سرود و چنگ و رباب و دف و نای

رقص و سماع پیدا آید همه نظر بالا کنند کوشکها
بینند چون ملخ در هوا پران شوند و تمام روی
هوا گرفته هر یک از یکدانه مروارید بقیاس تمام
دنیا هر یکی از یکی هفتاد هزار غرفه در هر غرفه
هفتاد هزار حجره در هر حجره رقصی و سماعی
و سروری اهل عرصات از شنیدن
آن همه مست گردند و متحیر ملائکه را بپرسند
این کوشکها چیست ملائکه گویند این کوشکها
هست که زیر عرش بود این زمان فرمان
شده است تا در بهشت برود برای کسانیکه
امروز میان خون گناهان خود کله کرم
بخدا همه فریاد بر آرند عفونا عفونا خداوندا

بجنیدم بجنیدم فرمان رسد تا آن قاتلان را
بیرون آرند در مصابیح مسطورست و احیا الآخرة
نیز بعد دو نفر باشند در دوزخ ایشان
فریاد کنند چنانکه از فریاد ایشان خلایق
عاجز آیند فرمان رسد ایشانرا بیرون آرید
بپرسید این چندین فریاد چیست گویند
خداوندا برای آنکه طمع تو بر ما رحم آید فرمان
شود رحمت من بر شما آنست که بروید خود را
باز در دوزخ افکنید یکی بدود برود خود را
در دوزخ افکند فرمان شود یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم آتش بر وی باغ بوستان
گردد دیگر ایستاده ماند فرمان رسد هنوز طاعت

فرمان آمد کی گوید خداوندا من شنیدام
کسی را تو از دوزخ بیرون آری آتش
دوزخ بر آن حرام باشد من در حرام چون نیافتم
فرمان رسید آری همچنین است او را در صف
بهشتیان بوید در نبشته اللوح مسطورست
آخرین کسی که از دوزخ بیرون آید
نام او هناد باشد او از دوزخ فریاد کند
گوید خداوندا انبیا و ملائکه و اولیا و اتقیا
هر کسی کسی را شفاعت کرد مرا کسی یاد
نکرد مرا تو یاد کن نومید ماندام فرمان رسید
من در یاد توام اما گناهی که تو کرده بودی
تعجیل بیرون آیی او بنالد و بگوید خداوندا

قصه هناد

اگر مرا بیرون نمی آری روی مرا از آتش
بگردان و پشت مرا سوی آتش کن چندین
چیز دیگر نخواهم فرمان رسد اگر همچنین کنم
چیزی دیگر نخواهی او عهد کند که نخواهم
روی او بگردانند و سمت بهشت کنند و پشت
سوی دوزخ همی که نظر او بیرون بهشت
افتد بنالد گوید خداوندا بر لب دوزخ
قرار ده فرمان رسد تو عهد کرده بودی
چیزی دیگر نخواهم فرمان رسد او را بر لب
دوزخ برند چون آنجا آید در حالی او درختی
باشد همی که نظر او بر سایهٔ آن درخت افتد
بنالد گوید خداوندا در سایهٔ آن درخت جای ده

فرمان رسد تو عهد کرده بودی که چیز
دیگر نخواهم گوید همین قدر میخواهم اگر
بدهی عهد کردم چیز دیگر نخواهم فرمان شود
درخت روان شان و خبر آن کی بر ابنوای
بنشین در سایه آن درخت آید باز از آنجا
بیشتر قریب بهشت درختی دیگر بیند گوید
خداوندا در سایه آن درخت قرار ده فرمان رسد
تو عهد کرده بودی که چیز دیگر نخواهم گوید همین
نخواهم اگر بدهی عهد کردم چیز دیگر نخواهم
فرمان شود زیر آن درخت رو دیگر اعجاز رود
همین که نظر او در بهشت افتد گوید خداوندا
اگر در بهشت نمی فرستی بود در بهشت جا ده

فرمان

فرمان رسد تو عهد همین زمان کرده بودی
که چیز دیگر نطلبم فرمان رسد برو در بهشت
رو چون برود در بهشت آید از آنجا حور و قصور
معاینه کند فریاد بر آرد خداوندا بطفیل همی
مرا درون بهشت فرست فرمان شود ای
بنده مرا هر بار عهد میکنی و می شکنی این چه
عقل است گوید همین قدر میخواهم اگر بدهی عهد
کردم بعد از این هرگز از تو چیزی نخواهم
حق تعالی بی لب و دندان و بی کام و بی
زبان تبسم کند و گوید بنده مرا اینچنین عهدها
وفا میکند چون در بهشت رود فریاد کند گوید خداوندا
برای من جا نمانده است در بهشت بهشت پر است مرا کجا روم

فرمان شود بر وجای تو خالیست آن هم چند
دنیا ده بار بیش فرشته پیش شود
وجایی غایب گوی کی بیند ده چند دنیا
ور وزن باید از حوران عین وجیز دیگر
ناخواسته یکی به باید پس گویند آنچ
مرد با فتمام کسی نیافت وکم مرتبه باشد
در بهشت آمدیم در نصه بستان در تمهید [الموفق]
سطور مت چون اهل بهشت [صح] سلامت
از پل صراط بگذرند گویند الحمد لله
الذی اذهب عنا الحزن پس همه منتظر
مانند در بی فرمان رسد هر کرا بر واحج
بر خیزد بهشت آید کسی نخیزد بار سوم این فرمان
دوم بار باز
گویند

گویند خداوندا بنده را بر خالق چه حق [بارشد]
فرمان رسد وجنة عرضها السموات
والارض اعدت للمتقین الذین
ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس [ایشهارا]
بر ما حقی وحقها ست گویند تا بر خیزند
متقانی که در راه خدا تعالی وقتی کر [سنند را]
نانی یا [در] معرکه جانی داده باشند و بانسم [تا را]
انی خوراینده وانکسانی که وقتی در وقت
غضب خشم فرو خورده وگناه مجرمان [عفو کرده]
برخیزند فرمان شود اما دیگران ازد کراند
بطعنه شما بهشت میدهیم شمان مقدمه [شنوید]

وهمه بر چشمهٔ رضوان روید بیایید
است آنجا که از زیر عرش می‌آید آنرا
چشمهٔ رضوان خوانند بر سر آب آیند
فرمان شود غسل کنید همه غسل کنند
چون از آنجا بیرون آیند رویها ایشان
چون ماه شب چهاردهم باشند وجودها
ایشان چون نقره خام وصاف چون (سپید و روشن)
شیشه رخام باشد چنانک هیچ چیز را
حایل نشود وهرچه پس پشت ایشان
باشد از طرف سینه بنماید و عورات
حسن آنچنان شوند که حوران رشک
برند فرمان شود تا ملایکه درآیند وترتیب

آراستن

آراستن فوجهاء ایشان وروان کردن
سوی بهشت بکنند ملایکه درآیند صد وبیست
فوج امت محمد صلی الله علیه وسلم باشند وچهل
فوج امت جمیع پیغامبران دیگر پیغامبر ما را
اوتقدم کنند علمی سپید برپا کنند محمد
صلی الله علیه وسلم با امت خود زیر آن علم
بایستد عقب آن علمهاء دیگر هر یک پیغامبران
باامت خود زیر علمی بایستد علم محمد صلی الله
از علمهاء دیگر یکی یک بلند باشد همه در آن
میان جبرئیل واسرافیل ومیکائیل باهفتاد
هزار فرشته بردست هر یکی طبقی از نور
وطبقی از عطر از حضرت مالک الملک تعالی

وتعوش باستقبال مؤمنان آیند
رضوان با اهل بهشت استقبال مؤمنان
کنند وصد هزار تختهاء جامه از حلیهاء بهشت
همه حریر و دیبا و زنکینی از سندس واستبرق
ومعصفر وصد هزار تاجها مرصع
ومکلل وصد هزار کمرهاء نور وصد هزار
هودج زرین مرصع ومکلل برابر خود آرند
محمد صلی الله علیه وسلم ومؤمنان را
مصافحه کنند وهمه را حلیهاء کوناکون
بپوشانند وتاجها بر سر نهند وکمرهاء
نور بر میان بندند وهر یکی را بر براقی
سوار کنند وزنان مؤمنان در هودجهاء

بنشینند

بنشینند وتختی از نور بر پا کنند زرفرف
نام تختی است آراسته بانواع زیورها
که وصف آن جز خدای عز وجل هیچکس نداند
محمد صلی الله علیه وسلم بر آن تخت بنشیند
وفرشتگان بر دوش کیرند وتاجی از نور
بحکمت خدائی تقاضا کنند بر سر او نهند
وجبه‌ای از نور مرصع ومکلل وبزرین انواع
جواهر که وصف آن کسی نداند که کند
واسرافیل وجبرئیل بر سر محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم بگردند بر پیش باب
جوی بهشت برانند تخت محمد را پس انبیا
دیگر همه عقب مؤمنان فوج فوج میروند

ومیکائیل دیگر ملایکه ازان طبقهاء نور
وعطر بر سر مؤمنان نثار میکنند و جبرئیل
در رکاب محمد صلی الله علیه وسلم با هشتاد
هزار براق با زین و لگام زرین مرصع
و مکلل در رکاب محمد صلی الله علیه وسلم
میروند در تمهید المؤمنین آورده است که پسران
محمد صلی الله علیه وسلم قاسم و طاهر و طیب
و ابراهیم پیش او اسپان بهشت بر آنها
جولان میکنند و پس روی محمد صلی الله
علیه وسلم میروند و هفتاد هزار علم نور
سپید و لعل و سبز پس پشت محمد صلی الله
علیه وسلم افراخته مغنیان هزار داستان
و از بهشت

چون

چون هزار داستان هر طرفی سرود
میگویند و پرندگان گوناگون در هوا
بر سر مؤمنان بانواع ترنم مینوازند بر سر همه
سایه کرده میروند و مقربان خوش الحان بهشت
این آیت وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ
زُمَرًا میخوانند و نغمها خوش می آرند
آدم جمیع انبیا انوقت زیر لوای محمد صلی الله
علیه وسلم می آیند آدم وَمَنْ دُونَهُ
تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ غلغله در ملکوت
اعلی می افتد که محمد صلی الله علیه وسلم
با اهل بهشت میرسد حوران و غلمان
بر بامها بهشت بتماشا بر آیند کروبیان بر بام

عرش بنظاره ایستند وتری الملائکة
حافین من حول العرش یسبحون
بحمد ربهم در برجی از برجها بهشت طبل
خود می میکوبند وکنکرهای علمهای نور
بر پا کنند بادار وکیر و دارائی که در وهم در
نکنجد و هیچ زبانی بیان آن نتواند کرد
محمد صلی الله علیه وسلم با مومنان
بو در بهشت آید کمینه کسی که از امت محمد
کزرد و بر بالای قدر دار وکیر و هزار بادشاهی
در بهشت باید که سلیمان داود صلوات الله علیه
در دنیا بود وهمیشه آن مقدار دارات
او را در بهشت باشد و چون نظر مومنان

بو در بهشت افتد همه کویند الحمد لله
صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء
من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین
چون بو در بهشت رسند حق تعالی بی کام
و بی زبان ندا کند چنانچه همه خلایق بشنوند
کویند ادخلوها بسلام آمنین پس فرمان
رسد ای محمد تو امت خود را از دری
کمر استاده بهشت درآر محمد صلی الله
علیه وسلم با امت خود درون درآید کلمه
بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند قدم
در بهشت نهند مومنان جمله در عقب او
آیند و حمد خدا را کویند الحمد لله الذی

أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ خازنان
بهشت پیش آیند وگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ملکا و
پادشاها صمدا و الها بحرمت محمد و اهل (بیت)
او این بندهٔ مسکین خود را گناهکار بدکردار (است)
و امیدوار برحمت غفاریت آن روز جمله
آن جمع گردانی و برابر محمد در بهشت در آری
بحرمت النبی و آله و یرحم الله من قال
آمینا ه پس محمد صلی الله علیه و سلم با جمیع
مؤمنان بر لب حوض کوثر رسد حوض
ببینند کنارهای او از درّ باشد و چون
آفتاب روشن و درخشان و گل او از مشک اذفر

بود و طول و عرض او یکسان ماه راه آب
سپیدتر از شیر و شیرینتر از شهد بود و خوشبوتر
از گلاب و زعفران باشد و در کنارهای او
بعدد نجوم آسمان کوزها بلورین باشد (سیمین) و قدح
محمد صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود
آب بر کند بمؤمنان دهد اول هیصد نفر
فقراء مهاجران را دهد بعده امت و دیگر را
همه بخورند و گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا
لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
و بعد هیچ وقتی تشنه نشوند پس ملائکه فرمان
بهشت شوند بمرتبه را لایق درجات و مقام
و خانه و قصر او برید بیگنید و ایشان را ملائکه

همین حفظه کراما کاتبین باشند
که امروز ملازم ما اند در بهشت مصاحب ما
باشند ان شاء الله تعالی ملائکه بیش شوند
و هر یکی را سوی خانه و مقام او روان کنند
و بیک روایت جمیع مؤمنان [illegible] جاوید
بمانند چنانکه امروز در دنیا داشتند
مطلوب [illegible] هشت بهشت است زیر یکدیگر
که بر آسمان هفتم آفریده شده اند و هر هشت
زیر عرش اند زبر ایشان عرش است
چنانکه زیر دنیا آسمان است و این معنی
در کشاف در سوره والذاریات نیز آمده است و در
آورده است بقول ابن عباس بهشت اول را

دار الخلد گویند از نقره خام است در عوام
مردمان نزول کنند بهشت دوم را دار المقام
گویند از زر سرخ است اغنیاء شاکر آنجا
نزول کنند بهشت سوم را دار السلام گویند
از یاقوت سرخ آفریده است فقرا و صابران امت
آنجا ساکن شوند بهشت چهارم جنات عدن
گویند از زمرد سبز است خادمان یعنی عبید
و اماء مؤمنان که ایشان را آن روز مرتبه
مساوی است مرتبهٔ دوستان خدای باشد
سیاحان و عاملان و غازیان و زاهدان
و امامان مسجد آنجا نزول فرمایند بهشت پنجم را
دار القرار گویند از مروارید روشن است علمای کم عمل

و حافظان آنجا فرود آیند بهشت هشتم
جنات النعیم است و آن از زمرد لعل
شهیدان حکمی چون مطعون و مبطون
و غریق و موذنان آنجا باشند و بهشت
را جنات المأوی خوانند شهداء حقیقی
و متقیان و کاظمان و عافیان در وی در آیند
بهشت هشتم را فردوس نام است و آن از نور است
علماء با عمل آنجا باشند و میان غرفه که بر وسط
طریق ابر نماید و آن غرفه از نور رضائیست
و او را محمود خوانند پیغامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم
آنجا نزول فرماید هر یکی مقام و درجات
بر اندازه طاعت خود بیابند و هم چیزها

همانند

معاینه کنند که ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر فی القلب البشر به چشم ببینند مثل
آن وقتی دید و نه گوش هیچ شنوند شبیه
آن شنیده باشد و نه در خاطر هیچ صاحب تفکری
تمنی آن کرده باشد در رساله جوهری مسطور است
کمینه کسی که در بهشت مقام او را در دنیا چندان
طاقتی بوده باشد بروی کوشکی دهند هم چند
دنیا یار که بنا او یک خشت از زر باشد
و یکی از نقره و کلابه او مشک اذفر بود و کلوخ
او در مرجان و لعل او یاقوت باشد
و خاک آن خانه زعفران باشد و در آن خانه
هفتاد هزار ایوان بلند بود که سقف آن از زمین

بیان صورت قصور کوشکها

بانصد سال راه ودر وغرفها وحجرهاء
ودر غرفه جمع حوران وغلمان باشند
که سرود وسماع ایشان روح را روحی
ودل را فرحی حاصل آید ودران خانه
هفتاد هزار باغ بود ودران خانه هفتاد
هزار بوستان بود که تنه هر درختی
از زر وشاخهاء از مرجان لعل وبرکها
از زمرد سبز باشند ودر هر درختی آن قدر سایه
باشد که اسب دوند صد سال از سایهاش
نتواند گذشت ودر هر درختی هفتاد هزار میوه
گوناگون باشد همین که یکی ازان بشکنند
بجای آن در زمان دیگر بیرون آید بجهة

وهر میوه که ازان بخورند هفتاد نوع
لذت گوناگون دهد ازانها اگر امروز آن
لذت بر کام مرده نهند در حال زنده گردد
وهر بار که میوه بهشت کاز زنند وبخواهند
همان قدر که ازان بچیند باشند فی الحال مغز تازه
دیگر بجای آن بیرون آید وتا آنکه بخاید
این بو درست بان درست گردد وهر چند
که بخورد هوس بیشتر باشد وسیری نبود
ودرخت یکی بهزار باشد وزمین آن باغ
از یاقوت سرخ وزمرد وسبز باشد وگیاه
او زعفران باشد ودران خانه از درخت
طوبی وسدره یکان شاخ بود که اسب دونده

صد سال از سایه آن نتواند گذشت و در هر یکی
هزار هزار میوه و در زیر برگی هر چه خواهد
بود که اهل بهشت از آن برابر سازد و در هر
خانه هزار بار کنگره باشد از براق و اسپ و شتر
و هر که بر ایشان سوار شود ایشان را ببرند
هر جا که خواهند بروند و چهار جوی روان
باشد که یکجا برود و یک بدیگری نیامیزد
یکی جوی شیر دوم شراب سیوم شهد چهارم
آب و بروایتی گلاب چنانچه باری تعالی
در قرآن مجید و در فرقان حمید یاد کرده است
فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار
من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة

للشاربین و انهار من عسل مصفی اه
و چون خواهد که این بنده مؤمن در این خانه
آید فرشتگان ندا کنند ادخلوها بسلام آمنین
اسکن خالدا و مخلدا در آی بامان تمام و سلامت
تمام و ساکن شو با فرحت فراوان و راحت بی پایان
پیوسته در وی زنده باشی و گاهی بنکبتی نخراشی
و این بقا باشی فنا نپذیرد و هلاک نشود
و قوتی نمیرد و پیوسته در وی باشی با مری
و همگی نباشی بلکه باشی خیر انسانی
هیچ اندیشه و غم نیاید الا اندیشه نعیم
و فرحت و استراحت و تو وقتی بری
و حقیقی ندیمی پیوسته جوانی مالی و نعمت

این خانه نو باشد و کهنه نشود و او را آن قدر
که خواهد بلک او طلبد حلها رنگی دهند از
استبرق و زعفران و معصفر و جز آن و حریرها
لعل و دیبا سبز و کسوتها گوناگون بخشند
که هر ساعت هزار نوع کسوت بگردانند و از آن
حلها هر زمان گوناگون دهند و تاجها مرصع
و نکلل که هر دری از مروارید چون آفتاب
روشن و تابان باشد بدو دهند او هر زمانی
تاجی دیگر بر سر نهند و او را هزار خادم دهند
و چهل هزار غلمان و بیست هزار کودکان
طفل چون در مکنون پیش او بازی کنند
وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ

إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا و هنهای
روح پرور بخشند که مغز استخوان ایشان از بیرون
ساق بنماید و اگر یک انگشت خود بدنیا
ظاهر کنند همه عالم عاشق و دیوانه و واله و شیدا
گردند و او را قوت جماع چندان دهند که هفتاد
سال دنیا یک جماع او باشد در صحیفه المعرف
مسطور است که برای او یک قبه از دانه یکی
مروارید سپید همچون دنیا نصب کنند که طول و عرض
او گونخابیه سالم ناصفا باشد و هر زمان
بادها از هر کنگره آن قبه عطرهایی که از بوی
خوش آن عالم تازه شود و مرده زنده گردد
برانگیزد و آن قبه را چهار در باشد از زمرد سبز

که پیش هر دری هفتاد هزار دریچه است
میان آن دریچه مسافت آن مقدار است
که میان مغرب و مشرق و در هر دریچه هفتاد
هفتاد هزار مرغزار است در هر مرغزاری
هفتاد واری است در هر واری هفتاد
هزار دریچه سبزستان است و در هر سبزستانی
هفتاد هزار باغ است در هر باغی هفتاد
هزار نخلستانی هفتاد هزار گلستان است
در هر گلستانی هفتاد هزار روضه است
در هر روضه هفتاد هزار گلشن است
در هر گلشنی هفتاد هزار گلزار است
در هر گلزاری هفتاد هزار سبزه زار است

در هر سبزه زاری هفتاد هزار لاله زاری
هفتاد هزار کوشک است در هر کوشکی
هفتاد هزار میدان است در هر میدانی
هفتاد هزار سرایست در هر سرایی
هفتاد هزار جوی آبست و بر لب هر جویی
هفتاد هزار غرفه است در هر غرفچه
هفتاد هزار منظرست در هر منظری هفتاد
هفتاد هزار درست در هر دری تختی
از زمرد سبز نصب است و گرد هر تختی
حوران و غلمان و ساقیان ایستاده اند
که ماه و آفتاب مقابله جمال ایشان نیز ...
و پیش هر یکی سرودی و سماعی و رقصی است

ازانها که اگر نغمهٔ ازان بگوش اهل دنیا
آید همه بیهوش گردند ودرین غرفها وایوانها
همه نخلبندی وبریاحین وتصور ونقش بندی
بعنایت باشد که بوی آن دل را نوری وحشتم را
سروری حاصل آید واو درباغات وغرفها
وخانها ومقامها هرجا که دل او بار بهل وخاطر
او رغبت باشد بگردد وتنعم گیرد ودرین
باغات درکناره جویها وسایه درختان
هفتاد هزار تخت زمردین برای او
نصب کرده باشد ودران غلامها حریر
ودیبا افکنده وبالشتهاء اطلس داشته
وهشتاد هزار خادم قدحهاء بلورین

و

وکاسها زمردین وابریقهاء سیمین ونقرانهاء
زرین بدست گرفته ایستاده که در هر یکی شیر
وشراب وشربت وهزار نوع گونه میوه
ونعمت بوده وحوران وغلمان وساقیان
خوش منظر کرده یکی ازان تختها الوان آراسته
بانواع زیب وزینت باطبقهاء عطر ونقل
وانواع فواکه وجامهاء حریر داشته منتظر مانده
ومغنیان کرده هرچنی رقصی وسماعی
برگرفته وعروسکان طبقهاء نور بر دست
کرده مترصد ایستاده تا بو هرچنی که اورا
خوش آید استراحت فرماید ایشان
گر نور برفرق او نثار کنند وبو هرکدام

عورت که او را خوش آید از حورا و زنان
فی الحال بدو نظر کرد او در آید و او بکار خود
مشغول گردد و هر چه رغبت برد از خوردنیها
از شراب و میوه و شربت و نعمتهاء الوان
و گوشتهاء پرندگان دم بدم بخورد و بخوردن
آن اشتغال دارد فرق میان راحت افتد
و در همه تن لذت باقی بماند و هرگز محو نشود
و هر چند که بخورد هوس بیشتر و رغبت
افزون تر باشد و از هر طعمه و آوندی
که چیزی بخورد و بیاشامد هنوز آن در دهن
باشد همان قدر دیگر در آن طبق و آوند
مزید گردد و همان قدر شود که بود و بیک روایت
زیاده شود

اگر

اگر چیزی از جنس طعام هوس شود فی
الحال کاسه‌ای بران از زیر سر او فرود آید
و پر نشت و خواجه باشد از اطعمه انواع
هر سی نوع و هفتاد نوع طعامها دیگر گوناگون
از آنها که وصف آن در هوای غیری نداند
و بخوردن آن [illegible] رغبت کلی
تمام باشد از آن که خواهد بخورد باز کلنک
پرد بود و آن را بوطی و غلیظی و خلطی
در بهشت نباشد و در آن مجلس عود سوزها
بر وابی کرده باشد که از آن بوی مشک
و عنبر آید اما نه چون مشک و عنبر دنیا
بلک از آنها که اگر ذره از آن بوی امروز در دنیا

آیند همه مردمان سر از لحد خاک بر آرند
و زنده شوند و هرچه جسم را از آن باشد
و دل را هوس بود دهد وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي
الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ حال کسی او را
در دنیا چندان طاعتی بوده باشد این است
و هم از این [illegible] لازم گردد که [illegible] تیان را
و غازیان را و شهدا و صلحا و علما و حاجیان
و امامان و مؤذنان و نیکان زاهدان
و عابدان و مصلیان و صایمان و حافظان
و محسنان را جای درجها و منزلها خود
بود در مصابیح و اخبار آخر مسطور است اهل بهشت
در همه عمر سی سال بر روایتی چهل سال و در طول

هفتاد کان و در عرض شش کان کرده باشند
و در تکمیل المعرفة و اخبار الآخرة مسطور است روی ها
همچون ماه شب چهاردهم درفشان چون
شمع تابان باشند و در هر کوچه و محلت
فرشتگان ندا دهند بعد از این شما همه وقت
در صحت و راحت و هزار گونه و فراغت باشید
و در امن و استراحت با صد هزار بهجت
و فرحت بوید و هیچ وقتی زحمت و ملالت
شما را نه باشد و اندیشه و فکری در ضمیر شما گذرد
تکونوا خالدین فیها رضی الله عنهم
و رضوا عنه و انبیا و شهدا در غرفها
باشند که آن از بهشت مانند ابر در هوا ایستاد

و روهاء ایشان مانند آفتاب وماه نماید
چنانکه امروز در فلک مینماید مؤمنان
یکدیگر طواف کنند وملاقات کنند دوستان
با دوستان نشینند ومجلسها کنند رفیقان
با رفیقان وهم نفسان یکجا شوند ومجلسها
سازند ودر آنجا جوی وباغات ضیافتها
کنند واز حکایت دنیاوی هرچه موجب
فرح وشادی باشد همه یاد آید ویکدیگر
حکایت کنند ودران جمع از هر جنس نعمتها
بهشت از طعام وشراب ورقص وسماع
بهرها گیرند وهر امتی هر روز بملاقات پیغامبر
خود رود وامت محمد صلی الله علیه وسلم هر روز

با محمد علیه السلام ملاقات کنند واز جمال او بهره گیرند
ودر نهایت الوقت همی آرد اهل بهشت را شغل
و راحتها بسیار بود اما اغلب این سه چیز بود
یکی خوردن واشامیدن دوم سماع ورقص
وسرود وهر دو نوع اکثر احوال در جمیع یاران
ودوستان وهوا خواهان همه باشند
که در دنیا داشتند ودران اول مایده که در آن بخورد
هشتاد هزار کاسه بود اجناس دیگر بر اندازه آن
سیوم اکثر احوال جماع بود دران جویها
وباغات وغرفها میان زنان حور وآن جماع را
لذتی بود که در وهم آدمی نگنجد مگر معاینه
معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی وهر بار که

جماع کنند و کنیزکان و حورا بهشت همه را اگر
وا از زنان دنیا هم کرد او باشند اما حوری
و سراری آنک او را خوش کنند بروا اند
وآنک او را خوش نکند مردی را از جنس
عیب نخواهند در جواری و خدمتکاران
و غلامان ملک دست و تصرف چیزی نشد
وا نماید و هر یکی از غلام و کنیزک و مملوک
که در دنیا داشتند آنجا او را مرتبه و عزت
از خونکاران زیاده باشد و همه احترام کنند
و هر یکی نعم و راحت اما مسطور است
چنین دوستان با دوستان ملاقات کنند
و مجالس خواهند ساخت ایشان نیز با

خونکار

خونکاران و مجلسها سازند و خونکاران
بدین که خدام خود را درین مرتبه ببینند صد نوع
راحت باشد غیرتی و حقد و کینه نباشد
آن زنان را که در دنیا با سراری سبب شوهران
عداوت بردی آنجا یکی بهزار باشد
و در اخبار الآخرة مسطور است که در بهشت بازاری
ست که آن را سوق الجنة خوانند مهمانی
بهشتیان آنجا باشند و در آن بازار بیع
و شرا نباشد همین صورتها خوب باشد و ملاقات
یکدیگر بود هر صورتی که کسی را خوش آید رو
دهند در مصابیح و غیر ذکر مسطور است چون بهشتیان را
در بهشت از انواع نعمتها و راحتها هر چه خواهی

براي ايشان وعده كرده بودي حفظها
كامل كرديد وخرمه كردند فرمان حق تعالى
بملايكه رسد تا براي هر يكي هفتاد كمان
براق بازين ولكام مرصع ومكللت جبيت
بوند وكويند خداي تعالى شما را سلام ميرساند
وميكويد يكي مهمان من آيند همه برخيزيد
وبران جنيبها سوار شوند ودران بازار
جمع شوند فرمان رسد تا براي ايشان
منبرهاء نور ومنبرهاء مرواريد ومنبرهاء
ياقوت ومنبرهاء زمرد ومنبرهاء زر وكرد
بركرد آن كرسيها هم اوين جنت نصب كنند
وكرد بركرد از مشك وكافور وزعفران

تودها

تودها كنند بس هر يكي را باندازه مرتبه عمل بر منبرهاء
وكرسيها بنشانند وكساني را كه عملي نباشد بران
تودهاء مشك وكافور جاء دهند وهر يكي چنان
تصور كنند درجه كه من دارم كسي ندارد تا سبب
درجه كه من دارم كسي ندارد تا سبب درجه غيري
وحقدي وكينه نباشد چون همه بر منبرهاء وكرسيهاء
وتودهاء مشك وعنبر بنشانند فرمان رسد اي
مومنان واي اهل بهشتيان از من خشنود شديد
بار الها همه جواب كويند خداوندا چيست مارا كه خشنود
نشديم تو ما را چيزي داري ودر حق ما چيزي
كردي كه در هيچ كسي نگنجد از دوزخيان عذاب
كردي واز الصراط واز دوزخ كذرانيدي وبهشت
رسانيدي فرمان رسد اين زمان چيزي بهتر از آن
روزي خواهم كرد كويند خداوندا ازين بهتر
چه خواهد بود فرمان رسد خشنود باشم وهركز
از شما خشنود كم نشود وهرچه خواهيد از ما تمنا كنيد
پيش خود موجود بينيد در تحت المعرفة سطورست
وبين ميان كروهي از زنان تو ما خير كويند
خداوندا در بهشت چه زنان شوهر دارند ما بشوهر

در دنیا شوهری نداشتیم در باب ما حکم فرمودی
فرمان شود اگر از آدمیان کسی را خوش میکنید او را
بخواهید ولا جنس حور را مردان آفریده ایم از ایشان
هر یکی بخواهید بعضی با آدمیان راضی شوند
و بعضی مردان از جنس حور را جبرئیل را
فرمان شود میان ایشان عقد نکاح ببندد
و حق سبحانه و تعالی بی کام و بی زبان خطبه
نکاح ایشان بخواند باز طایفه دیگر از زنان
بر پای خیزند و گویند خداوندا جمله زنان [illegible]
شوهران داشتند و ما بیوه ماندیم در دنیا و کسان
و کسان شوهران داشتیم امروز منازعت
میشود هیچ کرا بی قطع نمیکنند فرمان شود
رضا بر دست شماست هر کرا میخواهید اختیار
کنید در قصایح و اخبار الآخرة مذکور است
باز فرمان رسد ای مومنان از ما خشنود شدید
یا نه بگویند خداوندا چرا خشنود نباشیم
هر چه آرزو داشتیم یافتیم و امیدوار بودیم همه یافتیم
و جز آن چیزهایی که در وهم نگنجد ما دادی
فرمان رسد ای مومنان چیزی شما عطا کنیم که از

بهتر

بهتر از جمله چیزها است و بهتر از بهشت و ما فیها
همه گویند خداوندا آن چیست فرمان رسد
جمال بیچون و بیچگونه من بس بوده از پیش
خلائق برگیرند و هر همه بیکبار جمال جهان
آرای بیچون و بیچگونه پروردگار معاینه کنند
خدا را عیانا ببینند چنانچه در دیدن ماه و آفتاب
هیچ شبهتی نباشد [illegible] چون جمال بیچون
ببینند غلغله از مومنان برخیزد همه بیکبار
سجده کنند بگویند التحیات لله والصلوات
والطیبات این سجده را سجده تحیت خوانند
بهشت جای عبادت نیست که سجده عبادة
خوانند حق سبحانه و تعالی بی کام و بی زبان
گوید السلام علیک ایها النبی و المومنون
ورحمة الله وبرکاته ملایکه هم گویند السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین حوران و غلمان
گویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کنند [illegible]



فرمان رسد برخیزید وهرچه خوش آید
از بازار برای خود برید وخورید وتنعم کنید
همه برخیزند چیزهایی که هیچ چشمی ندیده
وهیچ گوشی نشنیده باشد آنجا مهیا وموجود
بود ونعمتها درمقامها هرچه خوش آید
وببرند بعد دریافت درجهاء وکرامتها
ونعمتها درمقامهاء خود آیند حوران وغلمان
واهل خانه گویند مرحبا امروز که درشما
بیشتر از پروردگار خود را هم دریافتیم والحمد
لله رب العالمین [illegible]
جان بجوف [illegible] کنند ودرمیان
مرگ را بیاورند [illegible] گوسفندی ابلق
میان بهشت ودوزخ بسمل کنند [illegible]
ندا کنند ای اهل بهشت [illegible] مرگ
وصورت [illegible] اهل بهشت [illegible]
واهل دوزخ اندوه بر اندوه [illegible]
[illegible] چیزی [illegible]
[illegible] علم بالصواب [illegible]

